

سي و هفت روز

پس از

سي و هفت سال

چند گفتگو با

دکتر شاپور بختيار

درباره دوران زمامداريش

چاپ پنجم - بهمن ماه 1362

روز 16 دیماه 1357 دکتر شاپور بختیار ، هم‌رزم و ادامه دهنده راه مصدق ، در سخت ترین شرایط ، دولت خود را تشکیل داد و تا 22 بهمن ماه به مدت 37 روز مردانه کوشش کرد تا کشتی طوفان زده ایران را به سر منزل نجات برساند و حکومت قانون را ، که آرمان همیشگی اش بود ، جانشین بی قانونی و هرج و مرج سازد. ولی بر اثر يك توطئه عظیم داخلی به كمك قدرت های خارجی ، جنبش آزادیخواهانه مردم ایران ، که به تشکیل يك کابینه ملی انجامیده بود ، به بیراهه کشیده شد. تلاش دکتر بختیار ناموفق ماند و او مجبور شد که در سنگر تازه ای به مبارزه بیست و پنج ساله خند برای آزادی و استقلال ایران ادامه دهد.

رادیو ایران ، بمناسبت این سالگرد - هم بعنوان كمك به تاریخ و هم به امید افروختن چراغ حوادث گذشته فرا راه آینده - به يك بررسی تحلیلی از وقایع این دوره سي و هفت روزه و اتفاقاتی که منجر به فتنه خمینی شد ، دست زد. نتیجه این بررسی با عنوان 37 روز پس از 37 سال که اشاره ای به حکومت سي و هفت روزه و سي و هفت سال مبارزه دکتر بختیار با فاشیسم و استبداد بود - برای شنوندگان داخل کشور ، از 16 دیماه 1360 ، طی سي و هفت برنامه ، بطور روزانه پخش شد.

در جریان این تحقیق ، گروه خبرنگاران سیاسی رادیو ایران ، چندین مصاحبه طولانی با دکتر شاپور بختیار بعمل آورد ، که قسمت هایی از آن در خلال برنامه های سي و هفتگانه پخش شد.

از آنجا که در این گفتگو ، وقایع قبل از تشکیل کابینه و اتفاقات و برخوردهای دوره 37 روزه و همچنین

رئوس برنامه دولت بختیار ، مورد بحث قرار گرفته و گوشه های تاریکی از حوادث پشت پرده را روشن میسازد، ما متن مصاحبه های مربوط به این دوره را ، که از روی نوار ضبط صوت پیاده کرده ایم ، بنظر هم میهنان میرسانیم ، و امیدواریم در آینده نزدیکی بتوانیم دنباله گفتگو را نیز منتشر سازیم.

انتشارات رادیو ایران

صفحه	عنوان
6	علت قبول نخست وزيري
8	شرایط قبول نخست وزيري
9	نیروی حقیقت و حرمت به قانون
10	خروج شاه از ایران
12	سه ماه زودتر
12	شاه و اجازه واشنگتن
15	رای اعتماد از مجلس رستاخيزي
17	دیدار با خميني
21	مواضع سياسي جبهه ملي
24	اعلامیه دکتر سنجابي
29	دکتر سنجابي و رهبري جبهه ملي
32	فعل و انفعالات نوفل لوشاتو
33	ملاقات با سفیر امریکا
36	روابط با ابر قدرت ها
37	نقش فردوست و قره باغي
45	مذاکره با شاه درباره ارتش
46	سید جلال تهراني و شوراي سلطنت

صفحه	عنوان
47	سفر مهندس مرزبان
48	حمله به ستاد ژاندارمري
51	تظاهرات بنفع قانون اساسي

52	تماس با رهبران مذهبي
54	تغيير لحن خميني
58	ورود خميني
62	انحلال ساواک
63	اعاده حيثيت زندانيان سياسي
64	محاكمه متجاوزان به حقوق ملت
66	لغو حكومت نظامي
67	حدود آزادي راديو و تلويزيون
68	انتقال بنياد پهلوي به دولت
70	حيثيت بخشيدن به دادگستري
73	برنامه عدم تمرکز
75	کشاورزي و صنايع
77	دستگاه اداري و کارمندان دولت
80	اخراج کارمندان زائد خارجي
82	عدم دخالت در تجارت و صنعت
84	سازمان برنامه و بودجه
	4
صفحه	عنوان
85	مبارزه با تورم
87	قطع صدور نفت به اسرائيل و آفريقياي جنوبي
90	روابط با کشورهاي حوزه خليج فارس
91	استعفای نمايندگان مجلس

92	فشار روي وزيران
94	يك مملكت يك دولت
94	دولت ائتلافي
96	اسناد خانه سدان

ضمائم

	بيانيه دكتور بختيار بعد از خروج شاه
	101
	نامه دكتور سنجابي ، دكتور بختيار و فروهر به شاه
	103
105	اعلاميه سه ماده اي دكتور سنجابي
	اعلاميه بيطرفي ارتش
	106
107	متن استعفا نامه سيد جلال تهрани
	مصاحبه دكتور بختيار روز بعد از واقعه حمله به ستاد ژاندارمري
	108
114	برنامه دولت بختيار
121	دولت بختيار از دیدگاه حسين هيكل

5

علت قبول نخست وزيري

آقای بختيار ، در اين سالگرد تشكيل دولتتان ميخواهيم بيرسيم شما در آن وضع آشفته و بحراني چرا - سنوال

نخست وزيري را قبول كرديد؟

- ميتوانم بعد از گذشت سه سال عرض كنم كه نخست وزيري من مولود جبر تاريخ بود، نه چيز دكتور بختيار ديگر . در مدت 25 سال يعني بعد از کودتاي 28 مرداد 1332 ، همانطوريكه همه ميدانند ، من در حال مبارزه مستمر براي استقرار يك حكومت مشروطه بر طبق قانون اساسي بودم و وقتي كه وضعي پيش آمد كه

امکان نخست وزیری برای من میسر شد ، دیدم که اگر در آن شرایط مخصوصاً شانه خالی بکنم ، این بیشتر شبیه بیک خیانت است ، شانه خالی کردن از زیر بار یک مسئولیتی که هر ایرانی وطن دوست باید در این موارد و مواقع قبول کند.

ما در مبارزات خودمان بعد از سقوط دولت دکتر مصدق ، همواره طرفدار انتخابات آزاد مجلس واقعاً منتخب از طرف مردم ، حکومتی که بقوانین کشور احترام بگذارد و یک سلطنتی که شاه بدون مسئولیت خاص و بدون قدرت تغییر و تبدیل در قوانین ، سمبل و مظهر استقلال و وحدت ملی باشد ، بودیم. آنچه را که من پیشنهاد کردم قبل از نخست وزیری و آنچه را که در زمان نخست وزیری انجام دادم ، خواسته تمام دوران 25 ساله عناصر ملی و مترقی اعم از جبهه ملی و افراد چپ گرا یا آنچه را که میتوانیم بورژوازی لیبرال بنامیم - بود. هیچ چیز نمیتوانست مرا از تعقیب هدفم باز بدارد ، اینکه به من گفته بشود چرا نخست وزیری رژیم را که 25 وقتی که من قبول مسئولیت کردم سال به قانون احترام نگذاشته بود قبول کردم ، سفسطه محض است برای آنکه برای بکرسی نشاندن حکومت قانون بود. وقتی که دکتر مصدق قبول کرد که نخست وزیر همان پادشاه بشود ، برای یک دگرگونی عظیم در مملکت بود ، برای انتخابات آزاد بود ، برای ملی کردن صنعت نفت بود و برای رفرمهای اساسی دیگر بود . من علاوه بر وضع آشفته ای که اشاره کردید ، آنچه را که میتوانم عرض کنم اینست که سعی کردم در آخرین دقایق ، وقتی که هیچ کس جرات قبول چنین مقامی را نمیکرد ، قبول مسئولیت

6

نهراسم از اینکه عده ای - که امروز میدانیم چقدر از کرده خود پشیمانند - مرا سرزنش کنند . البته آنهایی یکم و که تربیت سیاسی نداشتند معذور بودند ، ولی آنهایی هم که داعیه رهبری داشتند و خود را جانشین مصدق میدانستند ، سرزنش کردند و امروز در کمال شرمندگی یا در زندان یا در مخفی گاه یا در بدترین شرائط در خارج و داخل کشور زندگی میکنند.

من قبول مسئولیت کردم که چنین وقایعی - تلویزیونی در خانه خودم ، سیاست داخلی و خارجی ، اقتصادی و مالی کشور ضمن يك را مفصلاً برای روزنامه نگاران تشریح کردم . آنچه را که کردم بنظر من آرزو و خواسته تقریباً تمام رخ ندهد . و قبل از اینکه چنین مسئولیتی را قبول کنم ، مصاحبه رادیو ملت بود .

در اینجا باید عرض کنم که برای تدوین برنامه دولت ، مدت يك هفته عده ای از دوستان من رجوع کردند به تمام میتینگ ها ، تمام قطعنامه ها ، و در تمام مدارکی که توانستیم جمع بکنیم ، از حزب توده گرفته تا مرتجع ترین لیبرال ها ، تمام اینها خلاصه میشد در شش هفته ماده که این شش هفته ماده برنامه دولت من بود .

حالا اگر به این امر که چرا این رفورم ها بدست من شد ایرادی هست ، آن مسئله دیگریست . این نقض غرض است . ولی آنچه را که ملت امروز میخواست همان چیزهایی بود که در 25 سال مبارزه دائماً میخواست :

آزادی قلم ، آزادی بیان ، آزادی مسکن و کار ، عدالت اجتماعی ، تعیین حدود اختیارات شاه از نظر قانونی ، انحلال يك دستگاهی که بجای امنیت ، وحشت ایجاد میکرد و بجای اطلاعات تمام هم و نیروی خود را صرف آزار مردم در داخل و خارج کشور میکرد ، بنام ساواک ، و جایگزینی آن بصورت يك سازمان اطلاعات و امنیت واقعی .

اینها بعلاوه مسائل کوچک دیگری مثل برگرداندن بنیاد پهلوی و غیره بملت ایران جزء برنامه من بود . هیچکس نمیتواند بگوید دولتی در این 25 سال آمد که چنین برنامه ای داشت .

7

شرایط قبول نخست وزیری

یکی از ایرادهایی که مخالفان شما در آن زمان میگرفتند ، منجمله بعضی از رهبران جبهه ملی وجود - سنوال

خمنی و بعضی از مذهبیبون ، این بود که شما را به جاه طلبی و فرصت طلبی متهم میکردند و میگفتند که این

کابینه خشک و خالی است و يك چاره تاکتیکی یا موقتی از طرف شاه است و بهیچوجه جوابگوی خواسته های

ملت ایران نیست .

نظر شما در این مورد چیست ؟

- خواسته هاي ملت ايران همانطوريكه عرض كردم همان بود كه در برنامه دولت ذكر شد . اما وقتي دكتر بختيار آقاي خميني و آخوندها مرا جاه طلب معرفي ميكنند بايد بگويم كه من با تحصيلات و سوابق زندگي و مبارزاتم براي چنين مشاغلي تربيت شده بودم .

ولي آنهاييكه در مدرسه فيضيه راجع به مطهرات و كثافات و نجاسات آن مهملات را نوشته اند ، بنظر من آنها جاه طلب هستند كه خود را بصورت خليفه اسلام و داراي نظريه راجع به تمام مسائل علمي ، فني ، فلسفي ، اقتصادي و حقوقي ميدانند .

وظيفه يك مرد وطن دوست اينست كه به مملكتش خدمت بكند . يك روحاني ، همانطور كه همانوقت گفتم، همه كار در ايران ميكرد جز وظيفه خودش كه روحانيت بود . در اين صورت بنده گمان ميكنم كه اين دولت با دولت هاي قبل بسيار متفاوت بود . اولاً اطلاع داريد در باصطلاح افشاگري هائي كه در مدت سه سال تمام ، در تمام مراكز ممكنه : ساواك ، دربار و غيره شد ، براي خيلي از رجال مدرك درآوردند جز براي من ، با وجود علاقه مفرط و دوستي زيادي كه خميني و دار و دسته خميني بمن دارند ! نتوانستند يك مدرك پيدا كند كه من ارتباطي با يكي از اين مراكز داشته ام . در صورتيكه براي عده اي كه آنها هم خودشان را در اپوزيسيون مي انگارند مدارك زيادي بدست آمده است .

قبول نخست وزيري را بدون قيد و شرط نكردم. آن نخست اما در مورد اين قسمت آخر سئوالتان بايد بگويم كه من وزيران قبل از من مفتخر ميشدند به اينكه فرمان بگيرند . من با تواضع و ادب فرمان گرفتم ولي روي اصولي

كه بايستي يافشاري كنم يافشاري كردم و مخصوصاً راجع به بعضي از مواد قانون اساسي كه شاه حق دخالت در امور دولت را ندارد ، آنچنان يافشاري كردم كه در مقابل هيات دولتي كه معرفي ميكردم ، شخص شاه اين موضوع را تاكيد كرد و بصراحت گفت كه اصل 44 و 45 متمم قانون اساسي را دقيقاً رعايت خواهد كرد . خيال نميكنم لازم به ياد آوري باشد كه اصل 44 اصلي است كه صراحت دارد شخص پادشاه از مسئوليت مبري است و اصل 45 اجزاي قوانين و دستخط هاي شاه را مشروط به امضاي وزير مسئول ميكند ، و تصور ميكنم

این بازگشت به قانون اساسی آرزوی همیشگی ملت ایران بود . بازگشت به اینکه يك مملکتی بصورت مشروطه سلطنتی اداره بشود که شاه فقط سمبل استقلال و سمبل وحدت ملی باشد.

آخوندها راجع به جاه طلبی بهتر است صحبت نکنند . هم خمینی و هم من زنده ماندیم تا مردم بفهمند جاه طلب مابین من و او کدامیک بوده ایم و بفهمند که چگونه گناه بزرگ من آگاهی و حسن تشخیصی بوده که دقیقاً از روحیه آخوند بطور اعم ، و آقای خمینی و اطرافیانش بطور اخص پیدا کرده بودم و شهامت گفتنش را هم ، در يك شرایطی که دیگران این شهامت را نداشتند ، داشتم.

نیروی حقیقت و حرمت به قانون

آقای بختیار در آن روزهای آشفته ای که ما همه بیاد داریم بسیاری از مردم کورکورانه از خمینی - سوال

طرفداری میکردند ، شما برای اجرای برنامه هایپتان روی چه نیروئی حساب میکردید؟

- من معتقد بودم که وقتی يك ملتی آنچه را که سالیان دراز آرزو کرده و باو نداده اند ، به او بدهند دکتر بختیار تسکین پیدا میکند . معتقد بودم عده بیشماري از اینهائیکه طرفدار خمینی بودند ، وقتی آگاه میشدند از واقعیت امر و وقتی میدیدند که نه ، این دولت با دولتهای سابق تفاوت کلی دارد ، گرایش پیدا میکردند . بنده يك مثال میزنم:

9

مدت 62 روز هیچ روزنامه ای در ایران چاپ نمی شد . من ارباب جراید را خواستم ، در منزل خودم در حدود چهل پنجاه نفر بودند . به آنها گفتم آقایان ، شما آزادی از همین خانه من که بیرون رفتید آنچه را که مایلید بنویسید . نه سانسور قبل هست نه بعد . اگر بکسی هم اهانت کردید و فحش و ناسزا دادید ، خود او در دادگستری اگر خواست تعقیب میکند . اما راجع به شخص من هر چه بنویسید من تعقیب نمی کنم .

خواستم يك درسي بدهم و به آنها ، حالي كنم كه اين دولت با دولتهاي قبلي تفاوت كلي دارد ، نه سانسور نظامي هست نه سانسور غير نظامي.

و تازه همانوقت راجع به مسئله حكومت نظامي ، گفته بودم و شروع کرده بودم كه آنرا در تمام شهرهاي ايران بتدريج ملغي كنم .

شما ميگويم من روي بر ميگردم به سنوالي كه فرموديد روي چه نيروئي من حساب ميكردم ، در جواب ولي نيروي حقيقت و بالاتر از همه چيز حرمت بقانون تكيه کرده بودم.

گفتم وقتي مردم فهميدند كه اين دولت با دولتهاي قبلي فرق دارد ، گرايش پيدا خواهند كرد . واين موضوع را ، هم خود خميني و هم اطرافيان معلوم الحالش كاملاً درك كردند كه اگر بختيار يك ماه و دو ماه ديگر بماند كار اينها تمام و يكسره است ، بايد كه آنچه كه ممكن است سم پاشي كنند ، آتش سوزي راه بياندازند و آنچه از دستشان بر ميآيد بكنند براي اينكه ما وقت اين را نداشته باشيم كه آنچه انچه كه هستيم خودمان را به ملت نشان بدهيم ، آن ملتي كه متأسفانه - و اين گناه ملت نيست - تربيت سياسي ندیده بود.

خروج شاه از ايران

آقاي بختيار آيا شما شاه را وادار به ترك ايران كرديد يا ميل شخصي ايشان بود يا فشار آمريكا باعث شد؟ - سنوال

10

- من بعكس آنچه بعضي ها هنوز خيال ميكنند ، از فشار آمريكائي ها به شاه براي ترك ايران ، دكتر بختيار اطلاعي نداشتم و ميتوانم چيزي را كه بجرأت بارها گفتم ، تكرر كنم كه حتي يك مرتبه نه با تلفن نه حضوري نه با يادداشت ، هيچ قسم تماسي با اين ژنرال آمريكائي هويزر كه به ايران آمده بود ، پيدا نكردم . نهايت اينكه : اگر شاه سه ماه قبل مرا دعوت به تشكيل كابينه کرده بود ، امروز ما همه در ايران بوديم و خميني در نجف يا در پاریس يا در جاي ديگر.

متأسفانه اشکال کار این بود که شاه با سوابقی که من داشتم و ما داشتیم ، بطور کلی مایل نبود بعد از اینکه 25 سال ما مورد بی محبتی حتی مورد زجر و شکنجه قرار گرفته بودیم ، بطرف یکی از ماها برگردد واز ما تشکیل کابینه خواهد .

بطوریکه وقتی مرا خواستند سرطان خمینی سرتاسر پیکر ملت ایران را گرفته بود. آنوقت من برای پابین آوردن این تب ، این التهاب عظیمی که در تمام ارکان مملکت پیدا شده بود ، و بر اثر دخالت های مستمر سلطنت در تمام امور ، راهی جز این ندیدم ، جز اینکه خودم پیشنهاد بکنم که ایشان به خارج مسافرت کنند ، فکر میکردم - و هنوز معتقدم که فکر صحیح بود - که با رفتن او چون شعار خمینی او باید برود بود ، با رفتن او از ایران دیگر بهانه ای در دست خمینی نخواهد ماند. - آنوقت بهانه آقای خمینی این بود که شاه باید برود .

اما بعد فهمیدیم که مقصود اصلاً این نبوده ، مقصود خمینی آمدن خودش و مملکت را بصورتی که هست در آوردن بود .

من از شاه خواهش کردم که برای همین موضوع صلاح مملکت است که ایران را ترك بکنند . حالا اگر آمریکائها یا افراد دیگری - اینطوری که خودشان گویا در کتاب نوشته اند - ایشان را تحت فشار گذاشته اند آن امری است علیحده . ولی من این شرط را ، یا مودبانه بگویم ، این خواهش را کردم و ایشان هم بعد از چند روزی از ایران رفتند. (1)

سه ماه زودتر

آقای بختیار به چه دلیل فکر میکنید اگر سه ماه زودتر مأمور تشکیل کابینه شده بودید موفق میشدید؟ - سنوال

- براي اينکه سه ماه قبل از من آقاي شريف امامي نخست وزير بود . من قصد انتقاد ندارم ، دکتر بختيار بخصوص از مردی که اینجا نیست و از خودش نمیتواند دفاع بکند ، ولي همه میدانیم که شريف امامي 25 سال گل سرسبد آن دستگاهي بود که آن دستگاه را من غير قانوني و فاسد میدانستم و میدانم .

نخست وزيري که خودش مدت 25 سال در تمام شئون مملکت دخالت داشته است ، وقتي که براي دفعه دوم نخست وزيري به مجلس پا میگذارد میگوید : دستور دادم که قمارخانه ها را ببندند . مردم میدانند که اينها قمارخانه ها ئي بوده که خود ايشان ، بعنوان رئيس بنياد پهلوي ، 15 سال اداره میکردند .

شاپور بختيار چه ايرادي ميشد گرفت ؟ چه چيزي جز ندای آزادي ، که تا آخرين دقيقه براي آن جنگيدم ولي به

و هنوز که اينجا هستم مي جنگم.

اين بود که اگر سه ماه قبل از اين سميپاشي هائي که از طرف آخوندها ميشد و از طرف بعضي دول خارجي و راديوهاي خارجي تقويت ميشد ، به اين حد محيط را مسموم نکرده بود ، گمان میکنم که من ميتوانستم براحتي و قبل از اينکه شيرازه امور بکلي از هم پاشيده بشود ، دولتي تشکيل بدهم که در آن دولت ، ملت انعکاس خواسته هاي خودش را همانطور که آرزو داشت ببيند . منتهي طبيب را وقتي سربيمار آوردند که بيماري خيلي خيلي زياد پيشرفت کرده بود و همانطور که عرض کردم سرطان خميني تمام قسمت هاي بدنش را گرفته بود.

شاه و اجازه واشنگتن

آقاي بختيار ، میگویند - و خود شاه نیز در خاطراتش و همچنین در مصاحبه اي با مجله مصري اکتبر - سنوال

12

تأیید کرد - که بدون اجازه واشنگتن کاري نمیکرد و تصميمي نمی گرفت . مخالفان شما هم میگویند بختيار مرد

آمریکائي ها بود و آنها او را بشاه تحميل کردند تا نقش محلل را بازی کند . در اين مورد چه میگوئيد؟

دکتر بختیار - بنده نمیدانم که محلل اینجا چه مفهومی دارد و شاید چون در زمینه صحبت آخوند هستیم يك معنائی داشته باشد که من نمیدانم . ولي من وقتي قبول کردم بعنوان محلل نبود . بعنوان يك رفورماتور بود . براي اینکه مي بینیم همیشه انقلاب ضد انقلاب می‌آورد . همینطور که حالا هر کس را اعدام میکنند میگویند ضد انقلاب است .

ولي نظر من این بود که تمام این کارها اگر از مسیر قانوني و بر روي اصولي که ما همیشه در جبهه ملي بعد از سقوط مصدق اعلام کرده بودیم ، انجام شده بود این مسئله پیش نمی آمد .

اینجا به نکته اي اشاره کردید که شاه در خاطراتش نوشته ، مسئول این امر خود اوست که نوشته است . ولي من میتوانم عرض کنم که متأسفانه يك مقدار زیادش صحیح است . براي اینکه وقتي مردم در داخل کشور ناراضی بودند . دولت اعم از اینکه بوسیله شاه اداره بشود يا يك نخست وزیر يا يك دیکتاتور يا هر کس دیگر ، در صورت ناراضی بودن مردم ، دولت احتیاج دارد که پایگاهی در خارج از کشور براي خودش دست و پا بکند ، شاه اگر بخواسته هاي ملت گوش شنوا نشان داده بود ، شاید احتیاج نداشت که امریکائی ها تصمیم بگیرند و شاید امریکائی ها هم خودشان را در مقامي نمیدیدند که از او تقاضاي غير مشروع داشته باشند .

اینجا هم باز مسئله دمکراسي و قانون اساسي مطرح میشود . مرحوم دکتر مصدق بخود من این افتخار را داد که با حضور عده اي فرمود اگر سفیر يك مملکت خارجي از شاه چیزی خواست که بر خلاف مصالح بود ، باید بگوید که به دولت مراجعه کنید و وقتي که به دولت گفتند باید بگوید با نظر مجلس باید بشود . عوض اینکه فشار تمام تقاضاهي غير مشروع روي يك نفر باشد ، این منعکس میشود روي نمایندگان ملت و روي تمام ملت .

فراموش نکنید که سالها و سالها قبل از تولد شماها ، وقتي که منم خيلي کوچک بودم ، سلطان احمد شاه در ضیافتی که در لندن ملکه انگلیس بافتخار او ترتیب داده بود ، وقتي که از او خواستند در نقش به قرارداد 1919

اشاره اي بکند ، گفت پادشاه مشروطه نباید چنین کاری را بکند براي اینکه از وظائف او نیست . حالا البته میتوانیم بگوئیم که به او آن رسید که دیدیم . ولي او شرافتمندانه قانون را مراعات کرد.

کریم سنجابی ، نه داریوش فروهر - نه افرادی که اینقدر دور امام تملق گفتند و مدافعه کردند و بجای هم نرسیدند جز به نفرت عمومی که روی آنها همیشه سایه می اندازد و درچه شرائط ننگینی زندگی میکنند - ما هیچ چیز از شاه نخواستیم بودیم جز اجزای قانون اساسی .
او نکرد و وقتی که من آدم دیگر دیر بود.

رأی اعتماد از مجلس رستاخیزی

سوال - آقای بختیار یکی از انتقادات مخالفین شما اینست که از يك مجلسی رأی اعتماد گرفتید که مجلس رستاخیزی بود . در این مورد چه میفرمائید؟

دکتر بختیار - بنده معتقد هستم که دو نکته اینجا بایستی تذکر داده شود . تا آنجائیکه من بیاد دارم قبل از سال 1305 تا دوره شانزدهم من مجلسی را بیاد ندارم که در آن مجلس اکثریت و حتی يك اقلیت قابل توجهی نماینده واقعی مردم بوده باشند . دخالت‌های مستمر مانع این میشد که نمایندگان واقعی مردم به مجلس بروند . پس این يك سنتی شده بود .

هم مصدق داشتند و هم موتمن الملك داشتند ، هم مستوفي الممالک داشتند ، هم مشیرالدوله داشتند ، هم رجالی که بشهرت اینها نیستند و این افراد ملي کنار افرادی نشسته بودند که اصلاً بوي ملي گرایي از آنها نمی آمد . اینها توانستند خودشان را معرفی کنند و در بعضی مراحل مخصوصاً در دوره چهاردهم با آن مخالفت با قرارداد کافتا را دزه ، در دوره بعد مسئله قرارداد قوام السلطنه و نفت شمال ، بعد در زمان ملي کردن صنعت نفت ، هیچوقت ما بیشتر از ده دوازده نفر وکیل ملي در مجلس ندیدیم . این يك نکته .
پس وقتی که حق مساعد شد و صدائی بلند شد در داخل مجلس و مردم فهمیدند که این منعکس کننده افکار مردم

است ، دیگران هم تحت تأثیر قرار میگیرند . شما ببینید چه اشخاصی به ملی شدن صنعت نفت رأی دادند . اینها خیلی هایشان از نوکران رسمی و سرسپردگان انگلستان بودند . پس يك موضوع این است که مجلس خوب و بد در ایران نبوده ، جز مجلس بد من مجلسی ندیدم و آنهم به علت مسائلی است که از حوصله بحث امروز ما خارج است .

ولي يك موضوع دیگری هم هست که من معتقدم مجلس بد هم هر قدر بد باشد ، بهتر از دیکتاتوری و بهتر از بی مجلسی است . وقتی که يك قانونی وضع میشود در يك مملکتی ، الزاماً آن قانون ایده آل نیست . ولي اگر همان قانون ناقص اجرا بشود از هرج و مرج و استبداد که دنبال آن می آید ، بهتر است .

وانگهی به عمر مجلس با محاسبه تعطیلات تابستانی سه چهار ماهی بیشتر نمانده بود . و من برای اینکه باز حرمت به قانون را تا سرحد امکان برسانم ، وقتیکه پیشنهاد نخست وزیری بمن شد ، تقاضای رأی تمایل کردم و اینرا هم در مکتب مرحوم دکتر مصدق آموخته بودم . از همین مجلسی که هزار و يك ایراد همه به آن میگیریم ، و واقعاً هم همینطور بود ، رأی تمایل خواستم . من خواستم این سنت و این راه و رسم فراموش شده را دوباره زنده کنم .

یعنی شاه وقتی فرمان صادر میکند که قوه مقننه اظهار تمایل کرده باشد و وقتی که اظهار تمایل کرد ، شاه مطابق قانون فرمان صادر میکند .

من آمده بودم مشروطیت ایران را بر طبق قانون اساسی استوار بکنم و برای اینکار خواستم روز اول حرمت به آدم هائی بگذارم که خیلی هاشان لایق هیچ حرمتی نبودند ولي بهر حال عنوان نماینده مردم را داشتند . این يك احترامی به اسم مجلس و اسم نماینده بود ، نه به آقایانی که تمام رستاخیزی بودند .

و مخصوصاً استفاده میکنم بگویم آن افرادی که روزهای آخر بیشتر سروصدا راه میانداختند از سرسپردگان ساواک بودند ، از افرادی بودند که خجالت نمیکشیدند يك دوره با اسم فلان حزب به مجلس بروند و دوره بعد با اسم حزب رستاخیز ، و باز در وسط دوره تقنینیه رستاخیز را ول کنند و بنام حزب خیالی خود قال و مقال راه

بیندازند . اینها افرادی بودند که سالیان دراز هیچوقت آزاری ندیدند ، همیشه متنعم بودند ، اگر این آقایان این اواخر آزادیخواه شدند و به ولینعمت خود ، ساواک ، خیانت کردند ، باز بدلیل این بود که جو خارج حکم میکرد و بامید اینکه امام نسبت به اینها ارفاق خواهد کرد و شاید اگر انتخابات جدیدی بشود اینها به مجلس باز خواهند گشت . که دیدیم خمینی راجع به این موضوع اشتباه نکرد . این افرادی که عرض کردم آزادیخواهی شان تحت فشار خارجی گل کرده بود ، حالا هم هر کدام را می بینید برای ملت ایران خودشان را لیدر و رهبر و افراد منزله و همیشه آماده خدمتگزاری به ملت معرفی میکنند .

این مجلس به نظر من نه اینکه ایده آل نبود ، بلکه بسیار مجلس بدی بود . ولی با همه افراد فاسدی که در این مجلس بودند اگر بخواهیم باز با مجلس کنونی مقایسه اش بکنیم من آن مجلس را ترجیح میدهم . این بنظر بعضی از شماها شاید عجیب بیاید . ولی باز آن مجلس لااقل مفهوم قانون درش بود ، حالا قانون بد ، قانونی که برخلاف مصلحت بود ، قانونی که هزار حقه بازی در اجراش بود.

اینها همه بجای خود ، ولی مفهوم قانون در جمهوری اسلامی وجود ندارد . ما که وحی داریم چرا قانون داشته باشیم ؟ بنده ندیدم تا حال حتی در این قانون اساسی نکبت بار جمهوری مضحک اسلامی یک مورد ، جز مورد بنی صدر ، قانون اجرا شده باشد . تنها در مورد بنی صدر قانون اجرا شد . یعنی همان مجلسی که تأییدش کرده بود . به بیکیفایتیش رأی داد و همان فقیه عالیقدر و ولی امری که فرمان ریاست جمهوری را باو داده بود معزولش کرد . اگر این مورد را شما اجرا بکنید ، من مورد دیگری سراغ ندارم که قانون جمهوری اسلامی برطبق خود آن قانون اجرا شده باشد.

دیدار با خمینی

سئوال - آقای بختیار شما گفتید که میدانستید که در صورت پیروزی خمینی چه بروز کشور خواهد آمد و میدانیم

که شما قصد داشتید با خمینی قبل از پیروزیش ، قبل از تثبیت فتنه اش ، دیدار بکنید مقصودتان از این سفر چنانچه

با ملاقات موافقت میکرد چه بود؟

آیا توافق بخصوصی میخواستید با او داشته باشید ؟

دکتر بختیار - باید عرض کنم که این فکر شخص خود من بود. هیچکس در اینکار ، نه مشاورین من ، نه وزرای کابینه نه دوستان من ، هیچکس مرا در این راه ترغیب نکرد . این يك عمل سياسي صحيحی بنظر خود من بود که انجام دادم و دلیل اش هم اینست که عرض میکنم ، يك مردی بناحق سواريك عده ای مردم بدون آگاهی سياسي و ستم کشیده و محرومیت دیده شده بود ، عده کثیری از مردم به خمینی اعتقاد پیدا کرده بودند . همانطور هم که اشاره کردیم خارجیها هم مخصوصاً ماههای آخر از دامن زدن باین فتنه کوتاهی نمیکردند . من فکر پنجاه سال دیگر را میکردم که مردم تاریخ را که میخوانند بگویند اگر این آقای بختیار ، که از نظر سن تقریباً جای پسر آقای خمینی بود ، اگر میرفت به پاریس بعنوان يك ایرانی و با این مرد ، همانطور که عده ای میرفتند و میآمدند ، مسائل ایران را مطرح میکرد .

میگفت گرفتاریهای ما اینست که مردم در عذابند ، من سوابقی دارم با این شرایط آمده ام ، اینکارها را میخواهم بکنم . اگر اینکار را میکرد چه عیبی داشت ؟ آیا این خود خواهی نبوده ؟ این آقای بختیار زیاد از خودش راضی نبوده که نیامد يك از خود گذشتگی بکند ، بگوید ببینم این سید چه میگوید؟

روی این فکر من این تصمیم را گرفتم و يك متنی تهیه کردم . روز جمعه ای بود ، یادم هست . یکی از دوستان آقای بازرگان را خواستم . بالاخره ما با بازرگان سالها همزندان بودیم و با وجود اختلافات سلیقه و طرز تفکری که داریم و اختلافات راجع به دخالت مذهب در سیاست ، من او را آدم فاسدی هیچوقت ندیدم . کج سلیقه ها و ضعفی هم که دارد مدیون همان دردی است که دارد که همه چیز را میخواهد با معادله مذهب حل کند . باین شخص گفتم من حاضرم بروم به اروپا و با آقای خمینی مذاکره بکنم راجع به مسائل و مصائب کشور و اینکه در خارج کشور بعنوان دو ایرانی ما بایستی قبل از هر چیز به منافع مملکت فکر کنیم . غافل از اینکه این مرد چیزی که برایش مطرح نیست مملکت است .

من آنوقت راجع باین موضوع تا این حد روشن نبودم . با وجودیکه اغلب میگویند بختیار روشن دید . ولی اینجا را دیگر من ندیده بودم . البته شقاوتش را میدانستم ولی درجه اش را نمیدانستم ، بالاخره باین شخص گفتم بدون اینکه من تعهدی بسپارم یا استعفا بدهم و ایشان بخواهد بعنوان رهبر ملت ایران با من صحبت بکند ، ما بعنوان شاپور بختیار و روح الله خمینی ، صحبت بکنیم .

این موضوع مذاکره شد و این مذاکره رسید به سطح بهشتی ، بهشتی و مطهری با اصل این موضوع تا آنجائیکه من اطلاع دارم ، موافقت کردند . موضوع را منعکس کردند و متنی هم که تهیه شده بود باین مفهوم بود . من تقریباً از حافظه کمک میگیرم : من ، شاپور بختیار که سالیان دراز برای آزادی ، استقلال ، و حکومت قانون در این مملکت مبارزه کرده ام ، اکنون که مملکت در وضع بسیار اسفناکی گرفتار شده ، سعی کردم تا میتوانم حکومت را حکومت قانون بکنم ، آن بی عدالتی ها را از بین ببرم و غیره ...

تقاضا میکنم که وقتی تعیین کنید که من به پاریس بیایم و با آیت الله راجع به آینده ایران و راجع به مسائلی که هست با هم تبادل نظر بکنیم ، و اگر نظری دارید راجع به بعضی مسائل ، چون اینهم بر میگردد به قانون اساسی، با کمال احترام من گوش خواهم داد و در حدود قانون اساسی انجام خواهم داد.

پس تصویب شده بود که من به پاریس حرکت کنم . باز بر میگردم به قسمت اول که اگر من اینکار را نمی کردم آن ایراد از طرف پسر شما نسبت بمن حتمی بود که چه میشد اگر بختیار اینکار را میکرد.

نامه که رسید - با نظر موافق بهشتی و مطهری ، از این دو نفر اطمینان دارم - بازرگان تلفن کرد بمن ، گفتم آقای بازرگان خود شما هم بیایید به نظر من صلاح است . حالا اگر طیاره ای نیست با طیاره نخست وزیری میرویم هر دو نفر تا شهر نیس ، از آنجا شما با یک طیاره دیگر میتوانید مستقیماً بروید پیش آقای خمینی و من میروم منزل یکی از نزدیکانم و روز بعد به پاریس میایم و با ایشان صحبت میکنم . یک مقداری تنها یک مقداری هم با حضور شما ، هر طوری که خود شما ترتیبش را بدهید ولی بودن شما در آنجا مانع صحبت من نخواهد بود.

بازرگان گفت که من هم نظر موافق دادم و موضوع را به آقای بهشتی گفتم . من تلفن کردم به وزارت خارجه که

برای من و دو تا از وزرای کابینه و دو سه نفر هم که يك گرفتاری داشتند که طیاره پیدا نمی کردند ، که پاسپورت هایی که لازم است صادر بکنند . و حتی يك مقداری پول هم فرستادم از بانک آوردند ، سي چهل هزار فرانك برای اینکه مخارج رفتن و آمدن انجامان تأمین بشود.

ساعت 12 شب ، من اطمینان داشتم که فردا شنبه حرکت میکنم و با این فکر خوابیدم . صبح که بیدار شدم دیدم که گفتند که آقا قبول کرده بود ولي عدول کرده است . من میدانم که بهیچ عنوان با خمیني نمیتوانستم توافق کنم . من میدانستم و حالا بیشتر از آنوقت میدانم ، که ما به دو زبان و از دو چیز مختلف صحبت می کنیم . من از ملت و ایران صحبت می کنم ، او از امت و اسلام صحبت میکند . ما با هم نمیتوانیم وجه مشترکی داشته باشیم . من از ترقی و تکنولوژی دنیای روبرو تمدن صحبت میکنم ، او میخواهد ما را برگرداند به 1400 سال پیش ، خیلی بعید میبود ، ولي اینکار که نشد من حداکثر استفاده را کردم برای همان منظوری که عرض کردم .

وقتی که تاریخ نوشته خواهد شد همه خواهند گفت : بختیار خواست بیاید . با وجود تمام فحش هائیکه میخورد . با تمام مرده بادهای که می شنید خواست بیاید يك گرهی را اگر میتواند بایک شانس در هزار شانس ، باز کند . حالا کی مانع این ملاقات شد . مسلماً اسم سه چهار نفر قطعی است . یکی از افتخارات آقای ابوالحسن بنی صدر اینست که من مانع شدم . دیدیم که بآنجا رسید که باید برسد . یکی خانم سنجابی و آقای سنجابی ، اینها را میگویم خانم و آقا به جهت اینکه نفوذ اول مال خانم است و بعد مال آقا . سوم خانم فروهر و آقای فروهر ، اینها روی آن کوه نظری ، روی حقارت و تنك مایگی که دارند ، نتوانستند ببینند کاری انجام بشود و آنها سهمی نبرند .

بنی صدر بيك روزنامه نویس فرانسوي ، که خودش بمن گفت ، گفته بود : اگر نفس بختیار به خمیني میرسد امکان داشت که آقا خیلی از این شدتی که داشت کاسته بشود و جا بزند ، و نفع ما در این نبود . انقلاب اسلامي بایستی میشد و لازم بود که ما این ملاقات را بهم بزینم .

این آقا برای اینکه رئیس جمهوری بشود آن بدبخت هم برای اینکه ، چه عرض کنم . پس این سفر پاریس هم باین

دلیل بود که عرض کردم . یا موافقت میکرد و من به پاریس می‌آمدم ، که من برنده بودم ، یا مخالفت میکرد و من نمی‌آمدم ، من می‌گفتم سعی خودم را کردم او قبول نکرد . در این صورت من چیزی از دست نمی‌دادم بهر حال اگر می‌آمدم 50 سال هم با او بحث میکردم او يك چیز می‌گفت ، بنده هم يك چیز دیگر ، ولي اقلاً این راحتی وجدان برای من بود که خواستم حداکثر تلاش خودم را برای اینکه اینقدر بدبختی و نکبت به مملکت ما نرسد بکنم نشد تقصیر اوست و وقتی که وارد ایران شد ، يك جمله ای گفتم که متأسفانه توي روزنامه ها ندیدیم ، نه اروپایی ، نه ایرانی ، گفتم : شاه که رفت ، قانون که اجرا میشود با نهایت آزادي ، من بعد آگز یکنفر ایرانی کشته شد خون آن یکنفر را من بحساب آقای خمینی می‌گذارم ، همانوقتی که در ایران بود . و آنوقت من خیال میکردم که به يك چیز مختصری سررشته موضوع تمام میشود ولي امروز می‌بینم که نه اصلاً برنامه قساوت و آدمکشی از آن مقیاسی که من فکر میکردم خیلی فراتر رفته است.

مواضع سیاسی جبهه ملی

سوال - آقای بختیار ، شما طی این پاسخ آخرتان از چند نفر از جمله آقای دکتر سنجابی اسم بردید ، می‌خواستم

بیرسم قبل از سفر آقای سنجابی به پاریس و سازش با خمینی ، مواضع سیاسی جبهه ملی و نظر خود آقای دکتر

سنجابی چه بود چون شما با ایشان آشنا بودید و بالطبع این موضوع را میدانید؟

دکتر بختیار - بعد از فوت مصدق ما واقعاً مردی که شبیه به او باشد ، يك مردی که دارای آن اراده باشد نداشتیم .

البته من نمی‌خواهم راجع به مردی مثل مصدق مبالغه بکنم ، نه ، کج سلیفگی‌هایی هم داشت . گاهی افراط

میکرد در بعضی چیزهایی که يك مرد بزرگ سیاسی در حد او نباید بکند . این را هم می‌گویم برای اینکه

هیچوقت نگویند من مداح کسی هستم . ولي این مرد يك مرد استثنائی بود .

افرادی که با او کار می‌کردند ، این افراد هیچکدام آن فلز را نداشتند و بدبختی اینجا بود که کار بدست دو سه نفر

افتاد که درست نقطه مقابل مصدق بودند . بمعنای واقعی نقطه مقابل بودند . یعنی افکار و عقاید و روش ها و سازشکاریهای آنها و ضعف این ها کاملاً نقطه مقابل مصدق بود . یکی از اینها همین آقای دکتر سنجابی بود .
آنهايي که مردند من صحبتشان را نمي کنم ، ولي از زنده ها ميگويم .

آقای سنجابی بیک دردی مبتلاست که برای آدمی که داعیه رهبری دارد خطرناک ترین و بزرگترین درد است . و آن ضعف است ، با ضعف آدم به زدی ، به خیانت ، به جنایت ، به همه جا کشیده میشود .

و این مرد واقعاً ضعیف النفس است . یعنی همیشه همعقیده آخرین فردی است که از اطاقش بیرون میرود .
آقای سنجابی در خرداد سال 1356 با خود بنده آن نامه سرگشاده ای را که بشاه نوشته بودیم ، (2) امضاء کرد . این نامه بسیار مودبانه هم بود . حتی عنوان نامه را هم بیاد دارم که نوشته بودیم : به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه ، یعنی عنوان شاه را درست مطابق متن قانون اساسی گذاشته بودیم . آریامهر و اینها ابدأ نبود . این نامه را ایشان هم امضاء کرده بود و امضای اول را داشت .

در نامه صحبت از قانون اساسی بود ، حرمت به قانون بود ، آزادی انتخابات بود و غیره ... حرف اینکه ما جمهوری میخواهیم ابدأ نبود . ما سلطنت مشروطه میخواستیم بر طبق قانون اساسی و تذکر میدادیم که آقا ، سلطنت هست ولی قانون اساسی نیست . فصل مربوط به حقوق سلطنت روز بروز قطورتر میشود و فصل مربوط به حقوق ملت ایران روز بروز نازک تر میشود .

باین ترتیب خطر در مقابل داریم . يك اعلام خطر بود و بجا بود و در تدوین آن من هم دست داشتم و باید عرض کنم که آقای بازرگان هم دست داشت . از اشخاصی که بعد امضاء نکردند یکی ایشان بود .

حالا آنوقت او متمایل به خمینی شده بود یا دلایل دیگری داشت ، من نمیتوانم بصورت قاطع چیزی عرض کنم . اما آقای سنجابی وقتی که این ضعف اراده اش را شما شناختید ، متوجه تمام معایب و خطراتی که يك رهبر ضعیف برای يك ملت دارد میشوید . در گذشته دور هم همین آقای سنجابی ، با همین آقای فریور که بعد از فتنه خمینی سفیر در سوئیس شد با مرحوم الهیار صالح ، قبل از اینکه من بایران بیایم ، و قبل از اینکه وارد حزب

ایران بشوم ، آن قرارداد همکاری حزب ایران با حزب توده را امضاء کرده بودند.

سئوال - این چه سالی بود ، آقای دکتر؟

دکتر بختیار - این سال 25 بود . بعد حزب از آنها بازخواست کرد که شما چرا رفتید يك چنین کاری کردید.

حساب فریور جداست . او میخواهد همیشه سوار باشد . در زمان امینی هم وزیر بود ، در زمان خلیل خان اسفندیاری پدر ملکه ثریا هم باز وابسته مطبوعاتی بود . او همیشه میخواهد يك کاری داشته باشد و کار کم بکند و عایدیش مرتب باشد .

ولي آقای سنجابی شروع کرد به گریه کردن که مرا ببخشید حق با شماست و بالاخره او را بخشیدند . اکثریت بخشیدند و گفتند آقا ، يك غلطي کردید ولي دیگر از این کارها نکنید . من گمان میکردم که برای مابقی عمر ، این برای سنجابی کافی است نه ، در سال 57 آمدن ایشان به اروپا همانطور که میدانید برای چیز دیگری بود . برای رفتن به کانادا و شرکت در انترناسیونال سوسیالیست بود و حالا اگر اجازه میدهید راجع به آن موضوع هم صحبت میکنم . من ضعف سنجابی را می شناختم ولي آدم منضبطی بودم و 25 سال تحمل او را کردم . گو اینکه از این 25 سال ، سالیان دراز هیچ ارتباطی با هم نداشتیم . او در امریکا بود و من در ایران بودم . ولي مردیست که تحت تاثیر اغلب اشخاص خیلی پیش پا افتاده و بدون فرهنگ و بدون شخصیت قرار میگیرد . اینجا هم تحت نفوذ فروهر بود . اصولاً همیشه تحت نفوذ يك کسی هست . يك روز تحت نفوذ فروهر و یکروز تحت نفوذ يکي دیگر . و اغلب هم نفوذ خانوادگی که در ایشان بی اندازه تأثیر دارد .

این ضعف و این نفوذ پذیری ایشان را کشاند به آنجا که بجای کانادا ، بروود پاریس مقیم بشود .

در هیأت اجرائی جبهه ملی ایشان دعوت انترناسیونال سوسیالیست را مطرح کرد و توافق کردیم که بروود . نطق فرانسه ایشان را هم که يك مقداری نوشته بود باقی اش را من نوشتم و تصحیح کردم و بایشان دادیم که ببرد و در کانادا در انترناسیونال سوسیالیست بخواند و بگوید که ما از حقوق محرومیم و بگوید که قانون ما اجرا

نمیشود و بگوید که پادشاه ما حرمت به مشروطیت نمی گذارد . تمام اینها بدون تعارف بود ولی محبت از خمینی و جمهوری و اسلامی و اینها نبود . در مورد توقف سر راه در پاریس که مطرح کرد ، باو گفتیم شما میروید آنجا ، سلام و تعارفی اگر خواستید بکنید ، حرفهای خمینی را گوش بدهید ولی هیچ تعهدی نکنید . ایشان که اینجا آمد مثل همه آدم های ضعیف و کوچک در منطقه جاذبه قرار گرفت و کافی بود که يك حاج مانیان و يك افرادی مثل او به ایشان بگویند تو جای مصدقی ، و افرادی مثل او هم خیال میکنند که هر کسی که گفتند تو جای مصدقی ، مصدق میشود .

خلاصه ، پاریس که آمد وضع عوض شد . رفت به آن ملاقات و آن اعلامیه سه ماده ای را نوشت . اینهم گفتنی است که مضحك ترین کارش بعد از مراجعت رفتن پیش شاه بود.

اعلامیه دکتر سنجابی

سوال - ببخشید ممکن است بفرمائید در چه موقعیتی این اعلامیه امضاء شد ؟

دکتر بختیار - ایشان بعد از اینکه سه چهار روز پاریس بود تقاضای شرفیابی به حضور امام کرد . يك مذاکراتی با خمینی کرد . البته هنوز خمینی بر خر مراد سوار نشده بود و با خودش گفت خوب ، با جذب کردن سنجابی که نفر اول جبهه ملی است - چون رئیس هیأت اجرائی بود - من میتوانم اینها را مهار بکنم . و تمام عناد خمینی با من اینست که او را توانست مهار بکند ، بنده را نتوانست و هنوز نتوانسته است . و این مسأله خیلی جالب توجه است و چیزی که ملت ایران باید بداند اینست که در این اعلامیه یا در واقع این قرارداد يك جانبه ، آقای سنجابی نوشته است که سلطنت ایران مشروعیت خود را از دست داده و فاقد پایگاه شرعی است و رژیم آینده ایران بایستی بوسیله رفراندم و آراء عمومی بر اساس موازین اسلامی تعیین شود ، و نکته قابل توجه و تأمل اینست که برای اولین دفعه زیر قلم يك جانشین مصدق ، در يك متن سیاسی ، حکومت بر

اساس موازين اسلامي پيدا شد . در حالیکه هیچوقت و مطلقاً چنین چیزی ب فکر کسی نمیرسید . ما در مکتب مصدق هیچوقت در باب سیاست صحبت از اسلام نمی کردیم . اسلام دین ماست . مسلمانی مربوط بخود من است ، مربوط به سیاست و اداره کردن مملکت نیست .

اگر دیگری نظری غیر از این دارد ، من مفتخرم که همیشه و بخصوص از سه سال پیش بی پرده و با کمال صراحت در تمام مصاحبه ها گفتم که من يك لائیک هستم. این را تعبیر کردند که من ملحدم ، در حالیکه ملحد و لائیک فرسنگ ها اختلاف دارد .

ملحد همانطور که میدانید کسی ست که معتقد به هیچ چیز نیست . لائیک کسی است که در اداره مملکت کار را دست آخوند نمی دهد . حالا هم بنده باز لائیک مانده ام .

خلاصه راجع به آقای سنجابی و این قراردادی که امضاء کرده بودند ، باید بیاد داشت که زیبایی این قرارداد ، اینجاست که يك طرف امضاء کرده بود و طرف دیگر امضاء نکرده بود . یعنی کریم سنجابی با نهایت خفت و در شرایط بسیار ننگین امضاء کرده بود . خمینی اصلاً طرف را لایق این ندانسته بود زیر آن امضاء بگذارد . یعنی من و تو یکی ؟ چنین چیزی محال بود ، او خودش را مافوق این چیزها میدانست و ایشان بعنوان اینکه يك کار افتخار آمیز انجام داده اند .

دیگر کانادا هم تشریف نبردند . يك دلیل پوچی هم مطرح کردند که چون نماینده ای هم از اسرائیل آنجاست من آنجا نمی روم . بنده میخواهم ببینم در کجای سازمان ملل و سازمانهای جهانی نماینده اسرائیل نیست ؟ در تمام ارگان ها هست . چطور آنجا تحملش را دارید اما اینجا تحملش را ندارید ؟ اینهم از آن حرف ها بود . (3)

بالاخره ایشان برگشتند و بصورت فاتح برای آن اشخاص ابلهی که این آدم را دائماً كوك میکنند شروع به رجز خوانی کرد که من همچو کاری کرده ام . ولي تا آمد من گفتم : شما بچه دلیل و بچه مجوزی امضاء کردید . گفت که اکثریت رأی خواهد داد . گفتم که اکثریت هم رأی بدهد شما با شرایط هیأت اجرائی رفتید و بایستی تابع دستور هیأت اجرائی باشید . شما از حدود اختیارات خودتان تجاوز کردید . خاصه اینکه اصلاً من این را قبول

نمی کنم که ما بدست خودمان آخوند را بیآوریم و بگذاریم حاکم بر مقدرات ما بشود . ایشان گفت که من بتو

(بمن گفت) قول میدهم که این شخص روحانی که من دیدم ، يك دنيا صلح و صفا و برادري و انسانیت است و وقتی برگردد میرود در قم و در آنجا مشغول عبادت میشود . گاهی هم اگر خوشش آمد ما میرویم سلام و علیکی با او میکنیم .

ببینید چطور همه چیز را با سهل انگاری برگزار میکند . وقتی سرنوشت يك ملتی ، يك جامعه ای ، يك منطقه ای در دنيا ، با این طور مسائل ارتباط پیدا میکند آن مردانی که در اتفاقات مسئولیت دارند ، باید از يك فلز خاصی باشند و این فلز را او نداشت و ندارد .

بعد اختلاف ها بالا گرفت . باین معنی بالا گرفت که همان روزها بود که شاه تصمیم گرفته بود به شخصیت های ملی رو کند .

و اینجا من میرسم به دکتر صدیقی . شاه دکتر صدیقی را مأمور تشکیل کابینه کرده بود . آقای دکتر صدیقی وزیر مرحوم دکتر مصدق بود . مردی است دانشمند و وطن دوست ، بنده مبالغه نمیخواهم بکنم ولی يك آدمی ست که گاهی میتواند بگوید نه . اصولاً مرد سیاستمداری که بلد نیست نه بگوید نباید وارد سیاست بشود . ایشان سعی کرده بود که کابینه ای تشکیل بدهد . بمحض اینکه خبر رسید بگوش سنجابی ، شروع کرد به پخش اعلامیه بوسیله فروهر و فرستادن اشخاصی ، با کمال عدم نزاکت ، که شما نباید قبول کنید .

بتوجه اصلاً ؟ معنی ندارد کسی که شما اعلامیه صادر می کنید که عضو جبهه ملی نیست و 15 سال اینجا نمی آید - بگذریم از اینکه 15 سال نیامدن ایشان مسئله ای نبود ، برای اینکه 10 سال بود که جبهه ملی عملاً جلسه تشکیل نمی داد و خود آقای سنجابی هم 5 سالش را در آمریکا بود - در کارش دخالت میکنید .

ولی در هر حال بنده به آقای سنجابی این اعتراض را کردم و گفتم آقا ما آرزو داشتیم که يك آدم ملی بیاید سرکار - و این يك جوابی هم هست به آن آدمهای ابلهی که میگویند من جاه طلب بودم - این آقا میآید سرکار که این زنجیر را تکان بدهد ، و وضعیتی ایجاد بکند که راه برای يك انتخابات آزاد برای آن آزادیهائی که ما 25 سال

برایش مبارزه می‌کنیم و زندان می‌رویم ، باز بود . پس این کار شکنی‌ها را چرا می‌کنید ؟ اگر که فردا شاه شریف امامی را مأمور تشکیل دولت بکند - شما اینطور با او رفتار کنید با این هم همانطور رفتار کنید ، اینکه نمیشود . پس میخواهید بگوئید که خودم باید باشم ، آخر خودت هم که نمیشود .

بایشان گفتم که شما رفتید و با امام بیعت کردید ، نمی‌توانید هم طرفدار جمهوری اسلامی باشید و هم طرفدار مشروطه سلطنتی - بعد هم ایشان را دیگر ندیدم تا يك جلسه بعد از آنکه خود من و ایشان هر دو جداگانه دعوت شده بودیم به کاخ نیاوران .

وقتی من دعوت شده بودم ، در ابتدا صحبت از حکومت آقای صدیقی بود . و من قول داده بودم که از صدیقی و یا هر آدمی مثل او و در این حدود پشتیبانی بکنم .

وقتی که آقای سنجابی رفته بود کاخ نیاوران اینطوری که شاه میگوید خیلی خضوع و خشوع کرد و چه گفت و چه گفت .

من مذاکراتم با شاه در حدود قانون اساسی بود . چسبیده بودم به قانون اساسی و هیچ راهی هم جز این نه میتوانستم داشته باشم نه میخواستم ارائه بدهم.

وقتی که شاه با مشاورین نظامی و غیر نظامی اش صحبت کرده بود ، همه باین نکته پی برده بودند که آقا ، چنین آدمی با سوابقی که آنوقت 20 سال 30 سال پیش داشت و بعد هم همکاری با دکتر مصدق که خودش را جانشین او خیال میکرد ، و بعد رفتن پیش آخوند ، فردا معلوم نیست که از هر طرف که باد بیاید نچرخد ، و این خطرناک است . وقتی هم که با آقای دکتر صدیقی مخالفت کرد ، دکتر صدیقی روز بعد بمن تلفن کرد و اظهار تشکر کرد که شما با کمال شهامت حرفهایتان را زدید ، من بایشان جواب دادم :

من معتقد هستم ما 25 سال است برای يك چنین حکومتی می‌جنگیم ، حالا اگر خودمان کارشکنی کنیم و باصطلاح بيك همچو حکومتی از در بز نیم ، این نقض غرض است یا خودخواهی . من کاری نکردم ، حرفهای من در ادامه افکار و روشی بوده که همیشه داشتم .

دکتر صدیقی بهر دلیل و تقدیر - من دیگر وارد آن جزئیات نمی‌شوم و اطلاع صحیح و دقیقی هم ندارم کابینه را تشکیل نداد و آقای سنجابی که از آمدن خمینی بسیار راضی و بسیار خوشنود بود ، خیال میکرد که آقای خمینی که بیاید اولاً نخست وزیری او قطعی است . بالاخره نفر اول جبهه ملی است و نخست وزیر شاه هم نبوده است ، در نتیجه میتواند نخست وزیر بشود .

در مرحله بعدی ، خوب ، نخست وزیر که باشد بمیل خودش کابینه را تشکیل خواهد داد و مورد احترام خواهد بود و خمینی هم ده پانزده روز که در تهران سلام و علیک و دید و بازدید هایش را کرد می‌رود به قم و عملاً فعال مایشاء او خواهد بود . شما اطلاع دارید - من در مخفی گاه بودم - آنوقت که برای دیدن خمینی ، دو سه روز بعد ، چندین ساعت در اطاق انتظار سرپا ایستاده بود .

در واقع رفتاری که خمینی با او کرد و با اغلب این آقایان کرد ، مورد پسند من است . اقلأ خمینی با تمام معایب و با تمام آن گرفتاریها و مصائبی که برای ملت ایران آورده ، نسبت به افرادی مثل او که بیست سی سال یک فکر داشتند و بعد عدول کردند ، کاملاً بی رحم بوده است . همه آنهایی که مثل سنجابی با او همکاری کردند با کمال خشونت و خفت بیرون کرده است.

این آقای سنجابی و این تاریخچه جبهه ملی را من خلاصه میکنم : شخصیت مصدق در سطح بین المللی و نزد مردم ایران بزرگ بود . ولی شاه نهایت بی انصافی را کرد و تمام دستگاه سلطنت و تمام جراید رادیو تلویزیون و تمام درباریان متملق 25 سال به مصدق فحش دادند و این بجای اینکه مصدق را کوچک بکند ، پیش مردم بزرگ کرد . مصدق در زمان صدارت یا در زمان انزوائی که در زندان و در احمد آباد داشت همیشه مصدق بود . وقتی افرادی خودشان را جانشین او میدانند و برای خودشان یک شخصیت کاذبی قائل شدند باید آن خصائل مصدق را تا حدی داشته باشند .

آقای سنجابی یکی از آن افرادی بود که بعد از فوت مصدق دائماً مصخواست جانشین مصدق باشد و هیچکدام از سجایای مصدق را نداشت و بالاخره این مسئله را هم گمان میکنم مفید باشد خدمتتان بگویم :

آقای سنجابی و من میدانم کجاست و چون در يك شرایط مسلماً سختی زندگی میکند ، نمیخواهم ناجوانمردی هائی که او در حق من کرد من در حق او بکنم و یا بگویم خیانت کرده یا نه ، ولی اینرا نمیتوانم کتمان کنم که من او را آدم ضعیفی میدانم وضعف آدم را بهمه جا میبرد .

میخواهم فقط این را عرض کنم که در يك مصاحبه یکسال بعد گفته بود ، دکتر بختیار کمر جبهه ملی را شکست . من هیچ توضیحی راجع به این موضوع نمیدهم . چون توضیحات را قبلاً دادم .

تنها باید سؤال کرد ما بین من و او کی کمر جبهه ملی را شکست ، کی انحراف پیدا کرد ؟

بعد از گذشت سه سال ملت ایران جواب این سؤال را خوب میداند.

دکتر سنجابی و رهبری جبهه ملی

سؤال - آقای بختیار من میخواهم سئوالی بکنم که جواب به این سؤال به روشن شدن خیلی از مسائل دوران قبل از

نخست وزیر شدن شما کمک خواهد کرد .

بفرمائید چطور شخصی مانند دکتر سنجابی با خصوصیتی که شما الان فرمودید رهبری جبهه ملی را عهده دار

شده بود و در میان مردم هم کسب وجهه کرده بود .

دکتر بختیار - همانطور که عرض کردم ما بعد از مصدق رهبری که شبیه به او باشد نداشتیم . دکتر سنجابی -

این را از نظر روانی باید تجزیه و تحلیل بکنم - برای عوام و برای يك عده ای که در يك سالنی نشسته اند ، یا

در يك گروه کوچکی در يك حوزه حزبی نشسته اند ، بی اندازه جذاب است ، یعنی این آدم که در بزنگاه های

بزرگ زندگی باید رفتار يك رهبر را داشته باشد ، هیچوقت ندارد .

سنجابی همیشه حاضر است با آن فردی که صحبت میکند بمیل او صحبت کند . هزارها مثال من میتوانم بیاورم .

هیچوقت قاطعیت نداشت که در يك جایی بگوید این کار را من نمیکنم . همیشه آماده يك نوع سازش بود و برای

يك مردمي كه باصطلاح فرنگي ها "پوليتيزه" نيستند ، روشن نيستند ، مكتب سياسي ندیده اند ، همان حالت تو بميري و من بميرم عوام را داشت ، البته بيك سطح آدم دانشگاهي . يعني يك حالي است كه طرف همیشه از شما راضي است . پس به شما رأي ميدهد ، در عين اينكه هيچ كار مثبتي هم براي شما نميکند .

اينها بجاي خود ، سن ايشان و اينكه وزير مصدق بوده و اينكه اين حالت خاص را داشته ، يك عده اي طرفدار داشت . تمام كوشش او در شوراها و در كميته ها اين بود كه تعداد طرفداران خودش را - كه از اين قماش بودند و لايق اين نيستند كه من اسم هيچكدامشان را ببرم - زياد كند .

سيستم كار او سيستم پارگيري بود . و يارگيري بدون اينكه ديگر در نظر بگيرد كه اين شخص ارزشي دارد يا نه ، ميشود با او كار كرد يا نه . اين مسئله مطرح نبود . همين كه به آقاي سنجابي رأي بدهد و آقاي سنجابي را تأييد بکند ، تمام مسائل براي سنجابي حل بود . البته چنين آدمي نمیتواند رهبر سياسي باشد ولي همانطور كه عرض كردم بعد از 28 مرداد 32 تا سقوط حكومت بنده ، كي ما تربيت سياسي در ايران كرديم ؟

يك مشت مردم ستمکش و بيسواد داشتيم ، يا يك عده مردمي داشتيم كه با وجود سواد بهيچوجه تربيت سياسي نداشتند . و خود دستگاه اينها را اگر فاسد نبودند فاسد ميکرد . آن جواني كه از اروپا و امريكا برمياگشت ، سازمان امنيت فوري به سراغش ميرفت - اگر در خارج بسراغش نرفته بودند به سراغش مي رفت ، بيكانش حاضر بود ، حقوقش حاضر بود ، كلوپ جوانان حاضر بود . مي گفتند تو فكر نكن ما جاي تو فكر ميكنيم ، حزب هم معني ندارد يا حزبي كه ما دستورش را ميدهيم . من باز متأسفم كه اين را ياد آوري ميكنم . ولي اينها روزي شايد لازم باشد براي تاريخ ايران .

اگر در اين 25 سال شاه اجازه داده بود كه احزاب سياسي ميانه رو بدون هيچ نزديكي به ماركسيسم و حتي به سوسيال دمكراسي و گرايش به اصطلاح چپ -- خيلي خيلي مختصر تشكيل مي شد ، خميني مردم ساده لوح را به اين زودي و به اين سادگي گول نمي زد .

راه تشکیلات سیاسی را 25 سال بستند . قبل از آنهم که چیزی نبود . دکتر مصدق هم به سنی که رسیده بود نه حزب ساز بود نه حزب باز بود . رهبر خوش سابقه و خوش نامی بود . در 57 ما در جریان سیلی قرار گرفتیم که در مقابلش هیچ چیز نبود . از این جهت شاه که همیشه به روحانیون ، جز یک عده بسیار معدودشان ، پول و مقام میداد و مرحمت داشت .

و تمام اینها تیکه دور خمینی هستند ، هشتاد بلکه نود درصد اینها جیره خواران شاه بودند - اینها را تقویت کرد و اینها همانطور که می دانید روز آخر دیدند کفه ترازو بطرف خمینی است برگشتند.

بنده یک مثال می زنم و آن مثال این شخص منفوری است که اخیراً کشته شد . این آخوند ، این دستغیب مدت 23 سال تمام ، هر مرتبه که شاه برای زیارت شاه چراغ می رفت به شیراز ، یقیناً اطلاع دارید که این شخص نفر اول بود که تبریک و تهنیت میگفت و دست بوسی میکرد و متمتع هم می شد ، تنها هم نبود و جمعی از آخوندهای همه کاره امروز هم دنبالش بودند .

تنها این سال آخر یعنی همان سال 57 ایام عید که بطور عادی شاه به زیارت شاه چراغ در شیراز میرفت ، آقای دستغیب که جای دیگر بند و بست کرده بود ، به شاه پیغام داد که بعلت وضع و جو نامساعد اینجا صلاح نیست که اعلیحضرت تشریف بیاورند به شیراز و به زیارت شاه چراغ بروند و خلاصه من معذورم ، معذور هستم که نمی توانم به عرض تهنیت و دستبوس بیایم .

اینها نیروهایی بود که شاه تقویت کرد . حالا اگر یک عده سلطنت طلب طرفدار سلطنت مشروطه - نه شاه الهی که یک عده ای در خارج دکانی برای آن باز کرده اند - یک عده مردم واقعاً مشروطه طلب می خواستند یک حزب در ایران درست کنند ، مسلماً بدون نظر نصیری و سازمان امنیت امکان نداشت .

اگر تمام اینها طرفدار سلطنت مشروطه بودند ، بایستی یک یک اینها از طرف آنها منصوب می شدند . که اینهم عملی نبود . هر کسی نمی تواند اینقدر بی شخصیت باشد و اینطور خودفروشی بکند .

نتیجه خلاء سیاسی و نتیجه آن پرکردن خلاء بوسیله ایادی آخوندی که صحبتشان را کردم . دست خارجی را هم فراموش نکنیم بجای خود ، ولی مهم ، آن خلاء سیاسی بود .

نظر من با سنجایی آنجائی اختلاف پیدا می کرد که من می گفتم جبهه ملی از دور يك اسمی دارد ، يك عكس مصدقی هنوز هست ، يك خاطره ای هست . ما بطور دسته جمعی بنشینیم يك طرف میز و به خمینی بگوئیم حرف حسابی تو چیه . ما اینجا هستیم شما هم آنجا هستید حرفتان را بزنید .

روز تاسوعا و عاشورا من در آن راه پیمائی ها نرفتم ، بدلیل اینکه عكس مصدق را قدغن کردند . فقط همین دلیل را داشت . ولی سنجایی رفت ، خفت هم کشید ، ولی رفت . فروهر رفت و جلوی چشمش عكس مصدق را يك آخوند پایین آورد . پیدا بود که اینها جای دیگر میخواستند بروند و جبهه ملی يك فکر دیگری داشت . بجای این اگر ما متحد بودیم و يك جبهه واحدی درست میکردیم ، من نمیگویم خمینی نمی آمد . نه ، میآمد ولی سر و کارش با يك جبهه متحدی بود ، يك جبهه متحد که مجبور بود به حسابش بیآورد .

این کار که نشد خمینی تك تك همه اینها را یکی بعد از دیگری زد .

فعل و انفعالات نوفل لوشاتو

سؤال - هنگامی که شما نخست وزیر شدید تا چه اندازه از زد و بندها و فعل و انفعالات نوفل لوشاتو خبر داشتید؟

دکتر بختیار - من مأمور اطلاعاتی در نوفل لوشاتو نداشتم ولی میدانم که عده زیادی از ایرانیها ، يك عده دانشجو

و يك عده افرادی که دگرگونی میخواستند و در وجود خمینی ، بدلیل اینکه این آدم سالیان دراز تبعید شده بود ،

يك قسم نقطه اتکاء پیدا کرده بودند و يك عده ای هم از نظر کنجکاو میآمدند و ایشان را میدیدند . من تقریباً تا

یکماه قبل از آن حتی صدای او را هم نشنیده بودم یعنی هیچ نواری از او نشنیده بودم .

اما اگر درد را بخواهید ، درد نوفل لوشاتو نبود درد افرادی بود که میآمدند آنجا ، يك عده برای اینکه خودنمائی

بکنند يك عده براي اينکه بگویند در این جریانات خدمت امام رسیدیم که بعدها اگر کارش گرفت از این نمذ کلاهی ببرند .

ولی در این میان آن دسته که بیعتشان با امام واقعاً بزرگترین خیانت به ملت ایران بود ، آن دسته ایست که به روشنفکر معروف بودند . لفظ خیانت را استعمال میکنم چون واقعاً معتقدم خیانت از آن روشنفکرانی بود که تشخیص ندادند - و صلاحیت این تشخیص را داشتند - که وقتی انسان طرفدار دموکراسی و آزادی و دانش شد ، وقتی خواست مملکت را از فساد و از دیکتاتوری و از متحجر بودن فکر بیرون بکشد نباید دست بدامن آخوند بزند .

گمان میکنم قبلاً هم گفته باشم که 32 استاد دانشگاه - که حالا یا پاکسازی شده اند یا در زندانند یا منفصل هستند - در کتابخانه خود من جمع شده بودند ، 30 نفر موافق دخالت خمینی در امور سیاسی بودند و دو نفر مخالف .
این مسئله را کوچک نگیرید .

آن افرادی که عامی اند و تربیت سیاسی ندارند گناهی نکردند ، آن اشخاصی که از فقر و جهل و نادانی دنبال خمینی سینه میزدند آنها گناهکار نیستند . گناهکار آن افرادی هستند که وظیفه و وسیله داشتند مردم را روشن بکنند و نکردند . حکومت شاه بد بود ؟ مسلماً بد بود . قانون زیر پا گذاشته میشد ؟ مسلماً اینطور بود . بایستی يك دگرگونی در مملکت میشد ؟ مسلماً میبایست میشد . ولی نه دفع فاسد به افسد .

ملاقات با سفیر امریکا

سوال - آقای بختیار ، آیا شما در مدت نخست وزیری تان ملاقاتی با سفیر امریکا داشتید ؟

دکتر بختیار - سفیر امریکا يك هفته یا 10 روز بعد از نخست وزیری ، بعنوان يك ملاقات تشریفاتی مرسوم ، به

دیدن من آمد . اولین باری بود که او را می‌دیدم . در این ملاقات صحبت از کلیات بود .

ولی مدارکی که بعد بدست آمد گویای این واقعیت بود که او و "ونس" تمایل بسیار شدیدی نسبت به دار و دسته بهشتی و مهندس بازرگان داشتند ، و سفیر آمریکا مایل بود که در همان ملاقات اول بدانند روابط من با این آقایان چگونه است .

من بایشان پاسخ دادم با بازرگان حدود 30 سال است که آشنا هستم و سالها با هم در زندان بودیم . البته تمام عقاید و افکار من و او ، مخصوصاً راجع به دخالت مذهب در سیاست ، با هم سازگار نیست .

ولی شخصی است با دانش ، شخصی است با تقوی ، حالا مرد سیاسی لایقی هست یا نیست باید خودش را نشان بدهد . ولی من نسبت به او هیچ خصومت و عنادی ندارم . بعکس یک همدردی ها و وجه مشترک هائی هم داشته ایم ، و در دستگاه دکتر مصدق هر دو معاون دو وزارت خانه بودیم .

سفیر آمریکا از من پرسید آیا آقای میناچی و بهشتی را میشناسم یا نه . البته نه بصورت استنتاج بلکه بصورت اینکه شاید بشود با اینها کنار آمد و راه حلی برای جریانات سیاسی پیدا کرد . من بایشان گفتم میناچی را نمی‌شناسم و بعد یادم آمد یک مرتبه در یک جلسه ای من این آقا را ، که تا آنوقت ندیده بودم ، سه چهار ماه قبل ، دیده بودم . ولی اصلاً نمیدانستم کارش چیست ، شغلش چیست ، با کی سروکار دارد ، اصلاً چه کاره است .

در مورد آقای بهشتی گفتم من اصولاً ایشان را ندیده ام و نمی‌شناسم ولی شنیده ام نماینده خمینی است . قبلاً هم در آلمان بوده و از طرف دولت هم آنجا بوده ، حالا کارهای خمینی را اداره میکند .

از فحوای کلام سفیر آمریکا اینطور استنباط کردم که علاقه داشت من با اینها کنار بیایم . بایشان گفتم اگر در حدود آنچه را که من گفته ام و نوشته ام و در این سالیان دراز عمل کرده ام ، این آقایان در همان راه باشند ، حرفی نیست . ولی اگر بخواهند بعد از اینکه من تمام این مراحل را طی کرده ام و وضع باینجا رسیده ، به لطایف الحیل کاری کنند که از استقرار آزادی و دمکراسی و عدالت اجتماعی در ایران جلوگیری کنند ، من زیر بار نمیروم .

من با رژیمی که آخوند بخواهد در امور غیر روحانی دخالت بکند صد در صد مخالفم ، و این جزء چیز هائیکست که بهیچوجه قبول نخواهم کرد.

وقتی من با صراحت و قاطعیت این صحبت را کردم ، سفیر آمریکا گفت مسأله اینست که اگر شما خودتان بتوانید با آنها يك راهی برای حل مشکلات پیدا بکنید البته مفید خواهد بود .

بعد صحبت از این جریان منحرف شد و مسائل عادی مثل تعداد آمریکایی ها که در ایران بوده اند ، چند نفر رفته اند ، چند نفر مانده اند و مسائلی مربوط به اسلحه هائی که ما سفارش داده ایم که شاید بنظر من دیگر برای ما قابل پرداخت نباشد و بعضی قراردادهائی که قطعی نشده شاید من تأیید نکم .

از این قبیل مسائل با هم صحبت کردیم . و بعد از تقریباً يك ساعت ایشان از دفتر من رفت . يك مرتبه دیگر هم تا آنجائی که یادم هست ، من باو تلفن کردم که به نخست وزیري بیآید . ایشان به نخست وزیري که آمد ، صحبت از این کردم که من امنیت اتباع کشورهای خارجی را با سفرای خود آنها در میان گذاشته ام ، حالا راجع به اتباع آمریکا میخواستم با شما صحبت کنم .

اینها در کجا هستند چه وضعیتی دارند و این جور مسائل که در آن روزها مورد نظر بود ، و هنوز بنده خیال نمیکنم بشود به سفارتخانه يك مملکتی حمله کرد و سفیر را گروگان گرفت و بعد دیپلماتها را گروگان گرفت و این حکایت ها نبود .

ولي خوب ، بعد که مدارك اینها پیدا شد ، دیدم در سقوط حکومت بنده ، ایشان بي سهم نبوده و این بي سهم نبودنش هم از بي اطلاعی او بود و از اینکه دوسال در ایران بود و اصلاً از اپوزیسیون عملاً خبري نداشت .

ولي باز در این ملاقات دوم ، ایشان صحبت آقای میناچي - بهشتي را پیش کشید که البته بسرعت من از آن گذشتم و گفتم اگر خواستند بیآیند میتوانند بیآیند . اگر خواستند ملاقات بکنند من وقت خواهم داد ، و دیگر صحبتي راجع به بهشتي و میناچي نکردم .

سؤال - آقای بختیار ، از نظر روابط ایران با دو قدرت آمریکا و شوروی ، آیا تصمیم داشتید که تغییر سیاست بدهید ؟ و اگر چنین برنامه ای داشتید نحوه و حدود آنرا خواهش میکنم روشن بفرمائید .

دکتر بختیار - تا آنجائی که من اطلاع دارم ، با تمام نفوذی که دولت آمریکا در سنوات اخیر در ایران داشت ، روابط شخص شاه و اتحاد جماهیر شوروی ، اگر نگویم خیلی نزدیک و حسنه بود ، بسیار معقول بود .

من بارها رئیس جمهور و نخست وزیر از اتحاد شوروی در ایران دیدم . یعنی نه اینکه شخصاً دیده باشم . بنده آنجا راه نداشتم . اما آمدند و مدّاحی کردند و تجلیل کردند و گفتند که این مملکت دارد بهشت میشود ، سرحدات صلح یعنی سرحدات اتحاد جماهیر شوروی با ایران ...
روش آمریکا لازم به یاد آوری نیست . آنچه را که آمریکا در ایران میکرد بصورت يك متحد صد در صد بود . در این مسئله که ما تا حد زیادی از نظر فلسفی ، از نظر فرهنگی ، از نظر احتیاجاتی که داریم ، از نظر آنچه به آن وضع ژئوپولیتیک گفته میشود - احتیاج داریم که در مقابل اتحاد جماهیر شوروی دولتهای بزرگ دیگری ، در صورت لزوم ، از ما حمایت کنند ، در این امر تردیدی نیست .

بد نیست که این مسئله را به شما یاد آوری کنم که دولتی که شاید بیشتر از هر مملکتی در راه بیطرفی قدم برداشته ، دولت هند است . و شما می بینید در عین حال چقدر با شوروی نزدیک است . بنظر من دلیل اصلی اش اینست که مرز مشترك به شوروی ندارد . می بینید که با چین مخاصمه تقریباً مستمر دارد . برای اینکه با چین مرز مشترك دارد .

اگر کوبا - صرف نظر از اشتباهاتی که دالس در آنجا کرد و من آنموقع یعنی در ابتدا فیدل کاسترو را مارکسیست تابع مسکو میدانستم - کوبا وقتی می بیند که این طور گرایش به طرف شوروی دارد ، دلایلش اینست که خیلی خیلی نزدیک به آمریکا است .

یا اگر می بینید که ترکیه یا ایران یا این ممالک بطرف امریکا نگاه میکنند برای اینست که با شوروی مرز مشترك دارند و اعتماد ندارند که يك چنین قدرتی هم مرز آنها باشد و احساس خطر نکنند .

این يك عكس العمل طبیعی اقوام است ، اما راجع به اینکه چه آمریکا چه شوروی دخالت در امور ما بکنند ، راجع به اینکه تعیین تکلیف برای ما بکنند - چه این ، چه آن - راجع باینکه به ما تلقین کنند که بایستی وارد بلوک های نظامی بشویم ، از قبیل سنتو و غیره ، من شدیداً مخالف بودم .

و همان روز اول گفتم که ما از سنتو بیرون خواهیم آمد و حالا هم براین عقیده پابرجا هستم . ولی خواستم بگویم دلیل اینکه گرایشهای هست - و این حرف را هم ، باید بگویم ، از مرحوم دکتر مصدق شنیدم - اینست که ما از نظر فلسفی - فرهنگی - اخلاقی - و از نظر تربیتی که شده ایم ، بطور طبیعی متمایل به تمدن غرب هستیم . و این يك گرايشي است که در اکثریت طبقه تحصیل کرده در ایران هنوز هست . خاصه بعد از حضور آقای خمینی و بعد از همکاری نزدیک آقای خمینی با حزب توده در ایران - این احساس شاید تشدید هم شده باشد .

البته من فقط و فقط در راه استقلال ایران و عدم وابستگی ایران قدم برمیداشتم - و هدفم این بود که هرچه که ممکن است دخالت اینها را کم بکنم . ولی تمایلات فلسفی - اخلاقی - احساساتی مردم ایران نسبت به غرب ، این يك امری است که ، همانطور که گفتم ، وجود دارد و البته بیشتر از هر چیز دلیل ژئوپولیتیک دارد .

نقش فردوست و قره باغي

سؤال - آقای دکتر بختیار ، نقش ارتش بطور اعم و فردوست و قره باغي بطور اخص در سرنگونی دولت شما چه بود؟

دکتر بختیار - من قبل از اینکه شاه ایران را ترك بکند از ایشان خواهش کردم که فرماندهان ارتش را بپذیرند در جایی که خود من هم باشم . و در حضور من بآنها بگویند که وظایف دولت مشخص است و شما بایستی تحت نظر دولت انجام وظیفه کنید .

درست بخاطر دارم که يك بعد از ظهري بود در کاخ نیاوران ، بعد از فرمان نخست وزيري ، در حدود ساعت سه بعد از ظهر بود . آقایان طوفانیان - قره باغي - حبيب الهي - ربیعی و بدره اي ، این 5 نفر امراء که فرماندهان نیرونها بودند آمدند . شاه بآنها گفت مسئول اداره مملکت ، دولت است و من به مسافرت که رفتم شما دستور از نخست وزیر خواهید گرفت و اگر يك مسئله اي مثل صدور فرماني يا راجع به بازنشستگی و ترفیع امراء يا چنین چیزهائی باشد ، شوراي سلطنت تشکیل شده و خود نخست وزیر در آن شورا عضویت دارد .

بوسیله وزیر جنگ به نخست وزیر خواهید گفت ، یعنی جریان عادي امور ، و او مسئله را با شوراي سلطنت در میان میگذارد و عمل میکند .

در این جلسه آقایان اعتراضی که نکردند ، استقبال هم کردند . و بعد از نیم ساعت یا سه ربع ساعت آنها رفتند و من ماندم مذاکرات دیگری را ادامه بدهم .

در مدتی که من آنجا بودم اطلاع نداشتم يك ژنرال آمریکائی بنام هويزر به ایران آمده و برایم مهم نبود که يك ژنرال آمریکائی آمده باشد . يك دیدي بعضي ها دارند که ببینند امروز در سفارت امریکا یا سفارت انگلیس چه اتفاقی افتاده ، کی آمده و کی رفته ، آب پاشی شده یا آب و جارو شده یا نه . برای من مهم نبود زیرا دید من از مسائل ایران بکلي از اینها جداست .

در هر حال آمدن این آدم برای من حادثه اي نبود ، چون اینها هر روز میآمدند و میرفتند . بعد از مدتی یکروز قره باغي آمد در نخست وزيري که اغلب میآمد ، و باید اضافه کنم که همین آقایانی که اشاره کردم، منهای طوفانیان باضافه رئیس سازمان امنیت و رئیس رکن دو یعنی اداره دوم ارتش و یکی از ارکان دیگر ستاد کل و وزیر خارجه و رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمري ، اعضاء شوراي امنیت ملي هستند که راجع به امنیت ملي تصمیم میگیرند .

نخست وزیر هم رئیس شوراي امنیت ملي است که بوسیله او هر اقدامی که بایستی بشود انجام میگیرد . ما هفته اي یکی دو مرتبه این شورا را تشکیل میدادیم ، و علاوه بر این ، قره باغي هر وقت کار داشت میآمد یا من

کار داشتم تلفن میکردم می‌آمد . تا یکی دو هفته هیچ صحبتی از هوپزر نمیکرد.

ولی يك روزي آمد و بمن گفت که هوپزر يك چیزهائي میگوید . گفتم اگر حرف حساب میزند ، اگر با منافع ما ، با روش ما منطبق است گوش بدهید و ببینید چه میگوید . اما هیچ نظري نمیدهید و هیچ تعهدی نمیکنید . اگر نظري داشت بشنوید و بایشان بگوئید که من باید به نخست وزیر و شوراي امنیت گزارش بدهم .

حالا روشن شده که از همان دو سه هفته بعد ارتباطاتي بين او و هوپزر و بهشتي و بازرگان بوده است . فراموش کردم بگویم که در ملاقات اول ، سفیر آمریکا نامه اي ، از این نامه هاي تشریفاتى که بطور عادي در ممالک متمدن رد و بدل میشود . بعنوان تبریک نخست وزیری از رئیس جمهوري آمریکا ، به من داد . نامه ي مختصری بود خواندم و تشکر کردم.

خلاصه بر میگردد به قره باغي که در این مدت روز به روز بیشتر در این زمینه صحبت میکرد که شما از ارتش مراقبت کامل نمیکنید . من بایشان گفتم از این مراقبت کامل مقصودتان چیست . شما که خودتان در شوراي امنیت هستید تصمیمات مرا میدانید . وطن پرستی مرا هم خودتان به شاه گفته بودید و ایشان این موضوع را به من گفتند که تمام افسران ارتش متفق القولند که شما در وطن پرستی بهیچ عنوان نقصي ندارید . پس ارتش هر گرفتاري دارد یا هر مسئله اي دارد در شوراي امنیت ملي مطرح کنید یا اگر میخواهید من می‌آیم در ستاد کل ارتش مطرح کنید . باید عرض کنم که در این مدت با وجودیکه نخست وزیری ده دوازده تلفن داشت تمام مدت تلفنها اشغال پیام هاي تشویق و قدردانی مردم بود و بیش از هر کس از افسران ارتش پیام تلفنی داشتیم که از تهران و تمام شهرستانها از من قدردانی میشد و همه مرا سمبل و مظهر استقلال - و حقیقتاً ایستادگی در مقابل خمینی و آخوندها میشناختند .

اتفاقاتی که افتاد ، خیلی مسائل را ساده میکند . وقتی که بهر دلیل و تقدیر دولت امریکا تصمیم گرفت که خمینی را در ایران بعنوان سدی جلوي کمونیست ها علم کند .

یا بهر دلیل دیگری که بعدها روشن تر خواهد شد ، از آن روز من حس کردم ، بدون اینکه مدرکی داشته باشم ، که تماس هائي بين قره باغي - بازرگان - بهشتي بطور تقریباً مستمر هست .

بطوریکه خود قره باغي يك روزي آمد پیش من و گفت که اجازه میدهید من بروم آقای مهندي بازرگان را ببینم و با ایشان صحبت بکنم که چرا اینکارها را میکنند . این استمزاج بنظر من دلایلش این بود که آقای قره باغي میخواست اگر از جاي دیگری فهمید که من حس کرده ام ، بگوید من با اجازه خود شما رفته ام با ایشان صحبت کرده ام .

در اینجا رل سپهبد مقدم هم يك قدری بنظر من تاریک است . در هر حال پشت پرده آنچه بوده ، فردوست بوده و در جلو آنچه بوده ، قره باغي بوده است ، با دستياري احتمالي ناصر مقدم . آنچه را که من مایلم بدانید این است که من از افسراني مثل رحيمي ، مثل بدره اي ، جز صفا و حقيقت و راستي چیزی ندیدم و هیچوقت اختلافي با اینها نداشتم - و افسران دیگری مثل شمس تبريزي - مثل یزدگردی - مثل بيدآبادي و غیره ...

اینها فرماندهان لشکرها بودند . اینها روزي نبود که با خود من تماس نگیرند . همیشه با من ارتباط مستقیم داشتند و از وضع تمام این مناطق - چون حکومت نظامي در آنجاها بود - بمن اطلاع میدادند .

هیچوقت شخصاً من جز احترام ، جز محبت نسبت بآنها نداشتم و از آنها هم جز قبول مبارزه مشترکي که ما در مقابل آخوندها در پیش داشتیم و اجرائي صحیح قانون اساسي ، چیزی ندیدم .

افسانه هائي مثل اینکه بدره اي تپانچه کشید و کي چه گفت و اینها ، واقعاً مال روزنامه نویس هائیبست که میخواهند تیراژ روزنامه را بالا ببرند و باید بگویم که من بیش از هر کس به سپهبد رحيمي روي پاکي ، روي مردانگي ، روي شرف سربازي و روي وطن دوستي او ، علاقه مند شده بودم و گمان میکنم که این متقابل بود .

تمام اینها قره باغي را در يك وضع ناراحتي میگذاشت . يك روزي من باو گفتم اگر روحیه پادگان ها متزلزل است خود من میآیم آنجا صحبت میکنم و چون میدیدم افسراني که تلفن میکنند دائماً میگویند که آقای بختیار بیا خودت اینجا و برای ما صحبت کن .

این مرا تشویق میکرد که بروم آنجا ولي در ضمن میدیدم که قره باغي مایل نیست . من هم نمیتوانستم یا نمیخواستم تشنج تازه اي را بوجود بیاورم . متأسفانه علت این بود که من آقای قره باغي را پیشنهاد نکرده بودم . معتقد بودم

که بایستی وزیر جنگ پیشنهاد کند و شاه فرمانش را صادر بکند . اینطور نشد . شاه شخصاً همان روزهای اول نخست وزیری من ، برای قره باغی فرمان صادر کرد ، و اگر من همانوقت میگفتم که این آقا به این دلیل چنین است یا چنان است ، سوء ظن شروع میشد و همان بازی که زمان دولت دکتر مصدق پیش آمد در مورد من هم پیش میآمد .

گفتم بگذاریم قره باغی فعلاً باشد تا سر فرصت کارها که درست شد ببینیم این مرد چه میخواهد و کجا میخواهد برود . در هر صورت خیلی با قاطعیت به او گفتم که مسئول مملکت من هستم و فقط مجلس میتواند مرا منعزل بکند یا خودم استعفاء بدهم بشورای سلطنتی ، آنچه که مسلم و مسجل شده این است که دستورات آخری که میدادم اجرا نمیشد .

دستور آخری که من دادم کتبی بود و دستور بمباران منطقه تسلیحات در مسلسل سازی بود .

در این منطقه همافران و يك عده اي آخوند و يك عده اي رجّاله جمع شده بودند و روز بروز و ساعت به ساعت تعداد اینها اضافه میشد . من این خطر را که دیدم به ربیعی گفتم آیا میشود اینها را از آنجا رد کرد یا نه . او جواب داد بله میشود . ولی دستور باید بدهید .

من بایشان دستور دادم ، برای اینکه این سلاح ها مخصوصاً سلاح های سبک بدست این قبیل مردم نیفتد ، که متأسفانه افتاد . من میگفتم اینجا باید بمباران بشود . جهنم که ما ده میلیون دلار از دست میدهیم ولی مملکت ارزشش بالاتر از این چیزها است . و این را رسماً توی صورتجلسه نوشتیم . يك سرهنگ صورتجلسه ها را در آنجا تنظیم میکرد .

و بعد دستور دادم در شورای امنیت ملی ، به آقای بدره ای ، که فرمانده نیروی زمینی بود . که نیروی زمینی يك تعدادی تانک و افراد بفرستد در حول و حوش این محوطه ، یکساعت هم وقت بدهند به افراد اعم از همافر و غیر همافر که در آنجا هستند ، بوسیله اعلامیه و بوسیله بلندگو که آنجا را ترك کنند و هر کس ترك نکرد بزنند . این بلائی که الان سر ایران میآید ، مقدار زیادی از آنجا شروع شد . امروز من اطمینان دارم که بدره ای

میخواست دستور را اجرا بکند . اما ریعی بعلت اینکه خودش نیروی هوایی را داشت و ژنرال امریکائی ، که آنجا بود . گفته بود دست نگاه دارید کار بیک صورت دیگری ممکن است در بیاید ، به این علت استتکاف کرد . حالا این دو نفر مرده اند و من نمیخواهم این را بطور قاطع بگویم . ولی گمان میکنم که دلیل این بوده است . در این ماجرا مسلماً قره باغی هم که از هوپزر و از فردوست مخصوصاً دستور میگرفت ، نقش خودش را بازی میکرد .

بطوریکه وقتی ساعت 3 بعد از نصف شب من از ستاد کل پرسیدم این طرح اجرا شد یا نه گفتند به اشکال برخوردارده و من به قره باغی گفتم شما فردا ساعت 9 صبح در دفتر من باشید تا یک طرح دیگری اجرا کنیم . این طرح که عرض کردم خیلی ساده بود ، که نگذارند اسلحه بدست مردم بیفتد . و این را حتی بازرگان بعد گفت کار صحیحی بود که نگذارند اسلحه بدست مردم بیفتد .

بهر حال به قره باغی گفتم که شما فردا ساعت 9 صبح به دفتر من بیایید . خودم ساعت 8 در دفتر بودم . ساعت 9 نیامد . خوب ، با جریاناتی که در تهران بود ممکن بود این توهم پیش بیاید که نتوانسته بیاید . ولی او با هیکوپتر میآمد مدرسه افسری و از آنجا میآمد به نخست وزیری که دو قدم بود .

ساعت نه و نیم که نیامد من تلفن کردم گفتند در یک کنفرانس است و الان خودش میاید . خلاصه ساعت ده شد نیامد . ساعت ده پای تلفن بمن گفت جناب آقای نخست وزیر ، امراء ارتش اینجا جمع شده اند و راجع به وضع ارتش صحبت میکنیم . این حرفی بود که قره باغی پای تلفن به من زد . خوب ، من اول فکر کردم که شاید یک مشورتی است و بطور عادی با هم میخواهند تبادل نظری بکنند . از یک متخصص امر پرسیدم بجز شورای عالی جنگ و جز کمیسیون های عادی که مأموریت خاصی دارند و شورای امنیت ملی که خود من رئیسش هستم ، آیا کمیسیون های قانونی دیگری هم هست ، گفتند خیر .

سوء ظن مرا گرفت که اینها مشغول یک کاری هستند که قانونی نیست . ساعت 11 بود که بمن اطلاع دادند آن

اعلامیه صادر شده ، یعنی اعلامیه بی طرفی ارتش و من تا آن ساعت از این ماجرا خبر نداشتم .
و تمام رفت و آمدها و فعل و انفعالات به دستور فردوست و با پا در میانی و اجرای آقای قره باغی انجام گرفته بود . امراء را جمع کرده بودند . از سپهبد پائین تر هم یا نداشتند یا يك نفر سرلشکر فقط آنجا بود . و اینها آن مدرک را که اطلاع دارید امضاء کردند .

حالا من کار ندارم که این مدرک چه معنی و چه مفهومی دارد . ولی اطمینان دارم که این مدرک ، چهار روز قبل از اینکه صادر بشود ، پیش نویس آن را ژنرال هویزر نوشته بود و گذاشته بود و از ایران رفته بود .
اینست که من نمیخواهم دفاع بکنم چون تاریخ دفاع خواهد کرد . من روحم از اینکه این کمیسیون را ایشان تشکیل میدهد خبر نداشتم . تشکیلش بر خلاف قانون بود ، بر خلاف حیثیت ارتش بود ، بر خلاف منافع کشور بود .

يك ارتش نمیتواند بگوید من بی طرفم . بی طرفی ما بین کی و کی ؟ بیطرفی ما بین يك مشت آخوند و رجاله و املی و فلسطینی و غیره ، و دولت قانونی شما ؟ آن دولتی که شما از نعمت هایش 25 سال آنقدر متمتع شدید؟
اینجاست که من میخواهم جواب بدهم به این اباطیل و اراجیفی که میگویند بختیار ارتش را تضعیف کرد . و امیدوارم به گوش این آقایان برسد . من با تمام قوا ایستادگی کردم برای اینکه ارتش را حفظ بکنم و دلیل من اینست که روز شنبه 21 بهمن ، یعنی یکروز قبل از این حادثه فتنه خمینی ، که روز یکشنبه بود ، در مجلس سنا نطقی کردم که حاضر است .

در آن نطق با کمال صراحت گفتم من به ارتش ایران اعتماد دارم و دستور داده ام که اگر پرچمی جز پرچم شیر و خورشید جانی دیدند آنآ بهر قیمت هست پائین بیاورند و به آتش بکشند و اگر کسی به یادگان ها حمله کرد یا به کلانتری ها حمله کرد یا به ستاد ارتش و ژاندارمری و غیره حمله کرد ، آنآ حمله کنندگان را به گلوله ببندند .
حکومت کردن این دو دلی ها را ندارد . و من آدمی نبودم که دو دل باشم ، مخصوصاً در آن شرایط .

این است که با کمال تأسف باید بگویم ، که ارتش ما بدلایلی که نمیخواهم الان صحبتش را بکنم - که یکی همان تبعیض و فساد بود - به افسران جوان و وطن دوست و آنهایی که بایستی بالا بیایند آسان راه نمیداد - و از این

جهت افرادی بتوصیه این ، به خواهش آن ، از روی بی شخصیتی خودشان ، از روی تملق و مداهنه ای که میگفتند و میکردند ، بیک پست ها نمی رسیدند که لیاقتش را نداشتند و بالاخره باید بگویم من در تمام عمرم یک مرتبه فردوست را دیدم . اسمش را زیاد شنیده بودم ، که گویا در زمان شاه هر کسی ، هر وزیری ، هر نخست وزیری حاجتی و کاری داشت باید وقت از ایشان میگرفت و میرفت دست به دامنش میشد .

یکروز به دفترم گفتم تلفن کنید به فردوست ساعت 3 بعدازظهر بیاید به نخست وزیری . او را ندیده بودم . وقتی آمد اثر بسیار بدی در من گذاشت او را جسماً و روحاً آدم حقیری دیدم . هیچ چیزی از بزرگواری و دانش و فهم و شعور در قیافه و رفتار و منش او ندیدم . از او سؤال کردم :

شما که پنجاه سال تمام با شاه همکلاس ، هم مدرسه و دوست بودید ، با تمام نزدیکی هائی که داشتید ، با امکاناتی که داشتید که مسائل را گوشزد بکنید ، چرا بایشان گوشزد نکردید؟

اگر من این کار را میکردم میگفت این مصدقی است و منافق است و منفي باف است ولي شما ، شما چرا نکردید ؟ دیدم با کمال خضوع و خشوع گفت که آقای نخست وزیر ، من گزارشهای خودم را یکسال ونیم ، دو سال پیش دادم ، و این مدارك موجود است . اگر اجازه بدهید اینها را جمع میکنم و دو روز دیگر خدمتتان میفرستم ، سر فرصت بدهید بخوانند و ببینید که چه بوده و چه شده . يك مقداري صحبت هاي ديگر هم كرد و بعد رفت .

يك حالت بهتي بمن دست داد که چطور یکی از موثرترین مقامات مملکت ما يك چنین آقائي است که سرنوشت يك کشوري را باید تعیین بکند . نه تربیتی ، نه هنری ، نه شهابتی ، نه بیانی ، نه دانشی ، فقط ممکن است آدم زرنگی باشد که قابلیت بندوبست کردنش خوب باشد .

مسئله اینکه او به شاه خیانت کرده یا نکرده به من مربوط نیست . آن چیزی است که يك روزی روشن خواهد شد . ولي من میتوانم بشما اطمینان بدهم که آنوقت که پیش من آمد ، با شاه روابط خوبی نداشت . این از فحوای کلامش و از مدارك دیگری که من بدست آوردم ، روشن است و تمام ترقی آقاي قره باغي و ریاست سنادش را

مرهون آقاي فردوست باید دانست . این است که من با کمال صراحت عرض میکنم که بنظر من بطور قطع فردوست و مسلماً قره باغي و يك عده دیگری حتماً در متلاشی کردن ارتش دست داشتند و دستور خارجی را در

مذاکره با شاه در باره ارتش

سؤال - آقای دکتر بختیار شما که کم و بیش فعل و انفعالاتی را در ارتش میدیدید ، آیا پس از خروج شاه از کشور

با او در این زمینه صحبت و مشورتی داشتید؟

دکتر بختیار - من در تمام مدتی که شاه از مملکت بیرون رفته بود ، و در مصر و مراکش بود بکمرتبه با تلفن با ایشان صحبت کردم . چون صحبت با مراکش بوسیله تلفن بسیار مشکل بود و ایشان خواسته بود با من صحبت بکند .

اتفاقاً من در شورای امنیت ملی بودم و تمام سران ارتش آنجا حضور داشتند . وقتی که تلفن شد بعضی از اینها خواستند از اطاق بیرون بروند که من آزادانه صحبت کنم . بهمه گفتم چیز سّری نیست بنشینید . مملکت مال همه ماهاست و ما بایستی متحد باشیم .

ایشان از من سؤال کردند که آیا سران ارتش آنطور که من دستور دادم انجام وظیفه میکنند یا نه ؟ بنده بایشان پاسخ دادم که تا آنجائی که من اطلاع دارم استحکام و انسجام قوای نظامی متزلزل نیست ، و ظاهراً هم متزلزل نبود .

آنچه مسلم است فعل و انفعالاتی که بعداً شد بدستور خارجیا با پا در میانی و قبول مأموریت از طرف فردوست و قره باغی بود .

همانطور که قبلاً هم گفته ام ، ارتش ما بجای اینکه يك ارتش ملی باشد ، يك ارتشی بود که نفوذ خارجی همیشه و بطور مستمر در آن زیاد بود . با کمال تأسف باید عرض کنم که این مسافرتهاى که امرای ما بخارج میکردند اغلب یا برای بند و بست با مقامات خارجی بوده و یا برای معاملاتی که میکردند .

كساني در رأس امور بودند كه اولاً اغلب بي شخصيت بودند . در مرحله دوم مورد توجه بعضي دول خارجي بودند . اين نظر من نسبت به ارتش است و ميتوانم عرض كنم .

از قول مرحوم انور السادات كه درباره امراي ارتش از شاه فقيد سؤال کرده بود و شاه گفته بود من خودم متوجه شدم كه اينها خيلي زياد از خارجي ها دستور ميگيرند ، ولي وقتي كه ديگر رشته امور از دست من خارج شده بود .

اين صحبتي است كه انور السادات براي من نقل كرد و من اينرا براي اولين دفعه در مقابل شما يعني بطور رسمي به نقل قول از مرحوم انور السادات بازگو ميكنم .

سيد جلال تهرايي و شوراي سلطنت

سؤال - آقاي بختيار درباره علت سفر سيد جلال تهرايي رئيس شوراي سلطنت به پاریس و دیدارش با خميني واستعفای او مطالب گفته نشده زيادي وجود دارد . خواهش ميكنم در اين مورد توضيح بدهيد و بفرمائيد كه اساساً چرا شخصي مثل سيد جلال تهرايي به رياست شوراي سلطنت برگزيده شد ؟

دكتر بختيار - همانطور كه اطلاع داريد تعيين اعضاي شوراي سلطنت از وظيف خود شاه است . البته ايشان از بنده سؤال كردند راجع به بعضي افراد و منهم يك نظرياتي داشتم . تا آنجا كه يادم است از آقاي اميني هم پرسيدند و از دكتر صديقي هم پرسيدند .

در يكي از جلساتي كه هر سه نفر بوديم انتظام هم حضور داشت ، راجع به فرادي كه در شوراي سلطنت ممكن است عضو بشوند صحبت شد . خوب ، روساي مجلسين تقريباً بطور اتوماتيك هستند ، نخست وزير بطور اتوماتيك هست ، قرار بود چهار نفر ديگر هم تعيين بشوند .

انتصاب سيد جلال تهرايي به دو سه دليل بود اولاً ايشان خودش يك پا آخوند بود و با روحانيون ، و بهتر است

بگوئیم با آخوندها ، سر و سر بیشتری داشت ، در مرحله بعد در جریان گرفتاری خمینی در سال 42 ایشان يك نقش بتمام معنی موثری بازی کرده بود و تا آنجائی که من بیاد دارم ، ایشان میگفت که آن فتوائی که سه نفر از علما یعنی آقای شریعتمداری و آقای قمی و مرحوم میلانی راجع به درجه اجتهاد این حاج روح الله خمینی دادند ، بوسیله ایشان به شاه عرضه شده بود و خلاصه از او دفاع کرده بود .

سید جلال در جلسه شورای سلطنت که شاه هم حضور داشت و ما را به هم معرفی میکرد ، سید جلال تهرانی وقتی که مرا دید - البته از نظر فامیلی میشناخت - بمن گفت من به پدر شما ارادت داشتم ، مرد دانشمندی بود و خلاصه خودش را نزدیک به پدر من معرفی میکرد .

دو سه نفر را من پیشنهاد کردم برای شورای سلطنت که یکی دکتر علی آبادی استاد دانشگاه و یکی دکتر سیاسی بود . و در مرحله اول آقای سروری بود که بعلت کهولت سن و ضعف قوای بدنی قبول نکرد . آقای دکتر علی آبادی با کمال شهامت در آن شرایط قبول کرد و تا روز آخر هم آمد .

ولی انتخاب آقای تهرانی بعنوان رئیس شورا یکی هم از نظر سنی بود ایشان مقارن همان وقت هشتاد و شش هفت سال داشت . بعد با آن جریانی که گفتیم با طبقه آخوند ارتباط خیلی نزدیک داشت . وقتی ما تصمیم گرفتیم که پیغام بدهیم که آقای خمینی که از خر شیطان پیاده بشود و مثل يك آدم منطقی صحبت بکند ، بهترین راه را این دیدیم که يك آدمی همزبان خودش ، که مخصوصاً به او خدمتی هم کرده است ، انتخاب بشود. انتخاب سید جلال تهرانی بر این مبنا بود و دلیل دیگری نداشت . باقی حکایت را شما میدانید که باینجا که آمد خمینی گفت که تا استعفا ندهی نمی پذیرم و ایشان هم استعفاء داد . هر کسی يك فلزی دارد . از اشخاص بیش از ظرفیتشان نباید توقع داشت . (5)

سفر مهندس مرزبان

سنوال - با این توضیحاتی که دادید آیا اعزام مرحوم مهندس مرزبان به پاریس در ارتباط با تغییر موضع سید

جلال تهرانی بود؟

دکتر بختیار - سید جلال از طرف خودش و از طرف شورای سلطنتی آمده بود برای مذاکره ولی مرحوم مهندس مرزبان که کمتر ایرانی در آن نسل به شعور ، به وطن دوستی و به تواضع او دیدم ، حامل نامه ای بود که من برای خمینی فرستاده بودم .

مرحوم مهندس مرزبان آمد پاریس و با پسر آقای خمینی تماس گرفت و این نامه را داد دو سه روزی هم معطل شد و نتیجه ای گرفته نشد .

آنوقت من بفکر آمدن خودم افتادم که البته شرطی که از طرف من بود این بود که ایشان نگوید باید استعفاء بدهی چون من نمیتوانستم آسید جلال تهرانی باشم . که قبول هم کرد ، ولی همانطور که قبلاً گفتم بعد عدول کرد .

حمله به ستاد ژاندارمری

سئوال - آقای دکتر بختیار ، در تاریخ نهم بهمن ماه 57 ستاد ژاندارمری در تهران مورد حمله قرار گرفت و چند تن هم کشته شدند . تقریباً در همان هنگام شما برای دیدار و گفتگو با خمینی تلاش میکردید و در عین حال سعی میکردید ورود خمینی به ایران را به تعویق بیندازید . آیا میان این رویدادها ارتباطی وجود داشته است؟

دکتر بختیار - این افرادی که نام روحانی روی خودشان گذاشته اند ، آنچه در این مدت ، مخصوصاً در مدت 37 روزی که من نخست وزیر بودم ، کردند هیچ جنایتکاری ، هیچ ضد ایرانی نکرد . اینها از تمام وسائل و از تمام امکانات سوء استفاده میکردند و دائماً آشوب و بلوا را دامن میزدند .

مسئله ستاد ژاندارمری يك مسئله ایست که هنوز روشن نشده ولی من میتوانم عرض بکنم که یقین دارم هیچکس از طرف ژاندارمری تیراندازی نکرد و حمله نکرد . در حدود ساعت دو بعد از ظهر بود . موقعی که دو سه اتوبوس از اتوبوسهای سرویس ژاندارمری ، حامل کارمندان غیر نظامی یا بعضی درجه دارها یا

خانمهای کارمند ، عازم حرکت بود ، از خانه ای واقع در روبروی ستاد ژاندارمری بطرف آنها تیراندازی شد.

در آنوقت در دانشگاه يك عده ای از این آخوندها که گویا طالقانی هم جزء آنها بود ، در مسجد دانشگاه بست نشسته بودند . حالا بست برای چه نشسته بودند ، لابد برای اینکه آزادشان کرده بودیم ، لابد برای اینکه زندانها را خالی کرده بودیم ، لابد برای اینکه میگفتیم آدم باشید ، شرف داشته باشید بیايید روی منافع ملی استدلال بکنید . اینها در آنجا اجتماع کرده بودند و اختلافات را دامن میزدند .

وقتی که شلیک شد به این اتوبوس هائی که در مقابل در ستاد ژاندارمری بودند ، خوب ، بناچار قوای انتظامی هم با وجود اینکه آمادگی زیادی نداشتند ، شلیک کردند . در آنجا کشت و کشتاری هم نشد . هرکس میگوید دروغ میگوید .

از خیابان شمال جنوبی جنب دانشگاه - گمان میکنم خیابان آنتول فرانس باشد - قوای امدادی برای جلوگیری از افرادی که آماده حمله به ستاد ژاندارمری بودند ، رو به جنوب میآمدند . به راه بندان مختصری برخوردند. بعدها شنیدیم فدائیان اسلام جزء افتخاراتشان این بود که این راه بندان را آنها بوجود آورده بودند که مانع رسیدن این قوای انتظامی به ستاد ژاندارمری مملکت بشوند .

کامیون اولی که به راه بندان میرسد سربازان پیاده میشوند ، و شروع میکنند به تیراندازی هوایی . از درون دانشگاه و از در دانشگاه واقع در خیابان شاهرضا ، عده ای دانشجو یا شبه دانشجو با اسلحه گرم شروع میکنند به تیراندازی بطرف این قوای امدادی . اینها هم متقابلاً حمله آنها را جواب میدهند .

درباره کشته شدگان باید به شما بگویم که مبالغه و بیشرمی واقعاً آنچنان رایج شده بود که اگر گوبلز هنوز زنده بود از اینها درسی از مبالغه و دروغ گوئی و انتشار اکاذیب میگرفت .

بمن گزارش داده شد که 27 نفر کشته شدند . روزها بود که میگذشت یک نفر در سراسر کشور کشته نشده بود و این جزء افتخارات من بود که با وجود تمام تحریکات سعی میکردم با دستورهائی که میدادم جلوی کشتار را بگیرم .

البته این همانطور که اشاره کردید مصادف بود با برنامه سفر من و اینها میخواستند در آنجا يك الم شنگه اي برپا بکنند که من یا نتوانم بیایم برای دیدار خمینی ، یا اینکه به او نشان بدهند که ما حاضریم و آنقدر آمادگی داریم که به ستاد ژاندارمري هم حمله میکنیم دیگر شما اصلاً با بختیار چکار دارید صحبت بکنید .

در هر صورت بمحض اینکه بمن گزارش زخمي ها و کشته ها را دادند دکتر رزم آرا وزیر بهداري را خواستم و بايشان دستور دادم که شخصاً بروند به بیمارستان هزار تختخوابي و ببینند چقدر کشته و چقدر زخمي است و دوا و درمان و هرچه که برای زخمي ها لازم باشد راه بیندازند .

شنیدم در رادیوها صحبت از صدها و گاه هزارها کشته در تهران شده بود . من امروز میتوانم با قاطعیت به شما عرض کنم که بیش از 27 نفر کشته نشد و بیش از 45 نفر زخمي نداشتیم .

ولي دستور من همیشه این بود که به هیچکس تیراندازی نکنید ، جز اینکه بشما تیراندازی بکنند آنوقت پاسخ بدهید یا در صورتیکه بمراکز اصلی قوای انتظامی ستاد و کلانتری ها و غیره حمله بشود .

این دستور را من دادم . گمان میکنم که این حداقل خشونتتي است که ممکن است برای بقا و دوام يك دولتي انجام بگیرد . شما فکر بکنید که در همین فرانسه که مهد آزادي است ، اگر به کلانتری با مسلسل حمله کنند چه جواب میگیرند ؟ فکر بکنید در بهشت شوروي يك نفر برود به کلانتری تیراندازی کند چه میشود؟

من نمی فهمم چطور ما میخواهیم هم دمکرات باشیم، هم دمکراسي را با هرج و مرج يکي میدانیم .

وقتي يك ملتي میگوید من آزادي میخواهم حق دارد طغیان بکند . بسیار خوب ، ولي وقتي به او آزادي دادند دیگر چه میخواهد؟ پس هرج و مرج میخواهد . پس آزادي نمیخواهد . آزادي غیراز هرج و مرج است .

و این آقایان نیامده بودند که آزادي بدهند . حالا بعد از سه سال میفهمید که دقیقاً آمده بودند ریشه درخت آزادي را خشک بکنند و این حادثه آفريني ها را میکردند بامید اینکه خميني هرچه زودتر و هر چه قویتر بایران برگردد .

در مقابل ، سیاست من این بود که آمدن او را بتعویق بیندازم . (6)

سؤال - آقای دکتر بختیار ، در اوائل بهمن ماه 57 بیش از 150 هزار تن از مردم تهران برای پشتیبانی از شما

دست به تظاهرات زدند . البته مخالفان گفتند که خانواده ارتشیان بزور به این تظاهرات کشانده شده اند . یعنی

گفتند که به ارتشیان بخشنامه شده که خانواده های خود را به این تظاهرات بفرستند . شما در این مورد چه

میفرمائید؟

دکتر بختیار - موضوع صدور بخشنامه که آنقدر مهم و احمقانه است که احتیاجی به توضیح ندارد . آخوندها در

جعل شایعات خیلی جلوتر از اینها هم رفته اند .

اما راجع به تظاهرات ، همانطوری که قبلاً اشاره کردم من معتقد بودم . و هنوز باین عقیده پا بر جا هستم ، که اگر

زمان داده شده بود ما این مسائل را حل میکردیم .

وقتی که مردم ایران در مقابل يك دولتي که نمیشد ایرادي به آن بگیرند و يك شخصي که خودش سابقه آزادي

خواهي داشت و سالها براي آزادي مبارزه کرده بود ، قرار میگرفتند ، آرام آرام متوجه میشدند که میشود بيك

دگرگوني با يك جريان دمکراتيك در ایران امیدوار بود و مي آمدند بطرف این دولت در ابتدا عده کم بود ولي يقين

دارم که اگر يك ماه دیگر ما در تهران بودیم این تظاهرات صد و پنجاه هزار نفري به چهار صد هزار نفري و

بیشتر میرسید .

این تظاهرات بهمن ماه علامت سلامت روح و اعتمادي است که آرام آرام مردم به دولت پیدا کرده بودند و این

اعتماد ناشي از تقوي و حرمت به قانون از طرف ما بود.

متأسفانه وضع را به جائي رسانده بودند که مردم حاضر نبودند بشنوند فلان کس چه گفته است . اول باید فلان کس

را مي شناختند . وقتی دکتر مصدق حرف میزد چون مصدق گفته بود مردم با توجه به سوابق او میپذیرفتند اگر

يك آدم فاسدي همان حرف را میزد مردم قبول نمیکردند .

وقتي يك آدمي که سوابق بد داشته باشد بيايد بگويد که مملکت باید آزاد باشد چنین باشد چنان باشد ، هیچکس گوش

بحرفش نمیدهد . بعکس وقتی که شخصي پاکدامن باشد و عملاً امتحان آزاديخواهي خود را داده باشد ، مردم آماده

پذیرفتن و عده هایش هستند . من معتقد بودم که گذشت زمان بِنفع ما کار میکرد .

و در مدت کوتاهی که دولت من شروع به کار کرده بود هر روز بیشتر متوجه میشدند که این دولت از قماش دولتهای قبلی نیست و این شایعات ساخته و پرداخته آخوندها که ما مردم را به زور وادار به تظاهرات کرده ایم ، يك شیوه مبارزه با دولت و علامت نگرانی شان از اقبال روبه تزايد مردم نسبت به دولت بود.

باید بشما بگویم که بمناسبت این تظاهرات از من خواستند کمکی بکنم . من امتناع کردم . گفتم مردم باید اصالت هر چیزی را در نظر بگیرند . اگر فرمایشی باشد اصالتش را از دست میدهد آنچه مسلم است این تظاهرات بنفع قانون اساسی تنها تظاهرات اصیل بین تظاهرات زمان شاه و تظاهرات زمان خمینی بود .

که آنوقت کارگران و کارمندان را به زور به خیابانها می کشاندند و حالا رجاله های حزب اللهی را با پول و کمک های جنسی به تظاهرات وامیدارند.

تماس با رهبران مذهبی

سئوال - آقای دکتر بختیار ، شما در مجلس سنا اعلام کرده بودید که با رهبران مذهبی و از جمله خمینی در تماس هستید آیا این مسئله حقیقت داشت؟

دکتر بختیار - گمان میکنم که در صحبت های قبلی مسئله آخوندها را بطور کلی مطرح کردم . اما در مورد تماسی که در مجلس یا در سنا گفتم ، این تماس بنوعی واقعیت داشت . برای اینکه نود درصد این آقایان جیره خواران دولت های قبلی بودند و این چیزی نیست که کسی بتواند منکر بشود .

با خمینی تماس من همان تماسهایی بود که دیگر جنبه بین المللی پیدا کرد و همه میدانند و هیچوقت هم همانطور که عرض کردم هیچ جذایبیتی برای من نداشت .

اما اکثریت قریب باتفاق روحانیون مایل بودند که با دولت کنار بیایند . منتهی دولت بایستی که سرکیسه را شل

در زمان هویدا آنچنان پولی بین اینها تقسیم میکردند که سازمان امنیت بودجه اش کسر میآمد و از نخست وزیری مستقیماً میدادند .

در این زمینه دکتر آموزگار با این بذل و بخششهایی بی مورد مخالفت کرد و مقدار زیادی از این بودجه را زد . همانطور که قبلاً گفتم شاه دائماً باین روحانیون کمک میکرد تا از آنها بعنوان يك نیروئی در مقابل ملّیون استفاده کند .

دولت آموزگار وقتی اینکار را کرد ، اینها منحرف شدند و خواستند بندوبست جای دیگری بکنند و بالاخره خمینی هم بنوائی رسیده بود و رقم پولهایی که از لیبی میرسید درشت میشد و این پولها يك مقدارش به این آقایان داده شد .

آخرین دفعه ای که من رئیس سازمان امنیت را برای این موضوع احضار کردم ، از او پرسیدم که بودجه این آخوندها چقدر است و به هر کدام چقدر میدهید؟ الان این لیست در مقابل نیست ولی میتوانم عرض کنم که هنوز آنموقع مبلغ بسیار مهمی به اینها بطور مخفیانه مساعدت میشد . و من رقم های 500 هزار تومن در لیست دیدم .

خیلی از اینها میخواستند که هم متمتع بشوند از جریان خمینی هم با ارباب سابق قطع رابطه نکنند . منتهی دو دل بودند که کی فاتح و کی مغلوب میشود .

صحبتی که من در مجلس کردم يك جنبه سیاسی هم داشت و آن این بود که ما متهم بودیم که ضد آخوندیم . ضد آخوند البته هستیم ، ولی ضد روحانی که کار روحانیت خودش را بکند ، هیچوقت نبودیم . این بر خلاف اصول آزادیست .

من خواستم به این آقایان بگویم که هر کس میخواهد به عتبات برود آزاد است دیگر من سهمیه تعیین نمیکنم که دو هزار نفر بروند یا بیست هزار نفر . اگر صد هزار نفر هم میخواهند بروند و عراقیها اجازه میدهند ، بروند . این مسئله را من باین ملاحظه مطرح کردم والا تماسی که بنده ، آخوند را هر روز بپذیرم و بحث بکنم و یا با او بنشینم و صحبت بکنم ، نه وقت اینرا داشتم و نه علاقه ای به این موضوع داشتم .

تغییر لحن خمینی

سؤال - آقای دکتر بختیار ما ، یعنی گروه تحقیق رادیو ایران بعد از دوباره شنیدن پیامهای خمینی در نوفل لوشاتو

احساس کردیم که از يك زمان معیني لحن صحبتش عوض شد . از اول ، یعنی از موقع استقرارش در یاریس تا این زمان که گفتیم ، بصورت يك مبارز با استبداد و اختناق ، يك مبشر سلامت و بهروزي مردم ، يك هوا خواه حقوق بشر ، يك طرفدار حرمت و حقوق زن و يك شیفته عدالت صحبت میکند . مکرر در مکرر میگوید که علما خودشان نمیخواهند حکومت کنند و من يك طلبه هستم . از آزادی بیان ، آزادی مطبوعات ، حقوق اقلیت های مذهبی و اینطور چیزها حرف میزند .

ولی از اواسط راه یکبار لحن صحبتش عوض میشود . حالت يك رهبر و قائد و زمامدار بخودش میگیرد . دستور کشتن میدهد . فتوای قتل میدهد ، به دولتهای خارجی اولتیماتوم میدهد که اگر از دولت ایران حمایت کنند تمام قراردادهايشان را لغو میکند ، يك قطره نفت دیگر به آنها نخواهد فروخت . حتی علناً میگوید که اگر دولت منصوب شاه ، ایران را مبدل به بهشت هم بکند مقبول ما نیست و مقبول من نیست .

ما این تغییر لحن خمینی را تقریباً مقارن دیدیم با رفت و آمدها و ملاقاتهای پشت سر هم افرادی مثل رمزي کلارك وزیر اسبق دادگستری امریکا با جوزف مالون یکی از روسای سابق سي . آی . ا . در خاور میانه ، که الان روشن شده که در ارتباط خیلی نزدیک با اینتلیجنت سرویس هم بوده ، و ریگومد ناگورسکی عضو کمیسیون مشورتی روابط خارجی امریکا و افراد زیاد دیگر .

و ما باین نتیجه رسیدیم که از اواخر آذر و اوایل دي بند و بست های بین المللی انجام شده بود و آنهایی که دست اندر کار توطئه بودند ، قول و قرار هایشان را با خمینی گذاشته بودند و مأموریت ژنرال هایزر در ایران ، برای اجرای این برنامه های از پیش تنظیم شده بود و ما تقریباً باین اعتقاد رسیدیم که هر قدر آقای بني صدر خودستایی بکند که من نگذاشتم بین بختیار و خمینی ملاقاتی صورت بگیرد تصور ما اینست که انجام نشدن این ملاقات نتیجه توافقهای نوفل لوشاتو بود .

البته آمنوع طبیعی است که شما نمیتوانستید از توافقهایی پنهانی که پشت درهای بسته انجام میشد ، مطلع باشید ولی

امروز در پرتو وقایع و اتفاقات بعدی میخواهیم نظر شما را راجع به این نکته که این توافقهها در يك زمان معینی

در نوفل لوشاتو انجام شده بود بدانیم؟

دکتر بختیار - گذشته از این توافق هائی که گفتید و در کتب متعدد و در روزنامه ها منتشر شده و خود شما هم

اطلاع پیدا کرده اید و خوانده اید ، میخواهم توجه تان را به يك نکته جلب بکنم . فراموش نکنید که خمینی ، با تمام

بی سواد و بی دانشی ، يك آخوند و تقریباً يك روضه خوان است . حتماً توجه کرده اید که يك آخوند

روضه خوان بالای منبر خیلی آرام و با طمأنینه شروع میکند به موعظه کردن ، بعد گریز به صحرائی کربلا

میزند و شور و غوغا به پا میکند .

خمینی يك موجودی است که بنظر من در عین بی سواد و بي شم خاصی در مورد تحقیق مردم دارد . در ابتدا

وقتی که شروع کرد به موعظه کردن میخواست شاه را بگوید که ای مردم این مفاسد را ببینید و ما این آزادی ها

را خواهیم داد .

بعد در يك زمانی مواجه شد با اینکه يك شخص دیگری هم آمده که وضع گذشته را محکوم میکند و آن آزادیهائی را

هم که او ادعا میکند ، خیلی بیشترش را میدهد ، از آمنوع شروع کرد به صدایش را بالا بردن و گریز زدن ، و

بعد وقتی مسئله بقاء و دوام شاه یا رفتن او مطرح شد و تصمیم گرفته شد که نگاه داشتن شاه و رژیمي که او

داشت . مقصودم رژیم آریامهری است نه رژیم سلطنت مشروطه ، مشکل است ، خمینی اطمینان بیشتری پیدا

کرد و باز صدایش را بالاتر برد .

رفت و آمد آن افراد ، که اشاره کردید ، با خمینی مسلم است و وعده و وعیدیهائی که دادند مسلم است . از این ها

مدارکی هست که قابل انکار نیست .

ولی من باز میخواهم توجه شما را باین نکته جلب کنم که خمینی بوسیله افرادی که با او تماس داشتند از ارتش

اطمینان پیدا کرده بود که علیه او کودتا نمیکند و ساکت میماند.

من برای اینکه درباره ساخت و پاختی که خمینی با بعضی از سران ارتش کرده بود روشن بشوید ، واقعه ای را

نقل میکنم ، يك روزي در بهمن ماه ، آقای دکتر سحابي از من وقت خواست و خواهش کرد که تیمسار قره باغي و تیمسار مقدم رئیس ساواک و یکنفر از نزدیکان آقای بازرگان هم باشند . باین عنوان که میخواهیم يك مذاکره با شما بکنیم .

بنده این آقایان را در محل اقامت نخست وزيري ساعت 5 بعدازظهر پذیرفتم . حدود دو ساعت در حضور قره باغي و مقدم و آن جوان مورد اعتماد آقای سحابي و بازرگان ، که اسمش یادم نیست ، صحبت کردیم . صحبت ایشان این بود که این مبارزه و استقامتي که شما میکنید ، نتیجه اي ندارد و يك خونريزي ميشود که بيخود و بیفایده است . خلاصه حرفهائي زد که فقط يك آدمي که بقول شما ساخت و پاخت هایش را کرده باشد ، میزند .

من سحابي را هیچوقت يك مرد سياسي ندانسته ام و نمیدانم ولي آدم ملعوني نیست ، دراین موقع يك كار فوري داشتم ، گفتم من نیم ساعت میروم آنطرف دفتر نخست وزيري - که همجوار بود - و بر میگردم . کار لازمي بود که بروم يك مداركي را امضاء کنم یا به كسي وقت ملاقات داده بودم .

وقتي بعد از نیم ساعت ، سه ربع برگشتم گفتم شما صلاح هم رفتید ، آقای دکتر سحابي ؟ در هر حال من نمیتوانم به ارتش بگویم تسلیم بشود . تسلیم كي بشود؟ براي چه تسلیم بشود ؟ مسائل آزادي هايي که منظور نظر بود ، خود شما بهتر میدانید که حل شده است . حالا ديگر چه ميخواهيد ؟

وقتیکه دیدند من از موضع خودم تکان نمیخورم ، و اقدامشان به نتیجه اي نمیرسد ، بلند شدند که بروند . یادم هست پیشنهاد کردم با اتوموبیل نخست وزيري که ضد گلوله بود بروند که اتفاقي نیفتد . دکتر سحابي دست مرا گرفت و آورد پائین توي سراسرا ، دور از آن سه نفر دیگر و بمن گفت آقای دکتر بختیار ، فراموش نکنید چه روزها و چه شبهائي را گذرانده اید و چه گرفتاریهائي داشتید و چه مبارزاتي کردید و چه محرومیت ها کشیدید . اینها را که به یاد دارید .

گفتم بله ، همه اینها براي این بود که آزادي و ديمقراسي رابه مملکت برگردانیم . مبارزه کردیم حالا هم آماده هستیم ادامه بدهیم . شما که از وقایع صحراوي کربلا کاملاً و بیشتر از من اطلاع دارید . خوب ، امام حسين که

جنگ میکرد برای حقانیتش بود . من معتقدم که ما برای يك چیزی مبارزه کردیم و آن چیز را تقریباً بدست آورده ایم و حالا باید محکم نگاهش داریم . شما وسیله ندارید . گفتم شما این آقایان را که دیدید . يك نگاهی بمن کرد که چند روز بعد بیادم آمد و معنایش را فهمیدم . آن نگاه عجیب را کرد و گفت :

حیف که شما هستید . يك کاری نکنید شما قربانی بشوید . من برای شخص شما به پاس آن دوستی ها که داریم و آن سوابقی که دارید ناراحتم و دلسوزي میکنم . شما روی این آقایان هیچ حساب نکنید . این حرفی بود که دکتر سحابی آنروز در اقامتگاه نخست وزیری به من زد .

بعد از گذشت ایام و بعد از اینکه تسلیم شدن فردوست و قره باغی را دیدم ، اعتقاد پیدا کردم که آن روز این عمل انجام شده بود . یعنی تصمیم گرفته شده بود ، منتهی روز و ساعت و دقیقه و چگونگی اجرائش را بایستی با هم توافق میکردند .

این حرفی که دکتر سحابی دوسه روز قبل از 22 بهمن بمن زد . توام با تأثیری که در نگاهش دیدم ، که معنی و مفهومش خیلی روشن بود که شما با این سوابق و مبارزاتی که کرده اید حیف است قربانی بشوید . اگر نخست وزیر دیگری بود ، خوب ، به جهنم .

من با روی گشاده گفتم آقای دکتر ، يك روزی آدم باید بمیرد . اگر يك نفر قربانی بشود برای اینکه مملکتی نجات پیدا کند ، زهی سعادت . من برای نجات مملکت وارد مبارزه شدم . شما خودتان خوب میدانید ، آقای دکتر ، که اگر اوضاع عادی بود کسی مرا نخست وزیر نمیکرد ، خواستند يك آدمی در این موقعیت نخست وزیر باشد که چند خاصیت داشته باشد ، از جمله اینکه غیر قابل نفوذ باشد و نمیتوانم جز قولی که داده ام ، جز راهی که رفته ام ، جز عملی که کرده ام کار دیگری بکنم .

ایشان سوار اتومبیل بنده شدند و رفتند . قره باغی و مقدم هم رفتند و من برگشتم به دفتر نخست وزیری.

ورود خميني

سؤال - آقای بختيار ، روز ورود خميني برقراري نظم و امنيت از فرودگاه تا ميدان شهيداعه بعهدہ نيروهاي دولتي

بود و از ميدان شهيداعه تا بهشت زهرا بعهدہ روحانيون ، چطور شما قبول كرديد كه عملاً دو مركز قدرت در

كشور بوجود بيآيد؟

دكتر بختيار - فراموش نكنيد وقتي كه من مسئول اداره امور كشور شدم سرطان خميني همه جا را گرفته بود و وضع بهيچوجه عادي نبود . سعي من اين بود كه با گذشت زمان روز بروز نشان بدهم كه با وجود اين بي نظمي ها دمكراسي ميسر است ، اجرائي قانون ميسر است و حرمت به مخالف گذاردن هم ممكن است و خلاصه عوض آنقدر نطق و خطابه اي كه مردم ميشنيدند و هميشه عكسش را ميديند ، من ميخواستم عملاً دمكراسي را به آنها نشان بدهم .

راجع به آمدن خميني بطور كلي مدتي قبل از نخست وزيري گفته بودم كه اگر ايشان بخواهد به ايران برگردد مانعي ندارد . اگر آنوقت آمده بود صاف ميرفت به قم ، ولي سه ماه بعد اوضاع فرق كرده بود .

من معتقدم كه هيچ ايراني را نميشود منع كرد از اينكه به ايران بيآيد . اين حالي كه تو با من مخالف نبايدي بيائي ، يا گذرنامه ترا تمديد نميكنم ، من صد در صد با اين حرفها مخالفم .

خميني بعنوان روح الله خميني تبعه ايران ، حق دارد هر وقت كه ميخواهد به ايران بيآيد و هر وقت دلش ميخواهد برود . اگر هم گناهي كرده بايد در دادگاه محاكمه بشود و اگر لازم است زندان برود .

عمامه نبايد مصونيت بدهد ، همان طوري كه مثلاً والا گهر بودن مصونيت نبايد مي داد .

مردم اگر در مقابل قانون حقوق برابري دارند ، عمامه ديگر نبايد مصونيت بدهد . در اينصورت روح الله خميني حق دارد به ايران بيآيد . يا شما حقوق بشر را قبول داريد يا متعهد آن چيزي كه تعهد كرده ايد هستيد يا مقصودتان يك سر هم بندي و يك خيمه شب بازي بوده است . پس آمدن خميني بنظر شاپور بختيار چه نخست وزير چه يك فرد عادي ، بايستي ميسر باشد .

حالا آن جوي كه عرض كردم به آمدن خميني يك حالي داده بود كه ايشان ميخواست بدون اجازه بيآيد . البته اگر

جریان عادی بود اجازه لازم نبود . هر ایرانی که گذرنامه ایرانی در جیبش باشد می‌آید فرودگاه پیاده میشود . ولی آمدن ایشان با جو آن زمان و آن اغتشاشات و آن دامن زدن آخوندها به اغتشاش ، و هر روز آتش سوزی ، هر روز تخریب ، اعتصابات دامنه دار ، وضع را بتمام معنی غیر عادی کرده بود . مخصوصاً اعتصاب در هواپیمائی ملی به سفر خمینی جنبه غیر عادی میداد .

یکروز من شنیدم که آقایان تصمیم گرفته اند که طیاره ای بردارند و بروند امام را بیآورند و اسم اینرا بگذارند پرواز انقلاب . من فوری رئیس هواپیمائی را خواستم گفتم اگر طیاره بلند شد طیاره را سرنگون کنید . اگر این آقایان میخواهند از اعتصاب دست بردارند اول به اصفهان و تبریز و شیراز حرکت میکنند مسافری عادی را میبرند . بعد يك طیاره ای هم میرود به پاریس هر کسی آمد منجمله روح الله خمینی بیاید . ولی من طیاره برای آقای خمینی نخواهم فرستاد . همین کار را هم کردم .

ایشان بپول خودش یا بپول آنهایی که بهش پول می‌رساندند يك چارتر ار فرانس گرفت و آمد . سیاست من در تأخیر انداختن این سفر و بستن فرودگاه این بود که به او بگویم تو وقتی می‌آیی که من بخواهم و تأخیر انداختن دو سه هفته سفر او برای این بود که من میدانستم زمان بنفع من کار میکند و هر قدر بگذرد این تظاهرات بنفع دولت من از 5 هزار نفری به 50 هزار نفری و بعد به 500 هزار نفری تبدیل خواهد شد و آنوقت او حساب خودش را خواهد کرد .

در این جریانات بود که من اول فرودگاه را بستم که به ایشان بفهمانم من از آن قماش آدمهایی که متزلزل باشند نیستم . بعد هم خودتان پول میدیدید تشریف می‌آورید . اما دیر آمدنش هم آرزوی من بود . خیلی هم تلاش کردم که ایشان سه هفته ، چهار هفته دیرتر بیاید و اگر که این سه چهار هفته را هم میتوانستم بگذارم ، که اگر خیانت امرای ارتش نبود خیلی آسان میگذراندم ، ممکن نبود خمینی دیگر بیاید .

با وجود تمام اشکالاتی که ما داشتیم ، آن اعتصابهایی که از زمان شریف امامی و از هاری شروع شده بود و به کارمندان اعتصابی پول میدادند ، اضافه حقوق هم میدادند ، اضافه کار هم میدادند که کار نکنند .

زمان من دیگر میسر نبود و بخشنامه کردم بدانید که یک ربع ساعت تأخیر از حقوق شما کم میشود بروید در خیابانها هر قدر نعره میخواید بزنید ، هر فحشی میخواید بدهید ، ولی از حقوقتان کاسته خواهد شد . اینها متوجه شده بودند که اگر يك چنین آدمي و يك چنین دستگاہي دوام پیدا کند - و تشخیصشان هم بسیار صحیح بود - برایشان خطرناک است .

من حساب میکردم که این ارتش که اینقدر ما پول برایش خرج کردیم ، اینقدر اسلحه برایش خریدیم ، و بالاخره رفاهي که براي امراي ارتش فراهم کرده بودیم ، اینها اقلأ به سوگند وفاداري به پرچم به شاه به مملکت وفادار خواهند بود و از زیر با خميني ساخت و پاخت نخواهند کرد . اینها را يك روزي تاريخ روشنتر خواهد کرد . خلاصه اینکه تأخیر در آمدن خميني بنفع ما بود . و در این راه خیلی تلاش کردم . ولی در هر حال موافق نبودم که بیاید به ایران و در ایران یا در فضاي ایران کشته بشود .

بردنش به جزیره کیش یا به شهر دیگری هم مسائل مهمي را مطرح میکرد که اطمینان نداشتم . بهتر بود که تهران بیاید که قواي انتظامي بالاخره متمرکز بود . از اینجهت گفتم هر بلایي هست بیاید نزدیک خود من و وقتی که وارد فضاي ایران شد مخصوصاً سپردم که هیچ آسیبي به ایشان نرسد .

چرا؟ کشتن خميني خیلی آسان بود ولی هیچ کس نمیخواست خميني را بکشد . چطور سپهبد تیمور بختیار را ساواک میتواست در عراق بکشد و آقای خميني را نمیتوانست بکشد ؟ اینکه از آن زمان .
زمانی هم که بنده عرض کردم خیلی آسان بود . بهمین آقای ربیعی میتوانستم بگویم طیاره اش را سرنگون کند . اگر او نمیکرد وسائل دیگری بود که بکنیم . ولی ...

ولی آنوقت عوض سه سال و سی سال ، سیصد سال ما در عزای این امام مظلومان بودیم . هیچوقت نباید يك ابله جانی را مظلوم کرد . اشتباهاتی که سلاطین و سران دولتها میکنند اینست که اشخاص کوچکی را زجر و شکنجه میدهند و به يك درجه ای میرسانند که این افراد بیغمبر میشوند و امام میشوند .

در هر صورت مقدس میشوند و در ذهن مردم درجه والایی میگیرند . اگر خميني کشته شده بود آنوقت شما

میدیدید که مردم ایران تا چند سال برای يك جنایتکار اشك میریختند و سینه میزدند . ولي حالا روزي که این جنایتکار از بین برود مردم ایران با این همه بلائي که بسرشان آمده شادي و پایکوبي خواهند کرد . شاید يك مقداري ملت ما ، با تمام گرفتاریهائي که دارد ، مستحق بود که يك خميني را هم ببیند و بیدار بشود ، یواش یواش بفهمد که حرمت قانون و آزادي خود و دیگران بایستي در مملکت يك روزي بنیانگذاري بشود . و اما راجع به این مسئله اي که گفتید ، چند نفر از دوستان ایشان بمن رجوع کردند که ایشان تأمین جاني دارد یا ندارد . بنده گفتم که من دستور داده ام تا فرودگاه مهرآباد و آمدن در سالن ، قوای انتظامي برای حفاظت همه مردم باشند .

ولي اگر از آنجا رفت بیرون و هر جا که خواست برود ، حفظ امنیت ایشان با وضعي که در این ایام هست برای من مشکل است که قبول بکنم .

فکر می کردم اگر يك افسري ، يك مأمور ساواكي یا يك آدمي که بهر علت با خميني خرده حسابي داشته باشد ، بهر دلیل و تقدیر ، پای طیاره او را بکشد باز ما شاید به فاجعه يك احمق مطلق برای چند قرن مبتلا میشدیم . این بود که موافقت نکردم و گفتم قوای انتظامي حفاظت ایشان را تا فرودگاه و تا سالن فرودگاه خواهند داشت . بعد هم آنها از من خواستند يك هلي کوپتر به ایشان بدهم که با هلي کوپتر به بهشت زهرا برود .

ولي از آنجا که آمد بیرون حفاظتش مطلقاً با ما نبود . همان آخوندها، همان بازاریها که بعضي هایشان هم بعد تیر باران شدند بعضي هایشان در اروپا امروز گریه و زاري میکنند و یا پی يك رهبر دیگر میروند که ایران را نجات بدهند ، همان ها يك کمیته اي درست کرده بودند که این کارها را انجام میداد .

منتهاي مراتب بعد از سه سال این استدلالها و این صحبت ها خیلی آسان است - مردم بقدري بر افروخته بودند ، مردم بقدري ملتهب بودند ، مردم بقدري در وجود این آدم يك چیزی که هیچوقت نداشت میدیدند که میتوانست اطمینان داشته باشد که امنیت جاني دارد و معهذا من ترتیب دیگری هم دادم چون احتمال میرفت که خود این آقایان يك عده اي را بفرستند ، حالا کشتن نه ، ولي برای محاصره خانه و فحش و انداختن نارنجك و

غيره براي بدنام كردن دولت ، من به مرحوم سپهبد رحيمي دستور دادم كه تا يك كيلومتری خانه ايشان قواي انتظامي را عقب بكشيد آنجا يك خط محاصره يك كيلومتری دور خانه برقرار باشد كه تنها كساني كه بطور عادي به دید و بازديد ميروند بروند ولي نگذاريد بلوا ايجاد بشود .
اين سياست ما بود بطور كلي با ايشان وقتي كه وارد ايران شد . و وقتي هم كه وارد ايران شد ، از همان روز اول ماهيت خودش را با اراجيفي مثل توي دهن اين ميزنم و لگد ميزنم و چه ميكنم و اينجور حرفها نشان داد .

انحلال ساواك

سئوال - به اعتقاد بعضي ها انحلال ساواك و آزادي همه زندانيان سياسي ، كه از رؤس برنامه دولت شما بود ،

اقدامي عجولانه بود . نظر شما در اين مورد چيست ؟ (7)

دكتر بختيار - گمان ميكنم كه اينرا قبلاً گفتم كه يكي از خواسته هاي مصرانه مردم ايران انحلال ساواك بود . من قبول دارم كه هيچ دولتي بدون پليس سياسي در تمام كره زمين وجود ندارد ولي بايد حدود و ثغور و منافع و مضار اين سازمانها را سنجيد .

اگر ساواك فقط و فقط امنيت مملكت و اطلاعات لازم براي حفظ استقلال و امنيت كشور را تأمين ميكرد ، گمان ميكنم هيچ دليلي براي انحلالش نبود . چنانچه در لايحه انحلال هم ذكر کرده بودم كه ظرف مدت چهل روز لايحه جديدي كه يك نوع سازمان اطلاعات و ضد جاسوسي براي كشور تهيه خواهد شد و براي تصويب بمجلس تقديم خواهد شد .

گمان ميكنم نظر هر آدمي بود كه هم علاقه به مملكت داشت و هم ندای مردمی را كه از شكنجه ها ، تجاوزات گوناگون ساواك بستوه آمده بودند ، مي شنيد . ميدانيد كه ساواك حتي در امور ملكي و زراعي و ازدواج و طلاق و غيره و غيره دخالت ميكرد.

با برنامه ای که ما داشتیم هم کشور دارای يك سازمان اطلاعاتی و ضد جاسوسی موثر میشد و هم این تجاوزات و اجحافات و شکنجه ها که من آنها را مخالف حیثیت و شرافت هر ایرانی میدانستم از بین میرفت .

وقتی که من انحلال ساواک را جزء برنامه دولت گذاشتم برای این بود که مسئله با یکی از خواسته های تمام گروهها از چپ و راست و میانه رو ارتباط مستقیم داشت .

ولی بهیچ وجه من خواهان لجام گسیختگی نبودم وقتی لایحه را به مجلس تقدیم کردم توضیح دادم و گفتم که موضوع این نیست که کارمندان سازمان اطلاعات و امنیت کشور همه خیانت کار باشند .

يك عده معدودي هستند که بایستی اینها از گردونه خارج بشوند و اگر جنایتي مرتکب شده اند بر طبق قوانین کشور مجازات بشوند .

حتی بیاد دارم مثال زدم باغبان آنجا با ماشین نویس یا رئیس حسابداري یا کسی که بررسی های اقتصادی و غیره میکرد چه گناهی کرده است . يك کارمند یست مثل سایر کارمندان دولت . پس هیچ بغض شخصی یا هیچ حالتی- که بعضی از ساواکیهای سابق به تحریک عناصر فاسد عالیرتبه رژیم سابق ایران بمن نسبت میدهند - نداشتم .

بدون سازمان اطلاعات و امنیت نمیشود زندگی کرد ولی مأمور شکنجه نباید باشد ، مأمور ازدواج و طلاق نباید باشد ، باغ و ملک مردم را نباید بگیرند ، دخالت در اموری که به آنها مربوط نیست مطلقاً نباید بکنند و این آن چیزی است که مادر تمام ممالک متمدن می بینیم .

من همین را میخواستم . عجولانه هم نبود اولاً فرصت بود . چهل روز هم وقت داده بودیم ، وقت برای اینکه لایحه جدید با حضور یکی دو نفر از افراد با سابقه و خوشنام ساواک قدیم تهیه و تقدیم مجلسین بشود .

اعاده حیثیت زندانیان سیاسی

سئوال - آقای بختیار جزئیات پیشنهاد طرح اعاده حیثیت زندانیان سیاسی بعد از 28 مرداد 32 و پرداخت غرامت

به آنها یا بازماندگانشان چه بود؟

دکتر بختیار - گو اینکه خود من بعد از 28 مرداد پنج شش مرتبه بزندان افتادم ، بفکر خودم هیچ وقت خطور نکرد که چیزی از دولت بخواهم یا خدای نخواستہ اعاده حیثیت بکنم . حیثیت با مردم با شرفی است که برای آزادی مبارزه میکنند هر کس این مبارزه را کرده و از روی ایمان بوده آدمی است قابل احترام .

اما عده زیادی از مردم علاوه بر شکنجه هایی که دیدند علاوه بر از هم گسیختگی زندگی آنها از نظر خانوادگی و غیره و محرومیت هایی که کشیدند ، وقتی که با بی غرضی نسبت به محاکمات آنها تجدید نظر میشد ، حق داشتند اعاده حیثیت بخواهند ، حق داشتند حقوق از دست رفته شان را باز بیابند . من گمان میکنم که این کاری است که هیچ آدم دمکراتی ، البته دمکرات با منطق و عمل نه با حرف ، نمیتواند چنین حقی را از مردم دریغ کند .

من هیچ چیز غیر عادی در این تصمیم نمی بینم . شاید يك عده ای از افرادی که طرد شده بودند مجرم بودند ولي در هر حال دادگستری بمعنای واقعی بایستی باین مسائل رسیدگی میکرد نه به آنصورتی که آنوقت داشت که در دادگاههای فرمایشی مثل دادگاههای کنونی - که البته دادگاههای کنونی بمراتب بدتر از آن دادگاهها است - برای گناهکار و بی گناه مجازاتهای بسیار سنگین که تا اعدام هم میرفت ، تعیین میکرد .

بایستی این وضع خاتمه پیدا میکرد و از طرفی نسبت به محکومین بیگناه اعاده حیثیت میشد و به بازماندگان کمک میشد . نسبت به مردمی که از زندان بیرون آمده بودند در جهت ارفاق لازم و بازگشت مجدد بکار در حدود صلاحیتشان اقدام میشد.

محاکمه متجاوزان به حقوق ملت

سؤال - آقای بختیار آیا خیال داشتید واقعاً قانون محاکمه سریع غارتگران و متجاوزان بحقوق ملت را اجرا کنید و

دکتر بختیار - در اموری که مربوط به مملکت است و اموری که صدها هزارها نفر و میلیونها نفر در آن سهیم و ذینفع هستند از نظر من جنبه غیر جدی نمیتواند داشته باشد. سرنوشت یک مملکت و یک جامعه امری نیست که به میل من یا به میل دیگری باشد.

مردم نارضائیهایی داشتند از دست یک عده چپاول گر، از دست یک آدم هایی که قانون شکنی میکردند، از دست یک عده ای بسیار معدود که میخواستند همه چیز مملکت متعلق به آنها باشد و در عین حال یا ابداً مسئولیتی نداشته باشند یا با کمال قلدری بگویند چون زور داریم هر کار دلمان میخواهد میکنیم و با بند و بستهایی با مراکز قدرت، چپاول را ادامه میدادند. مالیات نمیدادند و ثروتهای هنگفتی می اندوختند. من اسم کسی را نمیخواهم ببرم ولی همه اینها را می شناسند.

اینها می بایست مجازات میشدند. اما با محاکمه قانونی در دادگاههای واقعی و مجازات متناسب با جرم. این کاری است که هر وقت از دست من بر آید خواهم کرد.

ولی بهیچ وجه دادگاههایی نظیر دادگاههای اسلامی و فرمایشی و اعدامهای بدون دلیل و بدون دفاع و بدون حق اظهار نظر مردم مملکت، بصورت هیئت منصفه، در ذهن من خطور نکرده و نخواهد کرد. متأسفانه آن برنامه اجرا نشد و حالا در مملکت ما یک عده ای خیلی بیش از آنکه واقعاً مجرم باشند بدست آخوندهای غارتگر به مجازاتهای بسیار شدید رسیده اند.

من ابا ندارم در یک مملکتی که منافع عالییه مملکت و جامعه ایجاب میکند یک نفر محکوم به اعدام بشود من هنوز ایران را متأسفانه آماده برای لغو مجازات اعدام نمی بینم. ولی مجازات اعدام بر طبق قانون و تعیین شده در دادگاه واقعی و قانونی، نه کشتار آخوندی و نه اعدام بر طبق دلخواه هیئت حاکمه آخوندی و نه اعدام بر طبق دلخواه هیئت حاکمه وقت، انطور که در دادگاههای فرمایشی رژیم گذشته معمول بود.

لغو حکومت نظامی

سؤال - آقای دکتر ، آیا امیدوار بودید که برغم ملغی شدن حکومت نظامی نظم و ترتیب را برقرار بکنید ؟

دکتر بختیار - مسئله علت و معلول است - وقتی که من قبول مسئولیت کردم نظرم يك چیز بود :

علت را از میان ببرم تا معلول از میان برود . درد کجا بود ؟ درد بي عدالتي بود ، درد فساد بود ، درد تجاوز بحقوق مردم بود ، تبعیض ها بود . من فکر میکردم که اگر اینها برطرف بشود دیگر دلیلی برای طغیان و عصیان باقی نمی ماند .

وقتی که طغیانی نباشد ، وقتی ماجراجویان خلع سلاح بشوند ، وقتی که آزادي داده بشود. دیگر چه دلیل و مجوزی برای باقی ماندن حکومت نظامی باقی می ماند ؟ تازه این موضوع را گفته بودم بتدریج عملی میکنم . یکی دو مورد هم اجرا شد .

گمان میکنم در مرحله اول در شهر شیراز بود و تا آنجائیکه بیاد دارم همانروز یا فرداي آنروز سازمان اطلاعات و امنیت آنجا بوسیله عناصری که آنوقت میگفتند خود ساواکیها هستند غارت شد . باید گفت که آیت الله ها هم در آنجا دست داشتند ، مثل اغلب جنایتهای آن دوران ، که برای اینکه ما موفق نشویم ، برای اینکه بگویند حکومت نظامی ملغی نشد ، دست بچنین اقدامی زدند . ولی در هر حال ، وقتی که علل برقراری حکومت نظامی از بین برود دلیلی ندارد که ما حکومت نظامی را ادامه بدهیم .

این نظر کلی من بود ولی نه تعیین وقت کرده بودم و نه تعهد به اینکه همه جای ایران در يك زمان این برنامه اجرا بشود . چرا؟ چون حکومت قانون غیر از حکومت خمینی است .

الان در ایران حکومت قانون نیست . حکومت رجاله و اوباش و حزب اللهی و چماقدار است که بمراتب از شدیدترین حکومت نظامی بدتر است از این جهت این افتخاری نیست که خمینی و آخوندهای اطراف او بگویند ما حکومت نظامی را لغو کردیم . حکومت نظامی وقتی واقعاً ملغی شده که آزادي در دنبال داشته باشد نه اینکه بظاهر حکومت نظامی ملغی بشود و يك حکومتی بمراتب بدتر ، خشن تر ، و بي رحم تر در کشور مستقر بشود.

حدود آزادي راديو و تلويزيون

سوال - آقاي بختيار بخاطر داريم كه نظر شما درباره آزادي مطبوعات و آزادي راديو - تلويزيون متفاوت بود

ممکن است نقطه نظرها تان را درباره سازمان راديو - تلويزيون و حدود آزادي آن بفرمائيد؟

دکتر بختيار - راجع به مطبوعات آنچه آزادي بود من دادم . و البته از طرف آنهايکه بقلم سوگند و به آزادي سوگند

ميخوردند ، جز فحش و ناسزا چيزي نشنيدم . در هر حال در زمان حکومت من تمام جرائم آزاد بود کسي تحت تعقيب قرار نگرفت .

چندين دفعه بعضي از امراي ارتش از من خواستند كه درباره فلان مقاله يا فلان خبر روزنامه ها دخالت كنم . گفتم به دادگستري رجوع كنيد . از طرف وزارت جنگ به دادگستري شكايهت كنيد . كه فلان روزنامه بر خلاف شئون و حيثيت ارتش مطلبي نوشته است و طبق فلان ماده قانون مجرم است .

اين نکته را در اينجا بايد ياد آوري كنم كه هر مملكتي كه دمكراتيكي هم باشد بعلمت تعدد احزاب و كورانهاي سياسي ، روزنامه ها متفاوتند ، هر کدام طرفداري از يك گروه يا يك حزب يا يك اندیشه اي ميكنند .

ولي در آن ايام و آن زمان همه روزنامه ها بالاتفاق طرفدار خميني بودند و اين به خودي خود علامت عدم رشد سياسي مملكت بود . گمان نميكنم در اين مدت سه چهار مقاله بيشتري ، آنهم با كمال احتياط ، نوشته شده باشد كه حقيقت را بازگو کرده باشد .

همانهائي كه خودشان را ساخاروف ايران معرفي ميکردند ، همانهائي كه ميخواستند با فاشيسم مبارزه بکنند - و ديديم مبارزه آنها به برقراري فاشيسم ، سهمگين ترين و بدترين نوع فاشيسم انجاميد - همانها هم انصاف را هيچوقت در اين زمان رعايت نکردند و واقعيته ها را تجزيه و تحليل نکردند .

ولي من باز امروز مثل سه سال قبل معتقد هستم كه بايد به تمام روزنامه ها آزادي داده شود ، بعد بتدريج خود

مردم انتخاب ميکنند و اگر كنترل مالي هم روي مطبوعات بشود معلوم ميشود كه اينها مشتري دارند يا كارشان

بدست عناصر داخلي و خارجي ميگردد .

پس به اعتقاد من در مورد روزنامه ها اصل بايد آزادي كامل باشد . اما راديو تلويزيون كه بخرج دولت و با سرمايه ماليات دهندگان اداره ميشود نبايستي كه آلت دست اغراض خصوصي بشود . در تنجيه آن آزادي كه روزنامه ها دارند در مورد راديو - تلويزيون امكان پذير نيست . از اينجهت با دادن حداكثر آزادي ممكنه به مطبوعات نميتوانستم آن آزادي را به راديو - تلويزيون بدهم .

واين را بايد عرض كنم كه خيلي از گردانندگان تلويزيون دست نشانندگان مستقيم ساواك بودند . اين را من همان موقع گفتم و به خيلي ها برخورد . اينها بمحض اينكه ديدند كفه ترازو بسود خميني است و نيروي او از نيروي ساواك ممكن است زيادتر باشد ، فرياد آزاديخواهي بلند كردند و اعتصاب روي اعتصاب براه انداختند . غافل از اينكه اسامي اينها در ليست حقوق بگيران ساواك در نخست وزيري موجود بود .

پس آزادي اتوقت نبود و من ميخواستم آزادي بدهم ولي نه آن آزادي مطلقي كه بمطبوعات ميدادم . حالا هم معتقد باين هستم كه مخالفين بايد بتوانند نظر خودشان را از راديو - تلويزيون ابراز كنند . ولي اگر يك نفر خواست بيست ساعت در ماه صحبت بكد و همه صحبتش فحش به دولت و مخالفت با دولت ، باشد گمان نمي كنم كه دولت وظيفه داشته باشد كه بودجه اين راديو تلويزيون را تحمل بكد .

انتقال بنياد پهلوي به دولت

سوال - يكي از رئوس برنامه شما آقاي دكتور بختيار ، انتقال بنياد پهلوي بدولت بود اين مسئله را در جمع چگونه

مي ديديد؟

دكتور بختيار - اول اينكه يكي از خواسته هاي ملت بود . محمد رضا شاه بعد از شهريور 20 املاك رضا شاه را به

دولت منتقل كرد و اين بنظر من عمل صحيحي بود كه وارد جزئياتش نميخواهم بشوم . همه ميدانند بعد ، گمان

میکنم در سال 27 و 28 بود که يك لایحه ای را بردند به مجلس و دوباره این املاک و این مستغلاتی که تابع وزارت دارائی بود ، به شاه منتقل کردند و بعد هم برای اینکه يك کلاه شرعی سرش بگذارند ، يك بنیادی درست کردند که این املاک و مستغلات و غیره و غیره در آنجا متمرکز و موسسه خیریه باشد و مالیات هم به دولت ندهد .

مرحوم دکتر مصدق با این موضوع مخالف بود بدلیل اینکه اولاً این املاک و این چیزها اکثراً متعلق به مردم بود و در يك شرایط غیر عادلانه ای کسب شده بود . افرادی که در شمال ایران املاک و مستغلاتی داشتند میتوانند شهادت بدهند .

ولی این مسئله يك ضرر دیگری داشت این املاک و این مستغلات و این ثروتی که برای ایران آنروز بحساب میآمد و کم نبود در زمان دکتر مصدق بمصرف اقدامات ضد ملی میرسید . پولها داده میشد بعلمای اعلام و حجج اسلام ، به بهبهانی ها و امثال او برای اینکه بر خلاف منافع ملت ایران اقدام کنند . این چشمه بایستی خشک میشد یعنی مال به حق دار میرسید یعنی بملت ایران میرسید . مرحوم دکتر مصدق در این زمینه پافشاری کرد و این املاک و مستغلات بملت برگشت و در يك فرمانی خود شاه مسئله را بعنوان اختصاص آنها به مصارف خیریه ، عنوان کرد .

یعد از کودتای 28 مرداد 32 ، دو روز هم طول نکشید که دوباره املاک مستغلات و تمام اینها منتقل شد به دربار و در آنجا شد آنچه که شنیدید و دیدید .

قمارخانه ها بود ، جزیره کیش بود و اینجور چیزها بود . برای کی ؟ برای آنهایی که البته از مزایایش متمتع میشدند و خلاصه آخر کار کانون فساد شده بود . البته ممکن است بفرمائید بعضی از دانشجویان در خارج یا بعضی از مردم بی بضاعت در داخل بهره ای میبردند . ولی قطره ای از دریا بود .

و بنظر من این عمل یعنی انتقال اموال بنیاد پهلوی بملت ایران یعنی به صاحبان واقعی ، عمل کاملاً صحیحی

بود . ولي خوب ، زمان اجازه نداد كه كار را به انجام برسانيم . آنچه را كه ما كرديم اين بود كه لايحه اي برديم و اين لايحه تصويب شد كه بملت برگردد .

حيثيت بخشيدن به دادگستري

سؤال - آقاي بختيار سازمان قضائي کشور از جمله دستگাহائي بود كه در گذشته بسيار مورد تعدي قرار گرفت

و اعتباري را كه شايسته اش بود از دست داد . براي حيثيت بخشيدن و سر و سامان دادن باين سازمان چه

برنامه اي داشتيد؟

دکتر بختيار - ابتدا اجازه بدهيد يك موضوعي را عرض كنم كه بنظر من ، اگر نگويم مشكل ترين ، لااقل يكي از مشكل ترين كارها براي من شغل قضا است . قضاوت كردن يكي از مشكل ترين كارهاست . خيلي صفات ، خيلي محاسن ، خيلي اطلاع و خيلي سعه صدر لازم است تا يك قاضي بتواند واقعاً قاضي باشد . حتي تقواي تنها كافي نيست ، حتي وطن پرستي تنها دليل نيست ، حتي داشتن دانش و تمايلات مترقي كافي نيست . قاضي بايد مجموعه خيلي از صفات باشد .

حالا فكر بكنيد در قضاوت علاوه بر نقائص شخصي قاضي و شرايط زندگي قاضي ، دخالت خارجي هم موثر باشد . من نميخواهم بگويم در ايران در همان زمان هم قاضي هاي پاكدامني نبودند . قاضي هائي بودند كه با كمال شهامت ايستادگي ميکردند .

ولي اين قبيل قضاات يا مطرود ميشدند و شغل قضاوت را ترك ميکردند يا آهسته آهسته به دستگاه نزديك ميشدند . من كمتر ديدم در سطح بالا يك قاضي ، امانت و شجاعت و بيطرفي كه لازمه اين شغل است حفظ کرده باشد . البته حفظ اين امانت و شجاعت مشكل هم بود .

وقتي كه تلفني از طرف دادگاههاي نظامي يا از طرف ساواك به يك قاضي جوان يا يك قاضي پير با زن و بچه و

وضع اجتماعي آشفته ، ميشد ، خيلي مشكل بود كه استقامت بكنند و واقعاً بر طبق ندای وجدان خودش رأي بدهد . بد نيست كه يك موضوعي را ببياد ملت ايران بياورم . بدلائي كه بسيار مفصل است ، شاه موافقت كرد كه رأي دادگاه نظامي درباره دكتور مصدق ، كه اطلاع داريد در چه شرايط ننگيني صادر شده بود ، ديوان عالي کشور برود .

ديوان عالي کشور مرکب از فرادي است كه آخر عمرشان است . در هر صورت آخر عمر قضائي شان است . به بالاترين مقام قضائي رسيده اند . پرونده به ديوان کشور رفت و اين سه نفر قاضي و وزير دادگستري وقت آنقدر شهامت نداشتند كه اين رأي دادگاه را بشکنند .

چون قانوناً حق داشتند اين حكم را نقض بلا ارجاع بکنند . اگر ميکردند چه ميشد ؟ بازنشسته ميشدند ولي شهري پيدا ميکردند خيلي بالاتر از رأي آن قاضي انگليسي دادگاه لاهه كه برفع ايران و عليه انگلستان رأي داد . پيش اينها هر چه كه توانستيم كوشش كرديم و گفتيم كه آقا از ابتدا تا انتها اين پرونده مهم است ، اين استدلال صحيح نيست ، اين حرفها معني ندارد ، حريف نشديم . نه شهامت اينرا داشتند كه نقض بکنند و نه اينكه تأييد بکنند . آمدند يك جمله بي معني پيدا كردند كه گويا وزير دادگستري وقت به آنها تلقين کرده بود .

باين صورت كه با در نظر گرفتن شرايط خاصي متهم حكم تأييد ميشود . يعني اين شخص آدمي نيست كه ما بتوانيم بطور عادي راجع به او قضاوت بکنيم و خلاصه مجبورمان كردند كه قضاوت بکنيم .

ارباب هم فوق العاده عصباني شد و اين آقايمان بازنشسته شدند . حالا چقدر آسان بود كه اينها رأي را نقض ميکردند و در تاريخ کشور اسمي و مقامي رفيع پيدا ميکردند . حالا ملاحظه كنيد در اين شرايطي كه ديوان عالي کشور در اين وضع باشد شما از باز پرس فلان شعبه يا كارشناس فلان محكمه چه توقعي ميتوانيد داشته باشيد ؟

استقلال قوه قضائي نمیتواند با ديكتاتوري سازگار باشد . از اينجهت هيچوقت ، جز در موارد خيلي استثنائي ،

قضاات ما نتوانستند عادلانه رأي بدهند .

و تمام اصلاحاتي كه مرحوم دكتور مصدق بوسيله لطفي وزير دادگستري کرده بود بعد از او از ميان رفت .

اولین کاری که دولت زاهدی کرد لغو این لوایح بود که بر طبق قانون اختیارات تدوین شده بود. باین بهانه که این ها جزء اختیارات نبوده است. در صورتیکه همه میدانستند که جزء اختیارات بود و متن قانونی که از مجلس گذشته موجود است.

خلاصه روز بروز در راه تسلط قوه مجریه بر قوه قضائیه جلو رفتند. و من وزرای دادگستری را میشناسم - که الان در جنوب فرانسه یا در سویس سرگردانند - که لوایحی بردند که بر طبق آنها اگر یک پاسبان یا یک ژاندارم ساده زد توی گوش رئیس دیوانعالی کشور هر دو باید بروند در دادگاه نظامی.

و همین افراد بودند که پایه دادگستری را متزلزل تر کردند و همین وضعیت بود که دادگستری را به آنجا رساند که اطلاع دارید و همین افراد بودند که امروز داعیه آزادیخواهی دارند و میگویند ما نمی فهمیم چرا خمینی آمد. خیلی ساده است بهمین علت آمد. یقیناً فراموش نکرده اید که یک جوانی را چند سال پیش در یک مغازه ای محافظ یک خانمی که شوهر او یک مقام عالیرتبه ساواک بود جلوی چشم مادرش و همه مشتری ها کشت : پرونده در شهربانی تشکیل شد. اما خیال میکنید چه کردند. از طرف ساواک فرستادند پرونده را گرفتند و بردند و آتش زدند یا پاره کردند. خلاصه معدوم کردند. این دادگستری نبود.

دادگستری شعبه ای از ساواک یا از وزارت دربار شده بود. من از آنجائی که اعتقاد دارم بدون دادگستری هیچ کاری در مملکت میسر نیست، کوشش کردم دادگستری را به جا و مقام خودش برگردانم.

یعنی جائی که قاضی اگر اشتباه هم میکند در مقابل وجدان و در مقابل رأی خودش مستقل باشد، یعنی بتواند آنچه که وجدانش به او دیکته میکند روی کاغذ بیاورد، نه اینکه بخواهش و مخصوصاً به تهدید مقامات بالا رأی بدهد. برای همین بود که چون وجود کمیسیون شاهنشاهی یک دخالت مستمر در امور قضائی کشور بود، لایحه انحلالش را بقید دو فوریت دادم و در روزهای آخر حکومت به تصویب رساندم.

بایستی، بنظر من، محاکم نظامی فقط در اموری نظامی - همانطور که در همه جای دنیا هست - رسیدگی بکنند

مسئله مثلاً هروئین و تریاک و قاچاق و این حرفها ارتباطی با دادگاههای نظامی ندارد .
تمام کوشش من در درجه اول این بود که ضمن سایر اصلاحات ، استقلال قضات را به آنها برگردانم و این در
برنامه دولت گنجانده شده بود ، و رفورم های دیگر دستگاه قضا ، مثل لغو بعضی از محاکم اختصاصی ، به بعد
موکول شده بود .

برنامه عدم تمرکز

سؤال - از جمله برنامه های دولت شما آقای دکتر ، مسئله عدم تمرکز بود و البته بخاطر داریم که دولتهای قبلی
در این باره بسیار گفتند ولی هرگز به مرحله عمل نرسیدند . شما در این زمینه چه میخواستید بکنید؟
دکتر بختیار - بمرحله عمل نرسیدند برای اینکه نمیخواستند برسند . ما همه چیز را بصورت کاریکاتور و
بصورت ظاهر سازی میخواستیم . دولتها میگفتند :

کار مردم را باید بدست مردم داد ولی اولین کار که انتخاب نماینده پارلمان است بدست دولت بود من گاهی بر سبیل
مزاح میگفتم که مملکت ما چنان مملکتی است که وکلا را استاندارها تعیین میکنند و بعد استاندارها را وکلا تعیین
میکند .

بنظر من يك مسائلي هست که مربوط به وحدت ملي است ، مربوط باستقلال ماست ، مربوط به عظمت مملکت
ماست ، مربوط به حرمتي است که باید در دنیای متمدن داشته باشیم ، این ها مسائلي است که بایستی در سراسر
کشور یکسان بررسی و حل و فصل بشود ولی در مناطق مختلف مملکت مسائلي دارند که مربوط به منطقه
خودشان است و باید در محل بررسی بشود .

من کمتر بیاد دارم در ایران يك نفر بعنوان شهردار انتخاب شده باشد که اهل همان شهر باشد . در مسجد سلیمان

شهردار از رضائیه می‌آید با احتمال قوی در مشهد هم از اهواز میرفت . اولین کار مردم که کار شهرداریست و کار دهداریست، مستمراً بوسیله اعمال نفوذ دولت مرکزی انجام میگرفت . و این نحوه عمل چند عیب داشت .
اولاً وقتی شما شهردار يك شهري ميشويد كه اهل آنجا نیستید که در آنجا ریشه و تبار و خانه و سابقه ندارید آمده اید در مدت کوتاهی يك چیزی به جیب بزنیيد يك حقوق و مزایایی بگیرید و بروید . ولي خودتان را مسئول در مقابل مردم آنجا نمی بینید .

از طرفی انجمن شهر که البته میدانید در چه شرایطی انتخاب میشود ، از همان افراد انجمن شهر کسی حق نداشت شهردار بشود . شهردار بایستی خارج از اینها می بود که اگر سرکشی کرد با يك ابلاغ وزارت کشور معزول بشود . در صورتیکه اگر عضو انجمن شهر بود بالاخره کار مشکلتری بود .
در ایران ما همه چیز داشتیم ولي همه چیز ما قلابی بود . مجالس ما قلابی بود ، دادگستری ما قلابی بود . شهرداریهای ما همینطور و غیره و غیره .
دائماً به ظاهر سازی و بزرگ کردن ایوان مشغول بودیم . در حالیکه خانه از پای بست ویران بود . اصل این بود که فلان روزنامه نگار ایتالیایی که چند هزار دلار گرفته بود چند صفحه راجع به ترقیات چشم گیر ایران در سنوات اخیر بنویسد .

ما میخواستیم در صحنه بین المللی دائماً خودنمایی بکنیم . این مسئله سپردن کار مردم بخود مردم هم از همین جا سرچشمه میگرفت که بگویند دمکراسی بهتر از این که کار مردم را بخودشان سپردیم .

فرهنگشان با خودشان است ، بهداشتشان با خودشان است ، همه کارهای شهرشان با خودشان است ، چنین عدم تمرکزی هیچوقت در هیچ گوشه ایران عملی نشد برای مثال اگر مسئله زبان و فرهنگ را بگیریم .
این مسئله هیچ مشکلی در زمینه وحدت ملی ایجاد نمیکند و من معتقدم که باین مردم اعم از ترکمن ، آذری ، یا کرد بایستی اجازه داده بشود که تا حدود 8 کلاس 9 کلاس زبان خودشان را یاد بگیرند البته در کنار زبان

فارسي که زبان تمام کشور ما و زبان هویت ملی ماست .
ما ، با همه این اقوامی که گفتیم ، ایرانی هستیم و به این ایرانی بودن خودمان افتخار میکنیم ، پس در ضمن اینکه
بایستی تمام قسمتهای مملکت روی فرهنگ ایرانی ، روی وحدت و استقلال ایران روی عظمت و شکوفائی
کشور از هر جهت متحد باشند ، به نظر من بایستی در مناطق مختلف و بعلاوه اینک در دههای هر محل را اهالی
محل میدانند ، حداکثر عدم تمرکز را رعایت کرد.

کشاورزی و صنایع

سؤال - آقای بختیار شما سیاست اقتصادی دولتتان را بر اساس حمایت و باز سازی کشاورزی قرار داده بودید یا
صنعتی کردن کشور و اصولاً به نظر شما ایران باید در راه بدست آوردن يك کشاورزی خودکفا قدم بگذارد یا
بجراگه کشورهای صنعتی بیبوندند؟

دکتر بختیار - این مسئله یکی از حادثترین و مهمترین مسائلی است که هر دولتی در ایران سرکار بیاید در مقابل
خود خواهد دید . نظر شخصی من اینست که ما در ابتدا باید کشاورزی خودمان را کم و بیش خودکفا بکنیم -
میگویند میسر نیست .

البته ممکن است برای بعضی فرآورده ها ما به خارج احتیاج داشته باشیم . ولی این دلیل این نیست که وضع ما
اینطور که هست یا آنطور که بود باقی بماند .

ما در زمان مرحوم دکتر مصدق گندم و برنج و پنبه و سنگهای معدنی و غیره بخارج صادر می کردیم . ما الان
غیر از نفت تقریباً هیچ چیز بخارج صادر نمی کنیم . ما در سال 57 حدود 30 درصد مصرف قندمان را از
خارج آوردیم و حالا به برکت وجود خمینی فقط بیست و پنج درصد تولید میکنیم و 75 درصد از خارج
میآوریم . چرا و بچه دلیل کشاورزی ما باین وضع رسیده است ، دلایل زیادی دارد .

يکي اينکه ما حاضریم به قیمت دو هزار تومن يك تن گندم از يك مملکت خارجي بخریم ولي حاضر نیستیم که نصف آنرا بدهیم به کشاورز ایرانی . بنده نمی خواهم این موضوع را پیش بکشم که خطرناکترین چیز برای مملکتی مثل ایران نداشتن نان است .

شما میتوانید از فانتوم بجای ده تا پنج تا بخرید ، شما میتوانید بجای صد لکومتیو 50 تا بخرید ولي شما نمیتوانید نصف مصرف گندم ایران را بخرید برای اینکه این بمعنای قحطی است . این مسئله بایستی در خود ایران حل بشود : چه سازماني چه تدبيري ، چه وضعیتی ، با امکانات آبرسانی و کود شیمیائی و مسائل دیگر کشاورزي . اینها را باید متخصصین چاره جویی کنند .

نظر شخص من اینست که مسئله کشاورزي اهمیت خاصی دارد . در دنیای امروزه نگاه کنید شوروي که یکی از قویترین ، شاید از بعضی جهات قویترین کشور دنیا است . برای نداشتن يك رژيم کشاورزي صحیح با داشتن اوکراین که مساحتش بیشتر از تمام ایران است ، تقریباً هر سال گرفتار کمبود غلات است که از قضا همین امسال یکی از بدترین سالهایش است .

و امریکا الان در روابط با شوروي گندم را بعنوان آتوئی در دست گرفته است . حالا وقتی با شوروي اینطور معامله بکنند با ما چطور معامله خواهند کرد . ما اگر به کشاورزي خودمان آن امنیتی که لازم دارد ندهیم ، به نظر من خیانت میکنیم به آینده ایران .

بطور مسلم این مانع از این نیست که صنعت را نادیده بگیریم . صنایع سنگین ما عبارت از صنعت نفت ، پتروشیمی و تا حدی بعضی فلزات است .

اما آنچه را که ما در این چند ساله رواج دادیم در حقیقت صنعتی کردن مملکت نبود مونتاژ صنعت کارخانجات

خارجی بود.

وقتی که در اصفهان یا در یزد يك دوک نساجی از کار میایستاد ، ما مجبور بودیم که منتظر بشویم کارخانه سازنده قطعات را بفرستد . یکی از نکبت ها و بدبختیهای وجود خمینی اینست که الان - صنایع ما از خارج هم

آن قطعات يدكي كه بايد دريافت كنند ، نمي كنند . بهرحال اگر ايران بخواهد واقعاً صنعتي بشود بايد بعنوان اولين صنعت بعد از اين صنايع مادر ، مثل ذوب آهن و گاز و پتروشيمي و نفت ، كارخانه ماشين سازي ايجاد بكنيم يعني كارخانه اي كه بما اجازه بدهد ماشين بسازيم . خوب ، شما خواهيد گفت كه اين كار امروز و فردا نيست . هيچ چيز كار امروز و فردا نيست ولي يك روزي بايد شروع بشود .

مگر دمكراسي فردا در ايران ميشود مثل سوئد باشد ؟ نه ... ولي يك روزي بايد شما شروع كنيد .

اين روز و اين ايام متأسفانه خيلي بهدر رفت و ايكاش بجاي خودنمايهاي مستمري كه ما در اين چند سال اخير ديديم ، بفكر يك برنامه عميق صنعتي بوديم . كشاورزي مان را از دست داديم صنعتي هم نشديم . نفرمائيد كه خميني آنچه كه ما داشتيم از بين برد . اين دليل اين نميشود كه ما قبلاً صنعت صحيح و كشاورزي صحيح داشتيم .

دستگاه اداري و كارمندان دولت

سؤال - آقاي بختيار در مورد دستگاه اداري و كارمندان دولت چه برنامه اي داشتيد؟

دكتر بختيار - اصولاً يك اصل تناسب هست كه اگر توجه كنيد هميشه صادق است : شما نميتوانيد يك مملكتي را پيدا كنيد دادگستري انگليس را داشته باشد و ارتش اوگاندا را . يا يك انساني را ببينيد كه دست يك مرد سي ساله را داشته باشد و پاي يك بچه 18 ماهه را . اين يك چيز غير عاديست و عملاً پيدا نميشود . مسئله كارمندان از تمام اين مسائلي كه اينجا مطرح شد جدا نيست . همين موضوع راجع به ارتش ، همين موضوع راجع به دادگستري ، همين موضوع راجع به انتخابات مجلس ، همين موضوع راجع به صنايع و كشاورزي و غيره ... كارمند كيست ؟

كارمند شخصي است كه در مقابل يك حقوق و يك مزايائي كه از يك دولت مركزي ميگيرد انجام وظيفه ميكند .

این آدم وظایف خطیری دارد و يك قسمتي از قدرت جامعه باین آدم سپرده شده ، بایستی حداقل رفاه او و زندگی او تأمین بشود . اگر بخاطر داشته باشید در یکی از جلسات مجلس گفتم :

من شرم دارم که در مقابل خانه هائی که در اطراف من هست ، منجمله خانه خود من ، گاه و بیگاه يك پاسبان می بینم که از سه راه آذری آمده است . چه ساعتی بیدار شده و حرکت کرده تا ساعت 8 صبح به اینجا برسد و در گرما و سرما کشیک بدهد .

اگر من باید آرام بخوابم و امنیت داشته باشم ، او هم باید خیالش راحت باشد و پیشنهاد کرده بودم که صد هزار متر در چندین نقطه تهران اول برای این طبقه بسازند .

نقشه اش را هم شروع کرده بودیم . فوریت مسئله رسیدگی به رفاه کارمندان هم از آنجائی بود که میدیدم کارمندانی هستند که 1500 یا 1600 تومن بیشتر حقوق نداشتند .

اضافه کردن حقوق کارمند مسئله را حل نمی کند مسئله مربوط به قدرت خرید اوست چه فایده دارد که شما به يك کارمندی بیست هزار تومن حقوق بدهید ولی قدرت خریدش به این کارمند اجازه يك زندگی متوسط را ندهد . مملکت اول باید يك سیاست کلی داشته باشد که جلو تورم خارج از اندازه را بگیرد ، قدرت خرید پایین نرود البته این امر مربوط به همه جامعه است .

اما کارمندان دولت يك وظائف و تکالیفی دارند که اگر اجرا نکنند جامعه از هم میپاشد . اگر بد اجرا بکنند آنهم هزار و يك ضرر خواهد داشت . پس اینها بایستی يك تأمین مالی و تأمین شغلی از نظر ترفیع و ترقی شان داشته باشند تا بشود از آنها انتظار انجام وظیفه صحیح داشت .

روزي مرحوم دكتور مصدق میگفت سردار سپه آنموقع که هنوز شاه نشده بود يکروز آمد منزل من از چیزهاي مختلف صحبت میکردیم . صحبت از امنیه شد ، گفت این امنیه ها همه دزدند . من پاسخ دادم که شما چقدر به

آنها حقوق می‌دهید . جواب داد هشت تومن . گفتم پانزده تومن بدهید . گفت باز هم دزدی میکنند . گفتم آنوقت اعدامشان کنید نه حالا که هشت تومن به آنها می‌دهید . مقصود من از این مثال اینست که اول باید زندگی کسی را تأمین کنید بعد از او انتظار خدمت داشته باشید .

اما يك دستگاه حكومتي كه فاسد شد اين مسئله پيش می‌آید كه تبعیض به جائي میرسد كه حقوق ها به نسبت يك ، نه، به ده نه، به بیست نه، به سی نه، به پنجاه ، بلکه به صد میرسد . من يك وقتی از يك افسر ارشد ارتش كه هیچ هنر خاصی هم نداشت پرسیدم حقوق و مزایای شما چقدر بود . گفت 86 هزار تومن در ماه می‌گرفتم مزایای اضافی هم داشتم ، اینجا چه داشتم ، آنجا چه داشتم . تازه این آدم خانه سازمانی هم داشت .

شما چطور در يك مملكتي با این همه تبعیض نباید منتظر انقلاب باشید در مملكتي كه يك آدمي 86 هزار تومن حقوق می‌گیرد كه تنها هم نیست و بالاترین حقوق را هم نمی‌گرفته در کنار مردمی مثل همان یاسبانی كه عرض كردم ، كه باید با هزار و پانصد تومن زندگی كند . نه لازم است لنین بیاورید ، نه لازم است روبسییر بیاورید ، نه لازم است صحبت از انقلاب بکنید ، انقلاب در هر گوشه همه مملكتي حی و حاضر است .

اکثریت کارمندان دولت دچار زندگی واقعا فلاکت باری بودند . فرهنگها مثل سایرین شاید بدتر از سایرین ، کارمندان راه آهن همینطور و بقیه هم همینطور ، بگذرید از يك عده ای كه با بند و بست و اضافه کار و هزار دوز و كلك می‌توانستند يك در آمدی برای خودشان درست بکنند .

اینست كه سیاست ما در مورد کارمندان دولت از سایر قسمتها جدا نبود . شما برای اینکه وضع زندگی کارمند دولت را تغییر بدهید باید دادگستری را اصلاح کنید ، باید تبعیض را از بین ببرید ، باید تورم را مهار کنید ، باید جلوی زمین بازي و زمین خواری را بگیرید .

مثلاً یکی از آن چیزهایی كه كمر مملكت را شكست موضوع زمین و زمین خواری بود . زمینخواران ایران ثروتهایی اندوختند كه هیچ كس حساب دقیق آنها را نخواهد داشت . يك نفر برای خود من گفت كه در محدوده

شهر تهران يك ميليون متر زمين دارد . چطور ميخواهيد حسابش را بكنيد و چگونه اينها بدست آمده است . اين مسائل نتيجه همان تبعيض است ، نتيجه همان فساد است . نتيجه همان حالي است كه در يك مملكتي كارها از روي اصول پيشرفت نمي كند و آخرش هم سر همه بسنگ مي خورد و مملكت باين صورت در ميآيد كه آمد . البته مردم اينرا نمي خواستند ، آنها يك تغيير و تبديل بنيادي و اساسي ميخواستند ، كه با رفورم ها و با اصلاحات بي گير و عميق ميسر بود .

حالا وضع بمراتب بدتر شده ولي بدتر شدن وضع آن وضعي را كه باعث بدبختي كنوني شده تيرئه نميكند . آن بجاي خود و اين بجاي خود .

عده اي از شيدان قديمي كه آبروي ندارند ، امروز ميگويند حالا بهتر بود يا آنوقت . خوب ، در مقايسه آنوقت بهتر بود . ولي آنوقت هم خيلي بد بود و شما هم در آوردن خميني و در اينكه مملكت را باينجا برسانيد سهم عمده اي داشتيد .

پس امور مربوط به كارمندان دولت ، اعم از كشوري و لشكري ، بايد بر روي يك اصول و عدالتي باشد كه شما در ممالك متمدن مي بينيد الان يك وزير در فرانسه حقوقي مي گيرد كه معقول است ولي هيچ چيز لوكس ندارد همينطور يك وكيل مجلس ، همينطور كارمندان عالي رتبه دولت . اينست كه اين مسائل وقتي كه تغييرات بنيادي در مملكت داديد بخودي خود حل ميشود.

اخراج كارمندان زائد خارجي

سؤال - آقاي دكتر بختيار از جمله برنامه هاي پيشنهادهي شما اخراج كارمندان خارجي زائد بود . مقصود شما از

كارمندان زائد خارجي چه بود و چه كساني مشمول اين تصميم ميشدند ؟

دكتر بختيار - ولخرجي هاي دولت در زمان هويدا مخصوصاً و در آمد نفت كه بصورت سرسام آوري ازدياد پيدا

کرده بود و در حقیقت اورگانیزم مملکت ما و اقتصاد ما قادر ب جذب این پول نبود - و یکی از دلایل شورش و انقلابی که شد در مملکت همین موضوع بود - تبعیض ها را زیادتیر کرد و اختلاف طبقاتی را تشدید کرد .

این سؤال پیش آمده بود که این افرادی که از خارج می آیند بچه دلیل و برای چیست ، ما با تمام تبلیغاتی که میکردیم راجع به دانشگاهها ، تعداد زیادی مهندس ، تکنیسین ، طبیب ، دندانپزشک و غیره کم داشتیم .

خوب ، این افراد را ما بایستی از خارج دعوت میکردیم و کمک میکردند ب جریان امور و عده زیادی از هند - پاکستان و غیره بایران آمدند تا آنجا که شنیدیم از اسرائیل هم آمده بودند چه مهندس چه طبیب ، اینکار صحیحی است در حدود امکانات کشور و ملاحظه اینکه ایرانیها تعدادشان کافی برای این خدمات نیست ولی يك عده ای هم برای آن بلند پروازیهای بی موردی که دولتهای متعدد کرده بودند که مثلاً سانترال اتمیک میخواهیم .

حتماً این سانترال اتمیک بایستی که چند نفر کارمند اول داشته باشد چند نفر دلال داشته باشد ، چند نفر پادو داشته باشد ، تا به نورچشمی ها و عزیز کرده ها آنچه که باید برسد .

یا اینکه برای امور نظامی ما متخصص خارجی لازم داریم . اسلحه نو می آید ما اطلاع نداریم چگونه این اسلحه باید بکار برده شود ، پس بهتر اینست که ایرانیها را به آن مملکتی که فروشنده اسلحه بود بفرستیم و تمرین بکنند و بدانند و برگردند به ایران این کار هم تا حدی شد .

یکی دوسال اگر لازم باشد اشکالی ندارد ولی گاهی ایجاب میکرد که سلاح ها بسرعت مورد استفاده قرار بگیرند در اینصورت هم آمدن آنها بصورت محدود و محدود را بنده قبول میکنم .

ولی سراغ دارم درجه داران خارجی برای اموری که مطلقاً احتیاج به نبوغ و دانش فوق العاده نداشت ، به ایران می آمدند و سالها با چه شرایطی زندگی میکردند که بالاتر از زندگی يك وزیر ایرانی بود . من با این افراد و امثال آنها و افرادی که برای عشرتکده ها دعوت میشدند یا افرادی که هر روز بصورت هنرپیشه می آمدند و هیچ هنری نداشتند ، مخالف بودم .

این مسئله باعث این میشد که تعداد خارجیان که در ایران هستند تقلیل پیدا نکند ولی بهیچ عنوان تصور نکنید که در این فکر خدای نخواستہ یک حالت ضد خارجی یا باصطلاح گزنوفوبی داشتم . بهیچوجه .

من معتقدم هر قدر پزشک ، مهندس ، تکنیسین ، و غیره که کشور ما لازم داشته باشد ، حتی اگر لازم است از جهاتی دیگر صرفه جوئی بکنیم ، باید بکنیم تا به اینها بتوانیم بپردازیم ، تا بیایند بما کمک بکنند ولی این حد دارد .

در گذشته چون ما در یک حالت التهاب تکنولوژی پیشرفته بدون داشتن تمام وسائل بودیم ، عده زیادی خارجی وارد ایران میشدند و حقوقهای هنگفتی میگرفتند . من خودم در یک شرکت خارجی کار میکردم که رئیس آن شرکت کرایه خانه اش بیست هزار تومان بود . حالا فکر کنید که کل حقوقش چقدر بوده است .

چنین حقوقهایی بقول معروف بخشش از کیسه خلیفه بود و همین تبعیضات و همین اقدامات بود که چشم مردم ایران را یواش یواش باز کرد به مسائلی که تا آنوقت ندیده بودند .

بگذریم از پولهایی که به ممالکی میدادیم که ملت ایران اسم آن ممالک را هم نشنیده بود ، بگذریم از اینکه ما شهر میساختیم بنام کی یا بنام کی در خارج از ایران ، ولی در هر حال من اعتقاد دارم که برای ساختن سدها ، راه آهن ، مترو و تمام این امور هر قدر که پول لازم باشد هر قدر که مهندس متخصص لازم باشد از وظایف ماست که اجازه بدهیم این خارجی ها بیایند و بما کمک کنند .

عدم دخالت در تجارت و صنعت

سؤال - آقای بختیار شما اعلام کردید که دولت در امر تجارت و صنعت ، جز صنایع مادر ، از قبیل نفت و گاز

دخالتی نخواهد کرد . آیا فکر نمی کنید این عدم دخالت اجازه میداد که آن گروه خاصی که بدون هیچ ضابطه ای

صنعت و تجارت کشور را در انحصار گرفته بودند همچنان به اعمال خودشان ادامه بدهند؟

دکتر بختیار - شما به همین فرانسه که بوسیله يك حکومت سوسیالیست اداره میشود نگاه کنید . الان بعضی از

صنایع ، مثل صنایع سنگین ، مثل کنسرسیوم های بزرگ صنعتی ملی شده نه حالا ، بلکه از چهل سال پیش خیلی از صنایع ما در ملی شده است .

البته هر مملکتی باید با در نظر گرفتن وضع خاص خودش در این زمینه عمل کند ، صنایع را ملی بکند یا نکند یا نیمه ملی بکند ، یعنی نظارت با دولت ، تصدی با بخش خصوصی باشد .

چون بخش خصوصی بعضی مسائل را بهتر می فهمد . تجارت آزاد هم اگر رقابت باشد و سالم باشد ، مسلماً این دیگر آزادی نیست . این بر میگرده بهمان فسادى که اینقدر درباره اش صحبت میکنیم .

شما با يك شخص متنفذی بند و بست میکنید که دیگر فلان کس حق ندارد فلان کارخانه را بیآورد چون من دارم ، انحصار دارم و میفروشم .

اگر این مال دولت باشد مسئله ای باین صورت پیش نمی آید . یا اقلأ نصف مال دولت باشد با حق نظارت دولت ، آنوقت قیمت تعیین میشود .

ولی اگر که مال افراد خصوصی باشد که بند و بست دارند - همان وضعی پیش میآید که آمد . حب وطن بجای خود بسیار بسیار محترم است . درسش را هم کسی بما نمیتواند بدهد ، ولی دلیلی ندارد که يك کیلو آهن که در اهواز تولید میشود بیش از يك کیلو آهن که از هامبورگ با کشتی حمل میکنند ، باشد .

برای اینست که بنده عرض کردم صنایع سنگین و صنایع مادر باید ملی شود . دلایل خیلی زیادی هم دارد که فرصت بحث درباره آنها نیست ، ولی سایر صنایع و تجارت را ما آزاد میگذاریم با نظارت دولت . البته بشرط آنکه آزاد باشند .

اگر مفید باشند بانحصار کشیده میشوند و در انحصار قیمت را آن تراست یا آن کارتل - یا هر چه اسمش را بگذارید - تعیین خواهد کرد و وقتی هم تعیین کرد رقیبی ندارد و شما مجبور هستید که آنرا بمصرف کنند و تحمیل بکنید .

از اینجهت من معتقد به این بودم که تجارت بایستی آزاد باشد و جز صنایع مادر ، بقیه صنایع و تجارت با نظارت دولت آزاد باشد . یعنی دولت نظارت کند . ولی تصدی راحتی المقذور بدست خود مردم بدهد .

سازمان برنامه و بودجه

سؤال - آقای دکتر ، یکی از برنامه های دولت شما تجدید نظر در سازمان برنامه و بودجه بود . بطور کلی

مقصودتان از این تجدید نظر چه بود و چه نقشی برای سازمان برنامه در نظر گرفته بودید؟

دکتر بختیار - شخصاً ، من هیچوقت معتقد نبودم که بودجه دولت در سازمان برنامه باشد ، دلیلی برای این

موضوع نمی دیدم . برنامه برای يك دو سال ، پنج سال ، یا هفت سال ، هر چه هست ، تعیین شده و باید

اعتبارش تأمین بشود . این کار دولت است .

دولت تعیین میکند که امسال برای طرح های مختلفی که بوسیله سازمان برنامه و تأیید وزارتخانه های مربوطه به

مطالعه گذاشته شده ، چه بودجه ای تخصیص بدهد .

سازمان برنامه يك وقتي يك چیز عظیمی شده بود . مثل همه کارهای ما از حالت عادی خارج شده بود .

وزارتخانه ها ، مجبور بودند تکیه کنند و خواهش و التماس بکنند که ما يك چنین پروژه ای داریم ، خودتان هم

تصویب کردید بودجه اش را بدهید .

جواب میدادند ما تصویب نکردیم ، یا يك تغییراتی درش داده شده ، امسال نه سال دیگر .

من میخواستم فقط برنامه تحت نظر متخصصین امر طرح ریزی بشود و در هیأت دولت تمام این طرح ها از

نظر مفید بودن آن و هم از نظر اهمیتی که دارند یا از نظر اینکه این طرح ها به اقتصاد کشور و به رفاه مردم ،

تا چه حد کمک خواهند کرد بررسی و اجرا بشود . بنا نبود که سازمان برنامه منحل بشود ، یا بکلی تغییر بکند

بنابراین بود که سازمان برنامه طراح باشد و اجرای تمام این طرح ها واقعاً بدست وزارتخانه ها باشد و دائماً

بین وزارتخانه ها ، و سازمان برنامه این جنگ و جدال نباشد که بودجه بده ، ندارم بدهم . بودجه ای که خود دولت باید در دست داشته باشد . وقتی که طرح در سازمان برنامه تهیه شد و مورد تصویب دولت قرار گرفت ، دیگر آن وزارت دارائی ، آن خزانه داریکل است ، آنجائی که پول مملکت متمرکز است که باید پول برای اجرای این طرح ها بدهند .

نه اینکه سازمان برنامه هم طرح بدهد ، و هم بودجه بدهد ، و هم نظارت بکند . اصولاً من با لوٹ شدن مسئولیت مخالفم . شما اگر اعتماد ندارید بیک وزیري ، بیک معاوني ، بیک مدیر کلي ، بیک مسئولی باید او را از آن سمت بردارید . اگر که او را قبول کردید باید اختیارات کافی و لازم برای اجرای طرح ها به او بدهید .

مبارزه با تورم

سؤال - آقای بختیار ، شما در برنامه هایتان ، مبارزه با تورم را هم وعده داده بودید ، این مبارزه را چطور و با

چه سیاستی میخواستید اعمال بکنید؟

دکتر بختیار - بطور کلی وقتی که شما طرح های غیر تولیدی و طرح هایی را که بازده اقتصادی ندارند زیاد میکنید در مملکت تورم ایجاد میشود . اصولاً تورم نتیجه عدم تعادل مابین عرضه و تقاضا است . در ممالکي مثل آلمان - فرانسه - جلوگیری از تورم کار مشکل تر و پیچیده تري است ، چون عوامل بسیار متعددی وارد تعیین قیمت ها میشود .

بدون اینکه بنده ادعای خاصی داشته باشم ، گمان میکنم در شرایط روز کافی بود که ما اقتصاد سالمی داشته باشیم تا تورم مهار بشود .

ولی تمام اینها بر میگردد باینکه امور مملکت ما روی روال منطق و بنفع اکثریت جامعه نمی گشت ، و کسی هم حق اعتراض نداشت . و اعتراض بعنوان خرابکاری یا کارشکنی تلقی میشد . يك عمل ضد انقلاب بود .

آنوقت ضد انقلاب سفید بود ، حالا ضد انقلاب خمینی است . ما اگر يك كاري ميتوانستيم بكنيم كه ديگر انقلاب نكنيم كار درستي کرده بوديم .

فردا باز اگر يك انقلابي كردند ، انقلاب قرمز ، انقلاب زرد و آبي ، باز هر كس حرف حسابي بزند خواهند گفت اين ضد انقلاب است . اين را ول كنيد . اگر حرف هاي حسابي داريد بزنيد ، مملكت ما باندازه كافي تجربه انقلاب هاي قلابي را کرده است . ما نميتوانيم ايران را به آزمائشگاه انقلاب هاي رنگارنگ مبدل كنيم . كه هر روز ببينيم اين رژيم چطور است ، آن يكي چطور است .

من معتقدم كه ايران احتياج بيك اصلاحات بنيادي دمكراتيک و ملي دارد به چيزي كه احتياج ندارد انقلاب است ، چون متأسفانه ممالكي كه هفتاد سال پيش هم انقلاب كردند باز صحبت از ضد انقلاب ميکنند . آخر اين انقلاب يا بثمر رسیده يا ديگر هيچوقت نخواهد رسيد .

اين مردم ايران يا مسلمان شده اند يا ديگر بعد از 1400 سال نخواهند شد . اين يك مسأله دروغي است كه مطرح ميکنند . اين مسأله واقعيت ندارد .

اما برگرديم به اين سئوالي كه كرديد . با بالا بردن توليد و كنترل آن چيزهايي كه در دست دولت است ، يا بايد باشد مثل زمين ، و بالاخره جلوگیری از فساد ، بنظر من تورم مهار ميشود .

البته در آن شرايط بحراني كه ما بوديم، فرصت اين نبود كه يك عده اي مأمور بشوند تمام علل تورم را بررسي كنند و براي مبارزه با آن تدابير لازم را اتخاذ كنند .

ولي بهر حال يكي از علل تورم ، مسلماً ورود ناگهاني يك پول هنگفتي به ايران بود . اين پول اگر در سرمايه گذاريهاي واقعي در خارج کشور - نه مثل سرمايه گذاري در كروپ ورشكسته يا ساير اقداماتي كه فقط بمنظور پر كردن جيب مسئولين انجام ميشد - بكار گرفته ميشد ، اگر چنين چيزي انجام ميشد و پول فقط باندازه احتياج اقتصاد کشور در مملكت بود و نفت در زير خاك مي ماند ، تورم اين حالت ديوانه كننده را پيدا نميکرد .

پس بنظر من باید اولاً از کارهایی که غیر تولیدی است، و منفعتش بمردم نمیرسد، از قبیل مثلاً جزیره کیش، که یکی از گناهان غیر قابل بخشش دستگاههای سابق بود، جلوگیری کرد. موضوع جزیره کیش نه تنها از نظر اخلاقی در کنار مردمی که کفش بپا نداشتند مذموم بود، اصولاً این طرح فایده تولیدی برای هیچکس نداشت و فقط برای تفریح یک عده قلیل پول دار بود.

ما بجای اینکه زیر بنای اقتصادی یک جامعه را بطور سالم و محکم پی ریزی کنیم، دائماً ب فکر ظاهر و ب فکر زرق و برق خارج بودیم.

حالا که مسئله دیگر مطرح نیست. اصل و فرع کلاً از بین رفته و ما باید همانطور که آخوندها میگویند برگردیم ب صدر اسلام. یعنی ایران بشود یک بیابان برهوت و ما سوار شتر بشویم اگر پولش را داشته باشیم، چون همه کس شتر نخواهد داشت.

قطع صدور نفت به اسرائیل و افریقای جنوبی

سؤال - آقای دکتر بختیار، در زمینه سیاست خارجی اولین تغییر، قطع صدور نفت به اسرائیل و افریقای جنوبی

بود. آیا این تغییرات بهمین مسائل محدود میشد یا بدنبال آن مسائل دیگری را هم پیش بینی کرده بودید؟

دکتر بختیار - اول این را باید عرض کنم مملکتی مثل ایران هزار درد دارد و هزار مسئله دارد که باید یک یک حل

بشود. وقت میخواهد، کوشش میخواهد، دلسوزی میخواهد، و صبر و حوصله میخواهد.

من از این خودنمایی ها در صحنه بین المللی همیشه بیزار بودم من معتقدم که ما مسائل بیشماري در ایران داریم

که باید قبل از اینکه برسیم به دروازه تمدن بزرگ یا دروازه طلائی، حل کنیم.

سیاستی که من پیشنهاد کردم دو جنبه داشت یکی اینکه اصولاً ما باید صلح و صفا را با تمام همسایه های خودمان

برقرار کنیم و در امور داخلی آنها دخالت نکنیم.

کاري که خميني مستمراً ميکند . ممکن است ما نسبت به فلان رژيم مقداري تمايل داشته باشيم يا آرزو داشته باشيم که چنين رژيمي در مملکت برقرار بشود .

ولي بهيچ صورت معتقد نيستم که به آن بلند پروازي هاي خارجي ، يا باين سياست احمقانه کنوني که عبارت از اين است که هر جا و هر کس را که من گفتم کافر است قشون اسلام بايد برود آنجا را فتح کند و آنها را تار و مار بکند .

مثالي براي شما ميزنم ، قبل از اينکه به فروش نفت اسرائيل و آفريقاي جنوبي برسم .

مسئله خليج فارس که در مجلس بحث کردم . اين را بايد بگويم و براي همه مردم دنيا بگويم که اين اسم را ما روي خليج فارس نگذاشتيم ، دو هزار سال است که خليج فارس ، خليج فارس است .

اين مسئله که بخواهند اسم ديگري مثل خليج عربي يا خليج اسلامي روي خليج فارس بگذارند يك بحث مهم و احمقانه ايست . ولي ما در خليج فارس مسئله اي نداشتيم ، يك شاهراه آبي بزرگ است در جنوب ايران و در شمال عربستان سعودي و امارات خليج فارس . از اينجا کالاها و مخصوصاً نفت به دنياي خارج صادر ميشود . اين راه بايد هميشه باز باشد . ولي ما ژاندارم آن نبايد باشيم .

يعني ما نبايد بگوئيم چون ما اينجا هستيم حفاظت اينجا با ماست . اين اولاً يك ادعاي بسيار بي مورد است ما بايد سواحل خودمان را حفظ كنيم که قاچاقچي نبايد ما بايد سواحل خودمان را حفظ كنيم که بما از ممالك مجاور تجاوز نشود . که البته بنده مملکتی را نمی بینم که قبل از خمینی حتی فکر تجاوز بخاک ما و آبهای ساحلی ما بخاطرش خطور کرده باشد .

در نتیجه مسئله خليج فارس وجود ندارد .

اما راجع به مسئله نفت که گفتيد ، گو اينکه رفتار فلسطيني ها با ايران ، بعلت همکاري نزديکي که با خميني داشتند گمان نميکنم براي ايراني ها ديگر قابل تحمل باشد ، من عقیده داشتم که مسئله فلسطين مسئله اي است که ايران در عين حال که نبايد دخالت بکند نميتواند نسبت به آن بي تفاوت باشد .

من گفته بودم و - افکار مردم ایران را منعکس کرده بودم - که 82 کشور سازمان آزادیبخش فلسطین را برسمیت شناخته اند ، ما هم دفتری به اینها میدهیم مثل سایر ممالک ، ولی باین معنی نیست که آنها در امور داخلی ما حق کمترین دخالتی داشته باشند یا ما را به اینطرف و آنطرف ببرند .

من فکر نمیکنم الان دولتی که بعد از دولت خمینی میآید - هر که باشد و هر چه باشد - بتواند مثل من از چنین سیاستی دفاع بکند .

من اولین نخست وزیر بودم که این اجازه افتتاح دفتر رابه فلسطینی ها دادم و گفتم نفت به اسرائیل و مخصوصاً اسرائیل و آفریقای جنوبی نمی فروشیم ، بآن دلایلی که میدانیم . در مورد اسرائیل مسئله اینست که اسرائیل باید قبول کند که مسئله فلسطین وجود دارد و آنرا حل کند . در مورد آفریقای جنوبی بدلائل سیاست تبعیض نژادی بود .

ولی بنظر من این موضوع عدم فروش نفت به این دو کشور فقط برای نشان دادن جهت کلی سیاست ما بود . ما در يك دنیائی زندگی میکنیم که با زورگو هر که باشد ، مخالفیم و از جمله آنهایی که زور میگویند این دو کشورند نسبت باین دو مسئله .

البته باید بگویم که من پاداش سیاست خودم را از سازمان آزادیبخش فلسطین باندازه کافی گرفتم ، ملت ایران بیشتر از من گرفت . ولی حرف ما حرف حق بود .

یعنی آنوقت هشتاد ، نود درصد ملت ایران موافق بود که سازمان آزادیبخش فلسطین در ایران دفتری داشته باشد . بعدها با آمدن خمینی و بند و بست هائی که کرده بود و پولهایی که گرفته بود و پولهایی که داد و اینها همه بضرر ملت ایران تمام شد ، آن بحثی است که ارتباطی به من ندارد .

اصولاً سیاست حسن همجواری و عدم دخالت در امور داخلی دیگران و تحمل رژیم های مختلف برای من محترم است . اصول سیاست خارجی ما بر این پایه ها قرار داشت .

شما ممکن است در فکرتان بیطرف نباشید برای فلان مملکت سمپاشی داشته باشید . برای فلان رژیم نداشته باشید .

ولي در عمل ما حق نداريم که در امور کشورهاي ديگر دخالت بکنيم . و اين سمپاشي است که من معتقدم بهترين سياست ممکن در دنياي امروز است .

ابر قدرت ها بعد از يالتا دنيا را تقسيم بندي کردند . حالا بهر دليل و بهر تقدير ما که نمیتوانيم تقسيم بندي يالتا را بهم بزويم .

اگر بتوانيم بايد کمک بکنيم باينکه هر ملتي ، آزادانه بتواند رژيمي را که ميخواهد انتخاب بکند و در صلح و صفا با سايرين زندگي کند . اين آرمان من در حيات بين المللي بوده و هنوز هم هست .

الان در مملکت ما اگر اين رژيم ترور و وحشت از بين برود و مردم در محيط آرام و بدون دخالت خارجي به رژيم سلطنت مشروطه يا به جمهوري ملي رأی بدهند به کسي چه ربطی دارد . البته مشروطه سلطنتي واقعي و جمهوري ملي واقعي نه جمهوري پل پت و نه جمهوري اسلامي که براي من غير قابل تحمل است .

ما اگر قبول ميکنيم که حاکميت متعلق به ملت است بايد خودش تعيين تکليف بکند و هيچکس حق ندارد بجاي او و براي او رژيم تعيين کند .

روابط با کشورهای حوزه خليج فارس

سؤال - آیا شما براي روابط با کشورهای منطقه خليج فارس ارجحيتی قائل بوديد؟

دکتر بختيار - بنده معتقدم که ممالک خليج فارس هيچگاه دشمن ما نه ميتوانند بشوند و نه حقيقتاً هستند . از اين جهت با اين ممالک داشتن روابط حسنه کاملاً ميسر و براي طرفين بسيار مطلوب است .

جمعيت تمام ممالک خليج فارس از کويت تا عمان اگر اشتباه نکنم ، از دو ميليون کمتر است و نصف اينها از ممالک خارج از حوزه خليج فارس هستند که عده کثيري هم مخصوصاً در کويت و در بحرين ايراني هستند ، يعني ايراني الاصل هستند . البته من نمي خواهم از اين موضوع سوء استفاده بکنم . ولي چرا ما با اين ممالک

سرستیز داشته باشیم؟ چرا با این ممالک بخواهیم وارد جدال بشویم؟ چرا بخواهیم به این ممالک که در هر حال تهدیدی برای امنیت ایران نیستند بچشم دشمن نگاه کنیم؟

از این جهت است که به این ممالک مثل تمام ممالک همجوار من بچشم دوست و بعنوان طرف معامله نگاه می‌کردم، که می‌توانستیم متقابلاً بهم کمک بکنیم. بدون اینکه بگوئیم ما شیعه هستیم شما سنی هستید ما چینیم، شما چنانید ما رژیم سلطنتی یا رژیم جمهوری داریم شما رژیم چین یا چنان دارید.

استعفای نمایندگان مجلس

سؤال - آقای دکتر بختیار، بسیاری از نمایندگان مجلس که چگونگی وکیل شدنشان و وابستگی شان به رژیم شاه برای همه معلوم است، بدستور خمینی استعفا دادند و قصد داشتند که مجلس را از اکثریت بیاندازند و پایه های حکومت را که مبتنی بر قانون اساسی بود سست کنند نظر تان در این مورد چیست؟

دکتر بختیار - این متأسفانه واقعیت است. اولاً اینها وکیل مردم نبودند و این را بنده قبلاً هم عرض کردم. ولی بهمان دلایلی که گفتم بی مجلسی را صلاح نمیدانستم، و تا آنجائیکه میشد با اینها مامشات کردم.

البته اگر میخواستند حرفهای خارج از منطق بزنند امکان انحلال هم بر طبق قانون اساسی بود و انتخابات آزاد هم، اگر که آنقدر مملکت آشفته نبود شاید خیلی زودتر انتخابات را شروع میکردم. ولی در آن شرایط میسر نبود.

این آقایان که ایمان ندارند و ایمانشان همان مقام و پول و منصبی است که رژیم سابق به آنها داده بود، شروع کردند به تماس با خمینی و ایادی خمینی برای اینکه مرا در تنگنا بگذارند. اینها تصمیم گرفته بودند که استعفا بدهند و امروز از همین افراد هستند که خودشان را رهبر يك قسمتی از اویوزیسیون میشناسند و معتقدند که

ناجی آینده ایران خواهند بود.

اینها جزء اشخاصی بودند که با وجود تمام تمتعی که از رژیم شاه داشتند شروع کردند به تماس با خمینی و ایادی

او و فریادها بر علیه ظلم شاه زدند و دادها بر علیه اجحافات ساواک که موکل واقعیشان بود ، زدند . البته اینها تحت فشار قرار گرفته بودند ولی خیلی ها شان شخصاً میخواستند خوش رقصی بکنند بیش از آنچه از آنها میخواستند . قصد داشتند مرا در تنگنا بگذارند و به امام بگویند ، ای امام ، تو فرمودی ما هم اطاعت کردیم . ما نوکریم ، در هر حال باید نوکر یک کسی بود . ما نوکر ملت که نبوده ایم نوکر ساواک بوده ایم ، حالا نوکر شما هستیم . وقتی این را من شنیدم و خبر شدم چند نفر از این باصطلاح و کلاء استعفا داده اند ، یک روز در سالن بزرگ نخست وزیری آقایان را خیلی محترمانه دعوت کردم و در حدود هشتاد ، نود نفرشان ، و در هر حال اکثریت شان آمدند .

در همان روزهای سخت در برابرشان گفتم اگر به تهدید یا تحییب و بهر دلیل و بهر تقدیر تا نفر آخر استعفا بدهید خیال نکنید که من استعفا میدهم . شما استعفا میدهید ، یا میترسید یا میخواهید متمتع شوید از رژیم آینده ، ولی من در اینجا خواهم ماند و هیچ مانعی ندارد که شورای سلطنت بر طبق قانون اساسی ، وقتی که مجلس از اکثریت افتاد ، یا همه استعفا دادید . انتخابات را اعلام کند .

بعد از سه ماه دیگر انتخابات را بمرحله اجرا میگذاریم تا ببینم چه کسانی انتخاب میشوند . تمام این آقایان از آنروز حساب کار خودشان را کردند .

و بعد هم گفتم شما چرا مردانه عمل نمیکنید . من فردا میآیم مجلس ، آنجا شما مرا در اقلیت بگذارید . هم خوش خدمتی تان را کرده اید و هم من دیگر نخست وزیر نیستم . اینکار را البته جرأت نکردند بکنند . باید اینرا هم بگویم که فشارها تنها روی وکلا نبود ، روی وزرای کابینه هم بود .

فشار روی وزیران

سئوال - موضوع فشار روی وزیران هم در آن ایام زیاد مورد بحث بود و ظاهراً وزیران را به وزارتخانه ها راه

نمی دادند؟

دکتر بختیار - این موضوع واقعیت ندارد. تمام وزراء حتی اگر چند کارمند بیشتر حاضر نبودند، به وزارت خانه میرفتند. ولی تحت فشار بودند. فشار دوستانه، خواهش و تمنا یا تهدید میکردند که استعفا بدهند.

این موضوع وقتی بگوش من رسید یکروز در هیئت دولت قبل از اینکه جلسه شروع بشود. من بلند شدم به آقایان گفتم شما آزادیید اگر بخواهید همین الساعه استعفای همه تان را می پذیرم، هر کدام میخواهید استعفا بدهید، استعفا بدهید.

ولی فکر نکنید که من استعفا میدهم. دولت را نخست وزیر تشکیل میدهد. شما میتوانید بروید. من سعی میکنم که دولت دیگری تشکیل بدهم.

اگر هم تشکیل ندادم میتوانم بر طبق قانون خودم تمام قسمتهایی که شما داشتید بگردن بگیرم با یک مدیر کل، با یک معاون کار وزارتخانه ها را میگردانم.

حالا اینجاست که هر کدام مردانه باید بگویید میمانید یا میروید. شما با من همکاری نکنید یا نکنید من در نمی مانم. بدانید که خطر زیاد است و شانس موفقیت هم کم است ولی یک وقت مرد در زندگیش باید تصمیم بگیرد. حالا هر کدام مایل هستید بمانید و هر کدام مایل نیستید بروید.

از شما آقای وزیر، که روبروی من نشسته اید خواهش میکنم اول شما صحبت کنید. بتدریج هر چهارده نفر این آقایان بلند شدند و واقعاً با یک شرافت و با یک احساساتی که هیچوقت فراموش نمیکنم، گفتند که میمانند. یک نفر از اینها حاضر نشد استعفا بدهد.

گفتند هر چه سرنوشت شماست سرنوشت ما هم همان است. البته یکی از اعضاء کابینه قبلاً استعفا داده بود و آن بدلائل دیگری بود و متأسفم که بگویم همان شخص و تنها همان شخص الان در زندان خمینی ست و سایر وزرای من، خدا را شکر، آزادند، در ایران یا در خارج از ایران آزادند و آن یک نفر که تحت فشار خانوادگی

استعفا داد در زندان خميني است.

يك مملكت يك دولت

سؤال - آقاي بختيار ، مخالفين ميگويند كه وقتي خميني بازرگان را بعنوان نخست وزير تعيين كرد شما واكنش

موثري نشان نداديد . الان بعد از گذشت نزديك به سه سال فكر ميكنيد كه در آن شرايط چه ميتوانستيد بكنيد كه

نكرديد؟

دكتر بختيار - وقتي من مطلع شدم كه آقاي بازرگان از طرف آقاي خميني بعنوان نخست وزير معرفي شده صريح ترين و قاطع ترين عكس العمل را نشان دادم.

در يك مصاحبه مطبوعاتي كه 150 خبرنگار داخلي و خارجي و راديو و تلويزيون بودند گفتم اينكار در حد شوخي است و آقايمان در خانه خودشان نشستند و آقاي بازرگان و غيره را بعنوان نخست وزير و وزير معين كردند.

خوب ، ما هم بصورت شوخي مي پذيريم ولي اگر كه يك نفر از اين آقايمان وارد يك وزارتخانه اي بشود دستور داده ام - همانجا توقيفش كنند .

ما يك مملكت داريم و يك دولت هيچكدام هم ، نه آقاي بازرگان و نه كسان ديگر جرأت نكردند به وزارتخانه ها بروند . ولي گرفتاري من جاي ديگري بود . من روي عناصر روي حساب ميكردم كه آنها غيرت نداشتند . چه ميشود كرد .

دولت ائتلافي

سؤال - آيا حقيقت دارد كه شما براي تشكيل يك دولت ائتلافي با دار و دسته خميني تلاش ميكرديد؟ ميگويند كه

شما باین دلیل تعداد اعضای کابینه تان را محدود کردید که برای وزیران باند بازرگان هم جا بماند . آیا این

حقیقت دارد؟

دکتر بختیار - این موضوع باین صورت حقیقت ندارد . واقعیت اینست چون نظر شاه این بود که زودتر کابینه

تشکیل بشود و با وضعیتی که آقای از هاری در بیمارستان داشت ، از بلا تکلیفی بیرون بیآئیم .

منهم سعی کردم که اقلاً دو سوم وزراء را تعیین بکنم و انتخاب بعضی از وزراء را بگذارم برای بعد سرفرصت ، و همین کار را هم کردم .

ولی اولاً باید عرض کنم که همه دوستان من ، همه آشنایان من و همه افرادی که به آنها امید بسته بودم حاضر به شرکت در کابینه نبودند . دوست من بودند ولی شهادت اینکار را نداشتند . بعضی هاشان همانوقت اعتراف کردند و گفتند ما دلمان میخواهد ولی میترسیم . و این خودش شهادت است که اقلاً بگویند ما میترسیم .

اما در اطراف مهندس بازرگان و دوستان دیگری که ما با آنها مبارزات مشترک داشتیم ، افراد صالحی بودند ، البته نه از اطرافیان خمینی ، که مهندسان و کارشناسان خوبی بودند ، اشخاصی بودند ، که میتوانستند مورد استفاده قرار بگیرند .

هیچ مانعی نداشت که اگر بازرگان شخصیت نشان میداد و هم آهنگ میشد با من ، سازمان برنامه یا وزارت آب و برق یا از این وزارتخانه هایی که جنبه فنی شان به جنبه سیاسی می چربد ، در اختیار دوستان ایشان که خود من آنها را میشناختم و میدانستم عناصر ملی هستند ، گذارده میشد .

ولی از طرف خمینی و دوستان خمینی هیچ وزیری را نه قبول میتوانستم بکنم نه آمادگی داشتم که اشخاصی را که میشناختم قبول کنم .

اشکال کار جای دیگر هم بود من تصمیم گرفته بودم و علت را خودتان استنباط میکنید که هر کس در آن اواخر وزیر شده بود نمی بایست وزیر میشد و این انتخاب مرا محدود میکرد .

من سعی کردم وقتی باین مجلس رستاخیزی منفور منحوس وارد می‌شوم ، کسی ایراد نگیرد که این آقا مسئولیت مشترک در فلان کابینه را داشته ، از اینجهت مجبور شدم که برای بعضی ها سطح را پایین بیآورم . یکی دو سه وزیر شاید لیاقت نداشتند که وزیر بشوند .

علاقه داشتم که دو سه وزیر که در کابینه شریف امامی و کابینه آموزگار وزیر بودند ، در کابینه خودم بیآورم . ولی بمحض اینکه چنین کاری می‌کردم همان وکلای منتخب ساواک و متنعم از کابینه های قبلی شروع به داد و بیداد می‌کردند که ببینید اینهایی که بمملکت چه کردند ، اینهایی که مملکت را به اینروز نشاندد ، دوباره وزیر شدند .

از اینجهت بود که بنده آنها را نمی توانستم بیآورم . يك عده ای هم می‌ترسیدند . فراموش میکنند که من در چه شرایطی روی باصطلاح طناب خیلی خیلی باریکی بایستی تعادل را حفظ می‌کردم .

فردا انشاءالله در ایران بعد از فتنه خمینی بعد از برهم ریختن این بساط ننگین اگر يك آدمی باشد که با آقای بازرگان دوست و رفیق بوده در زندان یا در شرکتش یا در کارخانجاتی که او داشته کار می‌کرده، کار موثر به چنین آدمی دادن بنظر من گناه نیست .

ما نیاپستی خیال کنیم که خودمان مدل و مقیاس و معیار بشریت و ایرانی بودن هستیم .

مسئله جوانان ایران و کار را بدستشان دادن باید در سر لوحه برنامه دولت آینده قرار بگیرد.

اسناد خانه سدان

سئوال - آقای دکتر بختیار ، حالا که به طرح بعضی اتهامات مخالفان علیه شما پرداختیم ، اجازه بدهید این نکته را

نیز مطرح کنیم تا چیزی ناگفته نماند . می‌گویند در اسنادخانه سدان سندی پیدا شده که شرکت نفت انگلیس و ایران

متن نطقي را براي شما تهيه کرده تا در کنفرانس بين المللي کار در سال 1948 در پاسخ نماينده کارگران ايران

ايراد کنید . در اين مورد چه ميفرمائيد؟

دکتر بختيار - با اينکه اين سؤال براي شايد صدمين دفعه مطرح ميشود ، باز خوشحالم که يك فرصتي ميدهد که حقايق را بشما بگويم .

وقتي که من مبارزات خودم را بر عليه شرکت سابق نفت شروع کردم ، نفت ملي نشده بود و مصدق هنوز نخست وزير نشده بود . من ميتوانم عرض کنم که رفتار من در آبادان و در مناطق نفت خيز به شهادت آنهائي که هنوز زنده هستند ، آنچنان بود که وقتي وزير وقت مرا منعزل کرد .

و دقيقاً بخاطر طرفداري از همين نماينده کارگري که به او اشاره شد ، کارگران شرکت نفت اعتصاب کردند و براي اولين مرتبه در تاريخ ايران ، يعني بدون تحريك توده اي ها و بدون خواسته خود انگليسي ها ، مرا با مأمورين حکومت نظامي به تهران تبعيد کردند .

گواهاني هم دارم که در همين فرانسه هستند و ميتوانيد از آنها سؤال کنید . اما صندوق سدان ، اينها ساخته و پرداخته آدمي است بنام مظفر بقائي که در اوائل کار خودش را به دکتر مصدق چسباند به دلایلي که بسيار بسيار ساده است حالا دستش روي شده ولي آنوقت تشخيص هدفش مشکل بود .

من مکرر در مکرر خواسته ام که اين نامه را يك جوانمردي بياورد به من نشان بدهد . نامه اي که تازه ميگويند کسي به يك کس ديگر نوشته راجع به من ، يعني نوشته اند که ما ميخواهيم يا مراقبت کرده ايم که در پاسخي که ايشان به نماينده کارگران شرکت نفت ميدهد پاسخش چنين يا چنان باشد .

نطق من در آنجا به سه زبان فرانسه - فارسي و انگليسي موجود است شما ميتوانيد بخوايد و ببينيد که براي اوبضاع 1327 تقريباً انقلابي بود و بعد که مصدق از اين موضوع کاملاً اطلاع داشت و ميدانست که من در آبادان چه کردم و چگونه تبعيد شدم با وجود تمام تحريکاتي که اين موجود ، يعني مظفر بقائي و موجود ديگري در همين حدود بنام حسين مکي بدلایلي ، عليه من ميکردند ، مرا به معاونت وزارت کار منصوب کرد .

علت خصومت این دو نفر با من این بود که ، همانطور که خمینی را از اول شناخته بودم ، ماهیت اینها را هم از اول تشخیص داده بودم و اینها کاملاً درک کرده بودند که من در این تشخیص کمتر از خیلی ها اشتباه میکنم و آنقدر زنده ماندیم که هم آنها خودشان را معرفی کردند و هم من خودم را معرفی کردم .

این نامه که به آن اشاره میکنید تا کنون کسی جز مظفر بقائی ندیده است . وقتی که بقائی در محضر دکتر مصدق چنین چیزی را گفت دکتر مصدق باو گفت :

آقا ، مدرکت را بیآور ، ولی اگر حسن به حسین نوشته و بختیار در آنجا دخالتی نداشته این را من نمیتوانم مدرک قرار بدهم . نه آن نامه را ما و دیگران دیده ایم نه اگر که باشد ، هیچ دلیل هم آهنگی من با شرکت ملی نفت میتواند باشد .

یک گزینه دیگر محبت شرکت نفت بمن اینست که بنده از آبادان که برگشتم با آن وضعی که عرض کردم منتظر خدمت شدم و خانه نشین . این پاداشی بود که من در مدت بیست و پنجسال از شرکت نفت داشتم و بازگشت من به کار در زمان مرحوم دکتر مصدق به پاداش خدمت صادقانه ام در اداره کار خوزستان بود .

باقی زندگی مرا هم میشناسید . من نمی فهمم آدم سرسپرده یک امپریالیسمی باشد و دائماً بیست و هفت سال از بهترین سنوات عمرش را در زجر و شکنجه و زندان و ناراحتی بگذراند . ولی زمانه هر کس و هر چیز را معرفی میکند .

این اراجیف و اباطیلی که مظفر بقائی و مکی نوشتند عیناً ارزش همان فرمایشات سفیر جمهوری اسلامی ، شمس الدین امیر علانی را دارد که الان نمیدانم کجا پنهان شده و چه میکند .

ایشان در زمانی که من در اختفا بودم ، گفته بود من مدرک دارم که بختیار از سال هزار و سیصد و شصت و دو برای سی . آی . ا . کار میکند . یک جوانمردی همانوقت پیدا شد که در آن بحبوحه در روزنامه بامداد نوشت لطفاً این مدرک را بمن بدهید تا من بختیار را ترور کنم .

برای اینکه باین ترتیب معلوم میشود این آدم بیست و پنج سال بما دروغ گفته است و شما خودتان آقای امیر علائی که میدانستید چنین آدمی است چرا با او همکاری کردید . شما که از سال 1962 این موضوع را میدانستید چرا با این آدم همکاری کردید .

ایشان پاسخ داد من تا چهار ماه دیگر کتابی مینویسم که این مدرک را نشان میدهم . حالا دوسال و نیم گذشته و این کتاب نه در آمده نه از چاپش خبری هست .

بهر حال برای اینکه جوابی به این مهملات داده باشم نکته ای را یاد آوری میکنم . این تردیدی نیست که بین مخالفین خمینی آن کسی را که رژیم آخوندها بیشتر از همه علاقمند است از بین ببرد من هستم یا لااقل از اهم افرادی که میخواهند از بین ببرند - یکی من هستم و در مدت سه سال باصطلاح افشاگریهایی که از سفارت آمریکا ، از ساواک ، از دربار ، از نخست وزیری آنقدر مدرک حالا راست یا دروغ ، حتی برای بازرگان و امثال او در آوردند ، نتوانستند با این دستگاه با تمام عرض و طول ، یک مدرک راجع به من پیدا کنند و یقین بدانید خیلی هم کوشش کرده اند .

فقط یک مدرک پیدا کردند که من بعنوان نخست وزیر به وزیر خارجه دستور داده ام که گذرنامه اردشیر زاهدی را باو بدهید که شرش را بکند و از اینجا برود .

که آنهم باز حرمت به قانون بود . اردشیر زاهدی هر که هست یک ایرانی است و حق دارد به ایران بیاید و برود . اگر جرمی کرده باید برود دادگاه تکلیفش معلوم بشود .

پس وقتی که خمینی و دار و دسته اش با تمام اراجیف و اباطیل با تمام قانون شکنی ها و با تمام پرونده سازی ها نتوانستند چیزی به من ببندند . این بنظر من جواب تمام آن مزخرفات بقائی و مکی و امیر علائی و این موجودات را میدهد .

ضمائم

بیانیه دکتر بختیار بعد از خروج شاه

همانطوری که در برنامه دولت بطور مشروح بیان داشتم ، اینجانب در بحرانی ترین دقایق حیات کشور قبول مسئولیت اداره آنرا نمودم و بر عکس دولت های پیشین محور فعالیت خود را بر اساس حکومتی دمکراتیک که در آن کلیه افراد کشور آزادانه بتوانند ابراز عقیده نموده و در امور مربوط به خود و هم میهنانشان فعالیت داشته باشند استوار نمودم .

تمام حقوق و سنت های بر باد رفته مشروطیت را زنده کردم و در مدت 10 روز زمام داری با وجود شرایط بسیار دشوار ، آنچه را که مترقی ترین احزاب سیاسی بتوانند ارائه دهند ، من توانستم به ملت ایران تقدیم نمایم . آنچه را که باید به عرضتان برسانم اینست که ملت ایران در يك پرتگاه بود و نبود قرار گرفته و نتیجه 25 سال اختناق و فساد خشم شما هم میهنان عزیز را بر انگیخته است .

در این سالهای سرنوشت ساز باید با منطق و خونسردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید . وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دمکراسی را دارد ، وقت آن است که ما به جهانیان بفهمانیم که کشور ما می تواند يك کشور آزاد ، مستقل و دمکرات باشد .

ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و اختلاف سلیقه دارند تجاوز نمایم . ما نباید کاری انجام دهیم که افراد این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند ، ما نباید کاری بکنیم که خدای نخواستہ زمزمه های شومی از بعضی نقاط کشور به گوش برسد .

من با اتکاء به قانون و به عنوان يك نخست وزیر مسئول از تمام اختیارات و امکانات خود برای جلوگیری از هرج و مرج و تجاوز به حقوق مردم عمل خواهم کرد . در عین حال به شما اطمینان می دهم که در اسرع وقت متجاوزین به حقوق ملت مجازات خواهند شد .

از شما می خواهم که همانطور که آیات عظام ، انقمام شخصی و تخریب را محکوم نموده اند شما نیز به عنوان

ایرانیانی پاک نهاد و روشندل گوش به تحریکات عناصر مشکوک فرا ندهید و همواره به فکر آینده خود و فرزندان خود باشید .

بسیار طبیعی به نظر می رسد که تحول يك جامعه با نظام استبدادي به يك جامعه مترقي و دمكرات بدون برخورد میسر نخواهد بود . ولي مابه اندازه كافي قرباني داده ایم .

جوانان بیش از حد از خود گذشتگی نموده اند ولي افرادی که پیشاپیش این دگرگونی بنیادی راه گزاف گویی و خودستایی را گرفته اند اغلب از نمك پروردگان همین دستگاه مخوف می باشند که من 25 سال عمرم در مقابل آن ایستادم و با آن مبارزه نمودم .

همه روزه مردم را به کوچه و بازار کشیدن و دانشجویان و دانش آموزان را از درس و مدرسه منع کردن و کارگران را از تولید باز داشتن و با ایجاد خوف و تهدید مردم را مرعوب نمودن بر خلاف دین ، بر خلاف اخلاق و بر خلاف مصالح کشور است .

من به عنوان يك نخست وزیر مسئول به قوای انتظامی کشور دستور داده ام که عناصر مخرب و آن هائی که در سر هوای تضعیف یا تجزیه خاك عزیز ایران را می پروراندند بر طبق موازین قانونی دستگیر و به دادگاه صالحه بفرستند .

اطمینان کامل دارم که مردم با ایمان و وطن دوست کشور منطق مرا در این روزهای حساس درك نموده از همکاری با قوای انتظامی کشور که حافظ و حامی قانون هستند ، دریغ نخواهند نمود .

در هر صورت من در انجام وظایف نخست وزیری که ثبات و موجودیت کشور را تضمین می نماید لحظه ای به خود تردید راه نخواهم داد و من به عنوان يك ایرانی مبارز که وطن خود را در خطر یافته قبول مسئولیت نمودم . باشد که دعای خیر شما و گذشت زمان مرا از بوته امتحان رو سفید و سر بلند بیرون آورد .

شاپور بختیار

ظهر روز 26 / دي ماه / 1357

نامه دکتر سنجابی ، دکتر بختیار و فروهر به شاه

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

فرزبندگی تنگناها و نابسامانیهای سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی کشور چنان دورنمای خطرناکی را در برابر دیدگان هر ایرانی قرار داده که امضاء کنندگان زیر ، بنا بر وظیفه ملی و دینی در برابر خدا و خلق خدا با توجه به اینکه در مقامات پارلمانی و قضایی و دولتی کشور کسی را که صاحب تشخیص و تصمیم بوده ، مسئولیت و مأموریتی غیر از پیروی از منویات ملوکانه داشته باشد نمی شناسیم و در حالی که تمام امور مملکت از طریق صدور فرمان ها انجام می شود و انتخاب نمایندگان ملت و انشاء قوانین و تأسیس حزب و حتی انقلاب در کف اقتدار شخص اعلیحضرت قرار دارد که همه اختیارات و افتخارها و بنابراین مسئولیتها را منحصر و متوجه به خود فرموده اند ، این مشروحه را علیرغم خطرات سنگین تقدیم حضور می نمایم .

در زمانی مبادرت به چنین اقدامی می شود که مملکت از هر طرف در لبه های پرتگاه قرار گرفته ، همه جریانها به بن بست کشیده ، نیازمندیهای عمومی بخصوص خوارو بار و مسکن با قیمتهای تصاعدي بی نظیر دچار ناپایی گشته ، کشاورزی و دامداری رو به نیستی گذارده ، صنایع نوپای ملی و نیروهای انسانی در بحران و تزلزل افتاده ، تراز بازرگانی کشور و نابرابری صادرات و واردات وحشت آور گردیده ، نفت این میراث گرانبهای خدا دادی به شدت تبذیر شده ، برنامه های عنوان شده اصلاح و انقلاب ناکام مانده و از همه بدتر نادیده گرفتن حقوق انسانی و آزادیهای فردی و اجتماعی و نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونت های پلیسی به حداکثر رسیده و رواج فساد و فحشاء و تملق ، فضیلت بشری و اخلاق ملی را به تباهی کشانده است .

حاصل تمام این اوضاع توأم با وعده ها و ادعاهای پایان ناپذیر و گرافه گوئیها و تبلیغات و تحمیل جشن ها و تظاهرات ، نارضائی و نومیدی عمومی و ترك وطن و خروج سرمایه ها و عصیان نسل جوان شده که عاشقانه داوطلب زندان و شکنجه و مرگ می گردند و دست به کارهایی می زنند که دستگاه حاکمه آن را خرابکاری و خیانت و خود آنها فداکاری و شرافت می نامند .

این همه ناهنجاری در وضع زندگی ملی را ناگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست ، مدیریتی که بر

خلاف نص صریح قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر جنبه فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده است. در حالی که نظام شاهنشاهی خود برداشتی کلی از نهاد اجتماعی حکومت در پهنه تاریخ ایران می باشد که با انقلاب مشروطیت دارای تعریف قانونی گردیده و در قانون اساسی و متمم آن حدود حقوق سلطنت بدون کوچکترین ابهامی تعیین و قوای مملکت ناشی از ملت و شخص پادشاه از مسئولیت مبری شناخته شده است.

در روزگار کنونی و موقعیت جغرافیایی حساس کشور ما اداره امور چنان پیچیده گردیده که توفیق در آن تنها با استمداد از همکاری صمیمانه تمام نیروهای مردم در محیطی آزاد و قانونی و با احترام به شخصیت انسانها امکان پذیر می شود.

این مشروحه سرگشاده به مقامی تقدیم می گردد که چند سال پیش در دانشگاه هاروارد فرموده اند:

نتیجه تجاوز به آزادیهای فردی و عدم توجه به احتیاجات روحی انسانها ایجاد سرخوردگی است و افراد سرخورده راه منفی پیش می گیرند تا ارتباط خود را با همه مقررات و سنن اجتماعی قطع کنند و تنها وسیله رفع این سرخوردگیها احترام به شخصیت و آزادی افراد و ایمان به این حقیقت هاست که انسانها برده دولت نیستند و بلکه دولت خدمتگزار افراد مملکت است. و نیز به تازگی در مشهد مقدس اعلام فرموده اند رفع عیب به وسیله هفت تیر نمی شود و بلکه به وسیله جهاد اجتماعی می توان علیه فساد مبارزه کرد.

بنابراین تنها راه بازگشت و رشد ایمان و شخصیت فردی و همکاری ملی و خلاصی از تنگناها و دشواریهایی که آینده ایران را تهدید می کند، ترک حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیاء حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی زندانیان و تبعیدشدگان سیاسی و استقرار حکومتی است که متکی بر اکثریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را بر طبق قانون اساسی مسئول اداره مملکت بداند.

بیست و دوم خرداد 1356

داریوش فروهر

دکتر شاپور بختیار

دکتر کریم سنجابی

اعلامیه سه ماده ای سنجابی

اعلامیه زیر پس از آخرین دیدار از حضرت آیت الله العظمی خمینی مرجع عالیقدر شیعیان جهان و تودیع از معظم له از طرف آقای دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی ایران صادر گردیده است . متن این اعلامیه قبل از صدور مورد موافقت حضرت آیت الله العظمی خمینی قرار گرفته است .

بسمه تعالی - يكشنبه چهارم ذیحجه 1398 مطابق با چهاردهم آبانماه 1357 .

1 - سلطنت کنونی ایران با نقض مداوم قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاستهای بیگانه فاقد پایگاه قانونی و شرعی است .

2 - جنبش ملی اسلامی ایران ، با وجود بقای نظام سلطنتی غیر قانونی ، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد .

3 - نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلامی و دمکراسی و استقلال به وسیله مراجعه به آراء عمومی تعیین گردد.

دکتر کریم سنجابی

اعلامیه بی طرفی ارتش

ارتش ایران وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و تا کنون در آشوب های داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولت های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد .

با توجه به تحولات اخیر کشور ، شورای عالی ارتش در ساعت 30 / 10 روز 22 بهمن 1357 تشکیل و باتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خون ریزی بیشتر ، بیطرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگان های نظامی دستور داده شد که به پادگانهای خود مراجعت نمایند .

ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می نماید .

امضاء کنندگان :

ارتشبد قره باغی - ارتشبد جعفر شفقت - ارتشبد حسین فردوست - سپهبد هوشنگ حاتم - سپهبد ناصر مقدم -
سپهبد نجمی نائینی - سپهبد احمد علی محققی - سپهبد بدره ای - سپهبد ربیعی - دریاسالار حبیب اللهی -
سپهبد معصومی نائینی - سپهبد صانعی - دریاسالار اسدالله محسن زاده - سپهبد حسین جانبانی -
سپهبد محمد کاظمی - سرلشکر کهپر - سپهبد بخشی آذر - سپهبد خواجه نوری - سرلشکر پرویز امینی افشار -
سپهبد امیر فرهنگ خلعت بری - سرلشکر فرزام - سپهبد جلال پژمان - سرلشکر منوچهر خسروداد -
سپهبد فیروزمند - سپهبد رحیمی لاریجانی - سپهبد رحیمی - سپهبد رضا طباطبائی .

متن استعفانامه سید جلال تهرانی

یکشنبه اول بهمن ماه 1357 هجری شمسی

مطابق 22 شهر صفر المظفر 1399 هجری قمری

پاریس - قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف اینجانب فقط برای حفظ مصالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی آن بود .

ولی شورای سلطنت بسبب مسافرت اینجانب به پاریس که برای نیل به هدف اصلی بود تشکیل نگردید .

در این فاصله اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت بطوریکه برای احترام به افکار عمومی با توجه به فتوای حضرت آیت الله العظمی خمینی دام برکاته مبنی بر غیر قانونی بودن آن شورا آن را غیر قانونی دانسته کناره گیری کردم .

از خداوند و اجداد طاهرین و ارواح مقدسه اولیاء اسلام مسئلت دارم که مملکت و ملت مسلمان ایران را در ظل عنایات حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه از هر گزند مصون داشته و استقلال وطن عزیز ما را محفوظ فرماید .

محمد الحسین - سید جلال الدین تهرانی

نقل از روزنامه اطلاعات شماره 3 بهمن 1357

دکتر شاپور بختیار نخست وزیر اعلام کرد فرودگاه مهرآباد امروز باز خواهد شد و هیچ ممانعتی برای بازگشت حضرت آیت الله خمینی بعمل نخواهد آمد . این سخنان را صبح امروز نخست وزیر در يك مصاحبه مطبوعاتی که با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی برپا شده بود اظهار داشت .

شاپور بختیار گفت:

دولت من در مدت سه هفته ای که روی کار آمده تمام آن برنامه هایی را که گروه های مترقی ، مذهبی ، کمونیست ، جبهه ملی و سایر گروه ها می خواستند به اجرا در آورده و یا مقدمات، اجرای آنها فراهم کرده است ، لایحه انحلال ساواک تا يك هفته دیگر تصویب خواهد شد.

زندانیان سیاسی تقریباً همگی آزاد شده اند . آزادی قلم در حدی است که حتی در پیشرفته ترین جوامع دمکراتیک نظیر آن وجود ندارد . آزادی بیان ، تظاهرات و تشکیل احزاب و گروه های سیاسی داده شده است . متأسفانه گروهی از این آزادی ها سوء استفاده کرده اند و اینطور وانمود میکنند که این آزادی برای بعضی ها باید وجود داشته باشد و برای بعضی ها خیر . من دیکتاتوری را به هیچ نوع و نحو تحمل نمی کنم . من از زمان فرانکو در راه آزادی مبارزه کرده ام ، در اروپا علیه فاشیسم جنگیده ام و در ایران با استبداد رژیم و دیکتاتوری مبارزه کرده ام .

آزادی قلم و بیان و آزادی زندانیان سیاسی و اعمال حاکمیت ملی مسئله ای بوده است که در جبهه ملی 25 سال برای تحقق آن مبارزه کرده ایم و این آزادی ها که بمردم داده شده قابل برگشت نیست و به شدت با کسانی که بخواهند جلوی این آزادی ها را بگیرند ، از هر طرف و دسته ای که باشند مبارزه خواهم کرد .
دکتر بختیار سپس به ماجرای دیروز و جمعه اشاره کرد .

وی گفت : عوامل معلوم الحالی که ، از موفقیت های دولت در راه اعاده دمکراسی نگران شده اند ، دست به

تخریب زده اند . و با توطئه ای که اوج آن دیروز در برابر ژاندارمری ظهور کرد ، قصد دارند بخواست شوم خود که تجزیه ایران ، نابود کردن ملیت ایرانی و پرچم سه رنگ و آن چیزی است که ما مقدسش میدانیم و

قرن ها ملیت ما را حفظ کرده است ، جامه عمل بیوشانند ولی من در برابر آنها مقاومت خواهم کرد.

دکتر بختیار سپس در پاسخ سئوالب که پیرامون سفر او به پاریس شد اظهار داشت :

چند روز قبل خدمت حضرت آیت الله خمینی که ایشان را یکی از عوامل به حرکت در آوردن انقلاب با نیروی ملتمان میدانم ، نامه ای نوشتم . در این نامه جزئیات کل وضع موجود کشور را بیان کردم .

برای ایشان نوشتم که آمدن ایشان در آن موقعیت خطرناک است ، چرا که دست های توطئه گر ممکن است علیه جان ایشان توطئه ای طرح ریزی کرده باشند ، بنابراین بهتر است سفر ایشان با مقدماتی همراه باشد .

فکر میکنم در این کار من نهایت حسن نیت را بخرج داده باشم . بعد مقدمات سفر به پاریس را فراهم ساختم . چرا که گمان میکردم در یک دیدار حضوری و بدون واسطه بهتر بتوانیم مسائل را با یکدیگر بررسی کنیم.

در آن لحظه که من اعلام کردم به خدمت ایشان میرسم ، حضرت آیت الله خمینی نامه مرا خوانده بودند و از تمام جریانات اطلاع داشتند و خیلی خوشحال شدم وقتی نخستین واکنشها از سوی اطرافیان ایشان و نیز نمایندگانشان در تهران در جهت تأیید این اقدام بود .

اما ناگهان دیروز در یکی از روزنامه های صبح دیدم که ایشان دیدار با مرا مشروط به استعفای من از سمت نخست وزیری دانسته بودند . و این در حالی بود که من میخواستم به عنوان یک ایرانی در برابر یک ایرانی بنشینم، مشکلات مملکتی را حل کنم .

من به عنوان نخست وزیر نزد ایشان نمیرفتم که شرط ایشان شامل من شود و از آنجا که فعلاً اختلاف نظر در این زمینه بین حضرت آیت الله خمینی و مشاورانشان وجود دارد ، من درنگ کرده ام تا بر مبنای آخرین تصمیمات برنامه ام را ترتیب بدهم ولی باید از همینجا اعلام کنم من به هیچوجه سنگر خود را به عنوان نخست وزیر قانونی ترک نمیکنم . من برای رساندن هم میهنانم به آزادی در همین سه هفته تلاش بسیار کرده ام و هرگز

حاضر نیستم از این آزادیها بگذرم.

در اینجا خبر نگاری سؤال کرد:

آقای دکتر بختیار آیا واقعاً ارتش در دست شماست؟ یا شاه بر آن فرمان میراند؟

دکتر بختیار گفت: در يك نظام مشروطه كه قانون اساسي در آن محترم است شاه يك مقام غير مسئول است.

فرماندهي او بر قوانين شامل همين اصل ميشود. مثلاً در انگلستان ملکه فرمانده قواست ولي آیا تصميمات

نظامي بعهده اوست؟

خبرنگار ديگري پرسيد: با توجه به اين مسئله آیا شما دستور تيراندازي به سوي تظاهر کنندگان را در روزهاي

جمعه و يکشنبه (ديروز) صادر کردید؟

دکتر بختیار گفت: شما بايد موقعيت را تشخيص دهيد. گروهی هستند كه موفقيت هاي دولت در راه گسترش

آزاديهها را سد راه توطئه هاي خود ميدانند و بديهي است اگر دولت در جلب اعتماد مردم و گسترش دموکراسي

پيروز شود آنها شکست خواهند خورد.

من دستور تيراندازي نميدهم. ولي وقتي از داخل دانشگاه به بيرون تيراندازي ميشود، وقتي به کاميون ارتشي

حمله ميکنند، وقتي خود روي ژاندارمري را در حالي كه گروهی نظامي در آند آتش مي زنند، سربازي را

ميکشند، به ژاندارمري حمله ميکنند، ستاد ژاندارمري را محاصره ميکنند و با مسلسل بيگانه به ارتشي كه از

سوي مراجع ديني احترام و همكاري با آن ضروري تشخيص داده شد، تيراندازي ميکنند چه كار بايد كرد؟

شما فكر ميکنيد پليس آمريكا و فرانسه در برابر اين اقدامات به مهاجمان "گل" ميدهند؟ من واقعاً اين سؤال را

از شما خبرنگاران خارجي دارم.

در اينجا خبرنگاري ضمن مقايسه دکتر بختيار با "کرنسكي" صدر اعظم سوسياليست روسيه كه در فاصله انقلاب

مردم تا پيروزي انقلاب اکتبر زمامدار بود، سؤال كرد: آیا شما براي نجات شاه به ميدان آمده ايد يا نجات

کشور؟

دکتر بختیار گفت: وقتي ايراني نباشد، وقتي ملتي وجود نداشته باشد، خنده دار است اگر بخواهيم براي حفظ يك

نظام تلاش كنيم ضمن آنكه من به هيچ وجه "کرنسكي" نيستم.

خبرنگار دیگری پرسید : کم و بیش شنیده می شود که شما خود متمایل به جمهوری هستید . آیا امکان دارد که در برابر جمهوری اسلامی پیشنهادی امام خمینی شما یک جمهوری دمکراتیک مبتنی بر سوسیال دموکراسی در ایران برقرار کنید ؟

دکتر بختیار : چون حاکمیت ناشی از اداره ملت است و این مردم هستند که نوع نظام حکومتی خود را انتخاب می کنند هرگز فرد نمی تواند برای بود یا نبود یک سیستم سیاسی اعمال نفوذ و قدرت کند . در یک دموکراسی باید پارلمانی که نمایندگان واقعی ملت در آن وجود دارند نوع حکومت را تعیین کنند.

ما قانون اساسی داریم . در این قانون اساسی حکومت ایران مشروطه سلطنتی است اگر بخواهیم تغییری در این قانون اساسی بدهیم باید از راه قانون اینکار را بکنیم . با کونکول مولوتف و راه پیمایی و درگیری با ارتش نمیشود تغییر داد و یک نهاد قانونی را جایگزین آن ساخت .

ترور فکری را من به هیچ نوع قبول نمی کنم و اجازه نخواهم داد که تصمیمات فردی آینده ساز مردم ما باشد . و تازه این را اضافه کنم که نخست باید آرامش برقرار شود بعد انتخابات آزاد انجام گیرد .

آنگاه ما میتوانیم راجع به همه مسائل بحث کنیم ، مجلس موسسانی داشته باشیم و مطمئن باشید من نخستین کسی خواهم بود که بر تصمیمات این مجلس که ناشی از اراده مردم است گردن خواهم نهاد و وقتی کشور آزاد شد من بیش از همه شما بدنبال انجام دادن خواسته های ملت هستم.

دکتر بختیار در پاسخ سؤال یک خبرنگار پیرامون بازداشت 5 روزنامه نویس گفت آنها امروز آزاد می شوند و بازداشت آنها ابداً ارتباطی به کار مطبوعاتی شان ندارد .

خبرنگاری گفت :

با وجود آمدن حوادث جمعه و یکشنبه از دیدگاه تظاهر کنندگان شما فرقی با دولت های قبلی ندارید.

دکتر بختیار گفت: اینها کسانی هستند که میخواهند این آزادیها تعمیم داده شود من مقهور آنها و هو و جنجالشان نخواهم شد چرا که اگر میخواستم تسلیم شوم 25 سال پیش تسلیم دیکتاتوری شده بودم .

بگذارید این گروه حرف هایشان را بزنند . نخست وزیر درباره تجزیه کردستان و بلوچستان که به دفعات

زمزمه های آن شنیده شده و از سوی دولت نیز بطور غیر مستقیم عنوان شده است گفت :

من به نیروهای انتظامی و ارتش دستور داده ام با تظاهر کنندگان نهایت مدارا را بکنند و از هر گونه رویارویی با

کسانی که برای تحقق خواست هایشان دست به تظاهرات می زنند بپرهیزند چون خواست مردم خواست خود من

بوده و هست .

اما دستور داده ام از مرز ارس تا بندرعباس و از بندرعباس تا مرز افغانستان و در غرب کشور در قصر شیرین

اگر پرچمی غیر از پرچم ایران بلند شد و کسانی صحبت از تجزیه کردند بدون نیاز به دستور مجدد آنها

را از بین ببرند .

خبرنگاری پرسید : با فرض اینکه تظاهرات فروکش کند ، مردم از خیابان ها به خانه هایشان بروند ، دولت در

برابر فشارهای اقتصادی ناشی از اعتصاب ها چه خواهد کرد؟

دکتر بختیار پاسخ داد: دولت من بیش از سه هفته عمر ندارد و امیدوارم اعتصاب ها به مرور پایان گیرد.

بخصوص که من در برابر بیکاری و فلج کردن چرخ های اقتصادی مملکت به سختی ایستادگی خواهم کرد و

لازم است تأکید کنم کسانی که به اقتصاد مملکت و منافع ملت لطمه می زنند جنایتکارند.

آنها کاری را می کنند که بیگانه طالب آنست . آنها میخواهند ما دست گدایی دراز کنیم . اما باید بگویم من از این

ماه به کسانی که کار نکنند يك شاهي حقوق نمی دهم ضمن آنکه با جلوگیری از گشاد بازیها و ریخت و پاشی که

در این مملکت می شد می توانم مملکت را سرپا نگاهدارم و باید بگویم در جنگ آنکسی برنده است که يك ربع

ساعت بیشتر مقاومت کند.

خبرنگاری پرسید : فکر نمی کنید اگر تاریخ انتخابات و فراندوم را اعلام کنیم وضع بهتر شده و مردم آرام گیرند؟

دکتر بختیار گفت : کارها باید ارگانیک انجام شود . در این مرحله من خواست های اساسی ملت را عملی می کنم .
دستگاه های سیاسی مگر چه می خواستند ؟ من همه را عملی می کنم و گمان می برم کسانی که همچنان دم از
نارضایی می زنند آدم های منطقی نیستند .

دکتر بختیار در قسمتی دیگر از سخنان خود یکبار دیگر تأکید کرد که با دیکتاتوری از هر نوعش مخالف است ولی
آماده است که هر مسئله ای را بر بنیاد قانون و با بهره گیری از اصول دموکراتیک حل کند و هر خواست ملی را
به انجام رساند.

وی در پایان سخنانش در پاسخ خبرنگاری که سؤال کرده بود با باز شدن فرودگاه آیا امام خمینی به ایران باز
می گردند ؟ گفت :

دولت ممانعتی در اینکار بعمل نخواهد آورد. در مورد بازگشت حضرت آیت الله العظمی خمینی همچنین اشاره کرد
که باید روشن شود در صورت بازگشت ایشان ما مسئول جان آیت الله هستیم یا پیروانشان ؟

نقل از روزنامه اطلاعات دوشنبه 9 بهمن 1357

دکتر شاپور بختیار نخست وزیر امروز هنگام معرفی دولت در جلسه علنی مجلس شورای ملی اظهار داشت :

خداوند مرا یاری ده که در این لحظات حساس کشورم و در این مکان مقدس که فضای آن چنین انداز صدای رادمردانی از جان گذشته بوده جز خیر و صلاح مردم جز راستی و صداقت کلمه ای نگویم.

ریاست محترم مجلس شورای ملی ، خانمها و آقایان ، در تاریخ پرنشیب و فراز کشور کهن سال ما ایام تاریخی وجود داشت که اگر بیدیه تحقیقی بنگریم ، اغلب دست آورد غلبه اجانب در ایام تسلط موقت آنها بوده است .

خطر کنونی که موجودیت و وحدت کشور را تهدید میکند . اگر بظاهر از درون کشور و معلول فساد و عدم لیاقت دولت های 25 ساله اخیر بوده ، روز به روز روشن تر میشود که يك توطئه بین المللی عظیمی برای تضعیف و خدای نخواستہ تجاوز به موجودیت و حاکمیت ایران است .

قبل از حضور در این مکان مقدس به همگان اعلام نمودم که اگر نخست وزیر این کشور بشوم يك نخست وزیر مسئول خواهم بود . و کلیه سنن پارلمانی و آزادیهای فردی و اجتماعی را در مد نظر خواهم داشت .

در صورتیکه نمایندگان محترم که به اکثریت آراء بنده را کاندیدای نخست وزیری نمودید . بدولت من رأی اعتماد بدهید . میتوانی اطمینان داشته باشید که روح و کلام قانون اساسی ، که پیوند ناگسستنی با مذهب اسلام دارد ، همواره محترم شمرده خواهد شد .

و همانطور که بارها بطور غیر مستقیم حضور نمایندگان محترم عرض شد اینجانب خود را متعهد و ملزم میدانم که هر دسیسه و هر فرد یا تشکیلاتی که برای تجاوز به وحدت و یگانگی ملت ایران تحمیل شود با تمام قوا برای خنثی کردن آن مرا با نیروی لایزال ایمان و پشتیبانی ملت و قدرت ارتش که یکی از ارکان مهم ثبات و استقلال کشور است روبرو خواهد دید .

دولت اینجانب نتیجه مسلم انقلابی که از دو سال پیش برای رفع تجاوزات مستمر و فجایع غیر قابل توصیف که در کشور متداول گردیده است ، میباشد - دولت اینجانب به اصول اهداف جبهه ملی ایران همواره چشم دوخته و در

در این موقع که خزانه دولت خالی و اکثر کارخانه های کشور تعطیل میباشند ، من از شما افراد کشور و نمایندگان محترم تقاضا دارم که از بذل توجه در مورد بکار انداختن چرخهای اقتصادی کشور که ضامن استقلال و رفاه ملت است کوتاهی نفرمائید .

باید بدولتی که در شرایط بسیار دشوار کنونی و با کمال حسن نیت و با نهایت صمیمیت میخواهد بر طبق اصول و تعالیم عالیه اسلام و قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، کشور را بسوی یک رژیم مترقی و خالی از فساد و تباهی سوق دهد حداقل فرصت را داد .

اکنون با نهایت توقیر برنامه کوتاه مدت دولت را بحضور نمایندگان محترم تقدیم مینمایم و برای اجتناب از اطاله کلام برنامه تفصیلی و دراز مدت را نیز تکثیر نموده و در اختیار آقایان محترم خواهم گذارد.
رئوس برنامه های فوری دولت :

1 - انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور و جایگزین نمودن آن با یک دستگاه اطلاعاتی در خدمت استقلال و امنیت کشور و ملت.

2 - محاکمه سریع غارتگران و متجاوزان به حقوق ملت یا از طریق دادگاههای موجود و یا از طریق تدوین و ارائه قوانین مورد نیاز به مجلسین جهت ایجاد دادگاههای ملی با اختیارات خاص.

3- انتصاب یک کمیسیون بی نظر جهت رسیدگی به کارهای گذشته و سوابق خدمتی مأمورین ساواک و تحویل خلافکاران به مقامات قضایی برای محاکمه و مجازات عمل .

4 - آزادی کلیه زندانیان سیاسی - کلیه کسانی که بر خلاف اصول قانون اساسی مربوط به حقوق ملت ایران در محاکمی که استقرار آنها مشروعیت قانونی نداشته ، محکوم شده اند بایستی آزاد گردند.

5 - اعاده حیثیت کلیه زندانیان سیاسی که بعد از 28 مرداد 1332 تا کنون گرفتار شده اند .

- 6 - پرداخت غرامت معقول از طرف دولت بکلیه کسانی که بجرم سیاسی برای مدتی بیش از یکسال متوالی در زندان بسر برده اند و یا اینکه بجرم سیاسی مورد آزار قرار گرفته و نقص عضو پیدا نموده اند (از سال 1332 تا کنون) .
- 7 - پرداخت غرامت متناسب از طرف دولت به بازمانده های صغیر و یا تحت کفالت کلیه کسانی که در زندانهای باصطلاح امنیتی جان خود را از دست داده اند (از سال 1332 تا کنون) .
- 8 - لغو تدریجی حکومت نظامی ضمن جلب همکاری مراجع محترم تقلید در شهرهایی که حکومت نظامی در آنها برقرار است .
- 9 - اعلام رسمی کشته شدگان سیاسی اخیر بعنوان شهدا از طریق گذراندن قانون از مجلسین .
- 10 - پرداخت غرامت از طرف دولت به خانواده شهدا و به آنهائیکه در مبارزات اخیر دچار نقص عضو شده اند .
- 11 - پایان دادن به اعتصابات با همکاری مراجع محترم تقلید ، روشنفکران صاحب رسالت ، کارگران و صنعتگران .
- 12 - ایجاد یک زمینه نزدیک همکاری بین دولت و عالم روحانیت بطوریکه آیات عظام ناظر بر اجرای درست امور باشند .
- 13 - ترمیم خرابیهای اخیر و بحریان انداختن امور روزمره کشور .
- 14 - بحریان انداختن امور تولیدی کشور و بهبود وضع اقتصادی .
- 116
- 15 - برنامه ریزی برای ایجاد یک انتخابات آزاد در سطوح مختلف (از انجمن روستا تا انجمن شهر) و انتخابات آزاد شهرداریها و بالاخره انتخابات مجلسین شورا و سنا .
- 16 - اخراج کلیه کارمندان خارجی زائد و کارگران خارجی غیر مجاز از کشور .

سیاست خارجی دولت ایران

سیاست خارجی این دولت مبتنی بر شناخت صحیح واقعیات داخلی و خارجی و صداقت در روابط بین المللی و صراحت از هر جهت خواهد بود. بر اساس این سه اصل است که دولت تصمیم قاطع دارد حقوق و منافع ملت ایران را که متضمن تمامیت ارضی وحدت - حاکمیت و امنیت ملی است حفظ کند.

خطوط کلی سیاست خارجی دولت که بر اصول فوق استوار خواهد بود عبارت است از :

- 1 - تقویت و توسعه روابط سیاسی - اقتصادی و فرهنگی با کشورهای اسلامی .
- 2 - حفظ و توسعه روابط با کلیه دول جهان بخصوص همسایگان بر اساس احترام متقابل - عدم مداخله در امور یکدیگر و همزیستی مسالمت آمیز با توجه کامل به منافع عالی ملت ایران .
- 3 - با توجه به وجوه مشترک و بستگیهای ملت ایران با ملل در حال رشد ، دولت ایران به توسعه روابط با این کشورها کوشا خواهد بود.
- 4 - از آنجا که پیشرفت برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی و مآلاً تحقق آرمانهای ملت ایران با وجود صلح و آرامش در روابط بین المللی ملازمه دارد ، دولت ایران از هر گونه تلاش و کوششی که در جهت رفع تشنجات

بین المللی صورت پذیرد - پشتیبانی خواهد کرد . بعبارت دیگر دولت در اختلافات و کشمکشهای بین المللی بطور نسنجیده و بگونه ای ناپخته طرف یکی را در دعوی علیه دیگری نخواهد گرفت . بلوط از آتش بیرون نخواهد آورد و در برابر مسائل و معضلات خارجی موضعی را که منطبق با منافع واقعی ملت ایران و سازگار با اصول اعلام شده سیاست ملی ایران است اتخاذ خواهد نمود.

5 - سیاست دولت ایران پشتیبانی بدون قید و شرط از اصول منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های مربوط می باشد و در راه اجرای این هدف در حفظ و حمایت از حقوق بشر و کمک به تحقق خواسته های مشروع مللی که در راه رهایی از قید هرگونه استعمار یا آثار آن تلاش میکنند اهتمام خواهد نمود.

6 - در زمینه رفع تبعیض نژادی و مبارزه با آپارتاید که مجمع عمومی ملل متحد رویه رژیم های نژاد پرست جنوب آفریقا را بکرات محکوم کرده است ، دولت ایران بدون توجه به ملاحظات خاص اقدامات جدی بعمل خواهد آورد و به این جهت تصمیم دارد که بر اساس قطعنامه های مصوب مجمع عمومی و در جهت رفع ایرادات منطقی به سیاست گذشته در روابط خود با آفریقای جنوبی تجدید نظر بنیادی بعمل آورد و منجمله فروش نفت را به آفریقای جنوبی قطع خواهد نمود.

7 - در مورد مسئله خاور میانه دولت ایران کمال همبستگی را با برادران عرب خود ابراز داشته و از آنها بخصوص ملت فلسطین در راه تحصیل حقوق حقه خود پشتیبانی کامل بعمل خواهد آورد و نظیر آفریقای جنوبی فروش نفت را به اسرائیل موقوف خواهد ساخت.

برای اجرای اصول مذکور در فوق دولت باید سازمان دیپلماسی خود را که در واقع پیاده کننده و مجری سیاست خارجی است مورد تجدید نظر کامل و قطعی قرار دهد تا عوامل منفی و موانعی را که در گذشته وجود داشته مانند قانون شکنی ، تبعیض ، بی بند و باری ، حیف و میل اعتبارات دولت و تسلط روابط بر ضوابط از میان برداشته شود. دولت من تصمیم قطعی دارد که دستگاه دیپلماسی مملکت را بطور اساسی اصلاح و برای اجرای

سیاست خارجی که اصول آن بعرض رسید ، پاکسازی و با استفاده از تمام امکانات که تفصیل آن از حوصله این مختصر خارج است تجهیز نماید . دولت من متعهد میشود که در وزارت امور خارجه به قانون شکنی و عدم رعایت مقررات اساسنامه قانونی این سازمان خاتمه دهد و لوائح دیگری هم برای تکمیل اساسنامه مذکور همانطور که در خود اساسنامه پیش بینی شده در اسرع وقت برای تصویب قوه مقننه تقدیم نماید.

رئوس سياست داخلي دولت

- تأمين آزادي فردي و اجتماعي يعني آزادي عقیده ، آزادي بيان ، آزادي قلم در چهار چوب قانون اساسي کشور .
 - اعاده حيثيت قوه قضائي و تأمين استقلال آن .
 - عدم دخالت دولت در امور تجارت مگر بعنوان برنامه ريزي ، ارشاد و کنترل .
 - عدم دخالت دولت در امور صنعت مگر صنايع نفت و گاز و مواد راديو اکتيو و نقش دولت در صنايع بمنظور برنامه ريزي ، ارشاد ، کنترل و حمايت موجه .
 - عدم تمرکز در کليه امور کشوري و تجديد سازمان استانداريها بمنظور آمادگي و جوابگوئي موثر به اين برنامه .
 - تأمين رفاه کارمندان دولت از طريق متناسب ساختن حقوق نسبت به حداقل معيشت و ايجاد امکانات رفاهي جنبي ضمن کوشش در بالا بردن بازده کاري کارمندان .
 - مبارزه پيگير با فساد چه در دستگاههاي دولتي و چه در بخش خصوصي .
 - برنامه ريزي ، زمان بندي و اجراء در جهت خود کفائي کشاورزي و دامپروري کشور .
 - مبارزه شديد و همه جانبه با تورم .
 - اجراء موثر برنامه تأمين اجتماعي و محدود کردن آن به برنامه هاي واقعي دولت .
- قبل از ارائه جزئيات برنامه کار وزارتخانه ها در دولت اينجانب نظر نمايندگان محترم را به دو تغيير اساسي زير

119

در دو وزارتخانه جلب مينمايم :

- 1 - بمنظور جلوگيري از هر گونه دخالت نارواي دولت در امور دانشگاهها و استقلال واقعي آنها در دولت اينجانب ، وزارت علوم و آموزش عالي منحل و بجاي آن اداره اي در نخست وزيري بمنظور برنامه ريزي و هماهنگي دانشگاهها و مدارس عالي و تأمين بودجه آنها با توجه به نيازهاي آموزش عالي کشور تشکيل خواهد شد (در اين مورد لايحه اي با نظر اساتيد محترم دانشگاهها تنظيم و تقديم مجلسين خواهد شد) .

2 - بمنظور جلوگیری از هر گونه دوباره کاری و ضمناً لوٹ شدن مسئولیتها سازمان برنامه و بودجه مورد تجدید و تقلیل سازمان قرار گرفته تا آنجا که بتواند جوابگویی نیازهای کشور در بودجه بندی گزارش دهی و کنترل اجراء باشد نه بیشتر نه کمتر (در این مورد نیز لایحه ای با همکاری کارشناسان برنامه ریزی تهیه و تقدیم مجلسین خواهد شد).

برنامه کار سایر وزارتخانه ها تهیه گردیده که به ساحت مقدس مجلس جهت اطلاع ، بررسی و اعلام نظر تقدیم میگردد.

نقل از روزنامه اطلاعات ، شماره پنجشنبه 21 دیماه 1357

120

دولت بختیار از دیدگاه حسنین هیکل نویسنده و روزنامه نگار مشهور مصری

محمد رضا شاه در داخل ایران بدلیل خرافه پرستی و اعتقاداتی که بیشتر از کودکی او سرچشمه میگرفت سخت از روحانیون می ترسید ، هیچگاه کسی از آنها را نکشت و اگر افرادی در زندان از این جماعت مردند ، او نهایت تلاش را میکرد تا بنحوی رضایت بازماندگان آنان را جلب کند. سازمان اوقاف عریض و طویل شاه دست در دست ساواک ماهانه میلیونها ریال مقرری برای آخوندها میفرستاد.

شاه تنها از کمونیستها وحشت داشت و بدون دلیل از مصدقی ها و بقایای جبهه ملی نفرت !
تا توانست مصدقی ها را آزرده و مذهبی ها را پروبال داد .

غافل که روزی اتحاد مذهبی ها و کمونیست ها او را از پای در خواهد آورد و تلاش مصدقی ها در کمک به او نیز
ثمیری نخواهد داشت چرا که خود شاه مصدقی ها را به نیروئی درجه دو و سه تبدیل کرده بود . نسل جوان
سنجایی و بختیار و صدیقی را نمی شناخت ولی با تبلیغات چپ ها و کمونیست ها خیلی زود با خمینی آشنا شد.
شاه حتی بیست و پنج سال اجازه نداده بود روزنامه ها کلمه ای از مصدق بنویسند و روزی که روزنامه ها نام
نخستین دولتمرد ملی سی سال اخیر ایران را ، یعنی مصدق را چاپ کردند ، نام خمینی آنقدر بزرگ شده بود که
دیگر کسی نام مصدق را ندید . و بیگمان در اینکار شاه بیش از همه مقصر بود .

خوانندگان یادداشت‌هایی من احتمالاً منتظر خواهند بود که من چگونگی بالا گرفتن خمینی و سقوط پی در پی دولتها
را در شش ماهه آخر سلطنت شاه شرح دهم . در حالیکه به اعتقاد من شرح ایام را آنگونه که بوده است
روزنامه ها نوشته اند و کار من نگاه به این رویدادها و یافتن دلایل انحراف جنبش مردم ایران و سقوط آن در
دست آخوندهاست .

بهرحال روزی که شاه مصمم شد از بختیار که شاگرد مکتب مصدق و یک رجل یکدنده ولی ناآشنا برای مردم بود
بخواهند دولت را تشکیل بدهد ، بختیار با وجود اخطار دوستانش ، تنها به این دلیل که می پنداشت مردم پاس
سالها زندان رفتن و زجر کشیدن او را خواهند داد نخست وزیری را پذیرفت احتمالاً در هر یک از کشورهای

جهان سوم بختیار می توانست یک زمامدار ایده آل برای مردم باشد . انسانی آزاده ، روشنفکر که دشمن فاشیسم و
استبداد بود .

حتی در روزگار جوانی همراه دوستش مهدی بازرگان با نازیها در فرانسه و با فاشیستها در اسپانیا جنگیده بود .
آنقدر به فرانسه مسلط بود که سفیر مصر در تهران که خود پرورده فرهنگ فرانسه بود ، به من میگفت :

از فرانسویها بهتر فرانسه حرف میزند. رفتارش تا حدودی شبیه به عزیز صدقی نخست وزیر تکنوکرات ما بود که یک چند زمام امور را در آغاز دوره تحول ناصر به ساداتی در دست داشت. بختیار از ایللی می آمد که هفتاد سال پیش از این مشروطیت ایران را از گزند یورش استبداد پادشاه قاجار حفظ کرده بود و حالا او میخواست مشروطیت را در برابر یورش استبداد آیت الله خمینی حفظ کند.

پدرش و عموهایش اغلب بدست رضا شاه پدر محمد رضا شاه اعدام شده بودند. چون رضا شاه که بر خلاف اغلب سرسلسله های ایرانی ایللیاتی نبود، همیشه وحشت داشت که مبادا روزی مردی از ایلات ایران بپا خیزد و دعوی شاهی کند.

دختر عمویش ثریا همسر محبوب شاه بود که بسبب نازایی از شاه جدا شد. و پسر عمویش تیمور بختیار بر خلاف وی همه کاره شاه شد و با بپا کردن سازمان امنیت در واقع سازمانی را که شاه بیش از هر چیز بخاطر آن محکوم بود، مثل یک غده سرطانی در پیکر ایران گسترش داد.

شاپور بختیار، که دکترای اقتصاد و حقوق سیاسی از پاریس داشت، در دولت دکتر مصدق یکچند رئیس اداره کار خوزستان بود، ولی بسبب درگیری با انگلیسی ها و کله شقی به تهران احضار شده بود و بعد به کفالت وزارت کار که از مهمترین وزارت خانه های مصدق بود انتخاب شده بود.

میگویند مصدق در میان گروهی که دور او بودند دو تن را بیش از همه دوست داشت و آنها را مثل فرزند خود میدانست یکی شاپور بختیار و دیگری حسین فاطمی.

یادم هست روزی که بعد از سقوط دکتر مصدق در مخفیگاه دکتر فاطمی با او ملاقات کردم ضمن حرفهائی که با

هم زدیم یکی هم مسئله آینده جبهه ملی و خط مصدق بود فاطمی گفت:

وضع همینطور نمی ماند من بیرون میآیم و همراه با زیرک زاده، صدیقی، و بختیار که خیلی رفیق نظامی دارد کاری اساسی صورت خواهیم داد. هرگز این آرزو به نتیجه نرسید که فاطمی روانه میدان تیرباران شد و بختیار و صدیقی و زیرک زاده نیز بهترین سالهایشان را در زندان گذراندند.

با آنکه ثریا و تیمور بختیار بدفعات تلاش کردند شاپور بختیار را وادار به توبه نامه نوشتن به شاه کنند او زیر بار نرفت و بمحض آنکه از زندان آزاد شد بار دیگر مخالفت خود را با قانون شکنی شاه ادامه داد .

یکبار در زمان نخست وزیری علی امینی که نشانه هایی از آزادی و گسترش آن بچشم میخورد ، بختیار و بقیه جبهه ملی میتینگی برگزار کردند که شاه سخت از استقبال مردم از این میتینگ به وحشت افتاد و بعد از آن بود که بار دیگر بختیار به زندان افتاد.

کسی نمی داند در ملاقاتهای شاه و بختیار هنگام روی کار آمدن او چه گذشته . ولی یکی از نزدیکان شاه در قاهره بمن گفت که محمد رضا شاه از رفتاری که با مصدق و طرفدارانش داشته پشیمان بوده و در مذاکره خود با بختیار به او این نکته را گوشزد کرده است .

بهر حال با همه تلاشهای بختیار برای فرونشاندن بحران از آنجا که ریشه های بحران در جای دیگری بود و مردم مسحور یقه چرکها ، از لباس تمیز و صورت اصلاح کرده و جملات ادبی بختیار چیزی نمی فهمیدند ، کار به جایی نرسید .

روشنفکرها و طبقه متوسط هم که بختیار را دوست داشتند یا شهادت اظهار عقیده نداشتند و یا گمان میکردند کار از کار گذشته است و اقدامات آنها تأخیری در تسلط خمینی نخواهد انداخت . حال آنکه همان روزها من در مقاله ای نوشتم اگر فرزندان و روشنفکران ایرانی با بختیار همدلی کنند او احتمالاً با قدرت بیشتری جلوی خمینی ظاهر خواهد شد و خمینی چاره ای بجز سازش با او را نخواهد داشت ولی حتی ارتش که یگانه امید بختیار بود نیز به توصیه آمریکاییها بختیار را تنها گذاشت و بعد ...

آخرین جمله با عنوان شاهنشاهی ، زیر اطلاعیه ای که ارتشبد قره باغی رئیس ستاد وقت ارتش صادر کرد نشست . قره باغی ، بازرگان نخست وزیر منتخب خمینی را خطاب کرد که :

کسی را بفرستید تا ارتش را به او تحویل دهیم ، اما در واقع ارتشی بجا نمانده بود که به کسی تحویل داده شود .

تنها ارتش متلاشي نشده بود بلکه همه سيستم و همه ارکان دولت ايران از هم گسسته بود، و زندگي ايران بحالت سکون در آمده بود . گوئي ناگهان ملتي مبدل به سنگ شده بود به افسوني از جادوگري که اين بار روح الله موسوي خميني نام داشت .

(از 13 مقاله هيکل مربوط به ايران ، منتشره از 1 اکتبر تا 11 نوامبر 1981 در روزنامه کويته الوطن)